

حماسه آفرینان پیربازار

قاسم غلامی (کفترودی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حماسه آفرینان پیربازار

محقق و نویسنده:

قاسم غلامی گیلانی

غلامی کفترودی، قاسم، ۱۳۵۵ -
حماسه آفرینان پیر بازار (زندگی‌نامه شهدای دهستان پیر بازار) / محقق و نویسنده قاسم غلامی - تهران:
بنیاد شهید انقلاب اسلامی، نشرشاهد، ۱۳۸۱.
۱۴۴ ص.

ISBN 964-7691-23-8

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
نمایه.

۱. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۷۸ - شهیدان - سرگذشت‌نامه. ۲. شهیدان - ایران - پیر بازار - سرگذشت‌نامه.
الف) بنیاد شهید انقلاب اسلامی. نشرشاهد. ب) عنوان.

ح ۸ / ۱۱۲۵ / DSR
کتابخانه ملی ایران

۹۵۵ / ۰۸۴۳۰۹۲۲
۸۱ - ۱۵۶۸۳



حماسه آفرینان پیربازار

نویسنده: قاسم غلامی کفترودی

به سفارش: اداره کل بنیاد شهید انقلاب اسلامی استان گیلان

ناشر: نشرشاهد

شمارگان: ۱۲۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱

چاپ: آرمان

ISBN: 964-7691-23-8

شابک: ۹۶۴-۷۶۹۱-۲۳-۸

نشانی: تهران - خیابان آیت‌الله طالقانی، خیابان ملک‌الشعراى بهار پلاک ۳
ساختمان معاونت پژوهش و تبلیغات بنیاد شهید انقلاب اسلامی نشرشاهد
تلفن: ۸۸۲۳۵۸۵

فهرست مطالب

عنوان صفحه

- الف: شرح موضوع تحقیق □ ۱۵
- ب: هدف تحقیق □ ۱۷
- ج: سابقه تحقیق □ ۱۸
- د: روش تحقیق □ ۱۹
- ه: □ : تنگناها و محدودیتها □ ۱۹

فصل نخست: دهستان پیربازار و حماسه آفرینان آن

- پیربازار در یک نگاه □ ۲۱
- پیربازار در گذرگاه زمان: □ ۲۳
- پیربازار در دوره صفوی □ ۲۳
- پیربازار در دوره قاجاریه □ ۲۴
- پیربازار در دوره نهضت جنگل □ ۲۶
- پیربازار در جنگ جهانی دوم □ ۲۷
- پیربازار و انقلاب اسلامی □ ۲۸

فصل دوم: زندگی نامه شهدای پیربازار

- شهید ابراهیمی (حجت) □ ۳۱
- شهید اسدالله زاده (اکبر) □ ۳۲
- شهید احمدی (مصطفی) □ ۳۳

- شہید احمدزادہ (مصطفیٰ) □ ۳۳
- شہید اکبری (اسماعیل) □ ۳۴
- شہید امیدواری (رمضانعلی) □ ۳۵
- شہید اندوہگین (اسماعیل) □ ۳۶
- شہید باقری (ہادی) □ ۳۷
- شہید بخشی (احمد) □ ۳۸
- شہید پورتقی (حسین) □ ۳۹
- شہید پورقلی (محرمعلی) □ ۴۰
- شہید پورقلی (علی اصغر) □ ۴۱
- شہید تنہا منگودھی (علی) □ ۴۱
- شہید جعفری (سیّدحسن) □ ۴۲
- شہید جماعتی (علیرضا) □ ۴۲
- شہید جوادی (قنبر) □ ۴۳
- شہید جورسرائی (یداللہ) □ ۴۴
- شہید جہانی (ہادی) □ ۴۵
- شہید حبیبی (بہمن) □ ۴۶
- شہید حسنزادہ (غلامحسین) □ ۴۶
- شہید حسین پور (رضا) □ ۴۷
- شہید حسینی طباطبائی (سیّد رضا) □ ۴۸
- شہید حسینی (حسین) □ ۴۹
- شہید حسینی (مصطفیٰ) □ ۵۰
- شہید خانوالی (مجید) □ ۵۱
- شہید خانی (حسین) □ ۵۲
- شہید خوش خلقت (مسعود) □ ۵۲
- شہید خوش خلقت (ہادی) □ ۵۳
- شہید خوش نشین (جمشید) □ ۵۴

- شہید خوشہ چین (حسن) □ ۵۵
- شہید داغستانی (داود) □ ۵۵
- شہید دانا (سید مصطفیٰ) □ ۵۶
- شہید دروگر (ناصر) □ ۵۷
- شہید دہنقرہ (ابوالقاسم) □ ۵۸
- شہید رادکفترودی (ابراہیم) □ ۵۹
- شہید رحیمی (جمشید) □ ۶۰
- شہید رزمجو (احمد) □ ۶۰
- شہید رضازادہ (فرہاد) □ ۶۱
- شہید رضانی (حسن) □ ۶۲
- شہید رضانی (ہادی) □ ۶۳
- شہید رنجبر (محسن) □ ۶۴
- شہید روحی (محسن) □ ۶۵
- شہید سجودی (عبداللہ) □ ۶۵
- شہید شاد (غلامحسن) □ ۶۶
- شہید شاد (فاطمہ) □ ۶۷
- شہید شاد (مہدی) □ ۶۸
- شہید شفیعی (احمد) □ ۶۸
- شہید شعبانی (تقی) □ ۶۹
- شہید شمس الہی (عزت اللہ) □ ۷۰
- شہید شیرمحمدی (محر معلیٰ) □ ۷۰
- شہید صداقتی (علی) □ ۷۱
- شہید صفرزادہ (علی) □ ۷۱
- شہید علیپور مبارکی (مصطفیٰ) □ ۷۲
- شہید علیمحمدی (محمد) □ ۷۴
- شہید عموزادہ (کیومرث) □ ۷۴

- شہید عوض علی زادہ (حسین) □ ۷۵
شہید غلامی (عطاء اللہ) □ ۷۵
شہید غلامی (حجت اللہ) □ ۷۶
شہید فرحبخش (محمد علی) □ ۷۸
شہید قاسمی (مہدی) □ ۷۸
شہید قربانی (یوسف) □ ۷۹
شہید قربانی نژاد (غفور) □ ۸۱
شہید قنبرزادہ (قربان علی) □ ۸۲
شہید قنبری (حسین) □ ۸۳
شہید کاسپور (بہمن) □ ۸۳
شہید کشاورزی (نعمت اللہ) □ ۸۵
شہید کواکب (احمد) □ ۸۵
شہید گلچین (محر معلی) □ ۸۶
شہید محمدی (محمد) □ ۸۷
شہید مشفق یار محمدی (علیرضا) □ ۸۸
شہید مصیبی (اسماعیل) □ ۸۹
شہید مہدیان (احمد) □ ۸۹
شہید میرزادہ (غلامرضا) □ ۹۰
شہید ندائی (قاسم علی) □ ۹۱
شہیدہ نظری (معصومہ) □ ۹۲
شہید نوروزی (حسین) □ ۹۳
شہید نوری (ابراہیم) □ ۹۳
شہید نوعی (تقی) □ ۹۵
شہید ہادی پور (مجید) □ ۹۵
شہید ہادی زادہ (یوسف) □ ۹۶
شہید یوسفی (قدرت اللہ) □ ۹۷

شهید یوسفی (بهزاد) □ ۹۸

شهید یوسفی (محمود) □ ۹۹

فصل سوم: آثار و یادگارهای شهداء

طبقه‌بندی آثار و یادگارها □ ۱۰۱

نمایه‌سازی وصیت‌نامه‌ها □ ۱۰۲

نام و یاد شهداء در جامعه □ ۱۰۶

گلستان‌های شهدا □ ۱۰۸

مزار شهداء و آثار مکتوب آن □ ۱۰۹

الف: اشعار □ ۱۰۹

ب: کلام بزرگان □ ۱۱۳

ج: جملات خیری و وصیت‌نامه □ ۱۱۴

د: آیات و عبارات عربی □ ۱۱۵

نشانه‌ها و سمبل‌های مزار شهداء □ ۱۱۶

آرم‌ها □ ۱۱۶

لاله □ ۱۱۷

کبوتر □ ۱۱۹

کتاب زندگی □ ۱۲۰

شمع و پروانه □ ۱۲۰

سنگ‌های مزار شهداء □ ۱۲۱

پیوست‌ها □ ۱۴۴ - ۱۲۵

در طول هشت سال دفاع مقدس مردم غیور ایران بویژه نیروهای مسلح به فرمان قائداعظم حضرت امام خمینی (ره) دلیرانه به دفاع از این مرز و بوم پرداختند و صفحه‌های زرین در تاریخ مبارزات شیعه‌گشودند و جمعی از نیروهای مردمی با سلاح عشق و ایمان تا آخرین قطره خون خود به مبارزه پرداختند.

اگر به راستی و از جان و دل بپذیریم آنانی که رفتند «حسینی» کردند و آنانی که مانند باید «زینبی» کنند، رسالت سنگینی بر دوش ما گذاشته می‌شود. جنگ بود و ابوالفضل‌ها و علی‌اکبرها و حبیب‌ابن‌مظاهرها به میدان کارزار شتافتند، آن سبزه‌امتان همیشه تاریخ، حسینی بودند که حسینی کردند و ما مانده‌ایم و اکنون برماست که چون زینب کبری (س) پیام آنان را به آیندگان برسانیم و این میسر نیست مگر این پیام را در کلام آنان و در نگاه آنان و در سیره‌شان جستجو کنیم که همه این موارد در وصایا و در عکس‌ها و زندگی‌نامه و خاطرات این شهداء جمع شده است و اگرچه بسیاری از صفحات خاطرات و دست‌نوشته‌ها و وصایا و عکس‌های شهداء توسط «واحد تحقیق و پژوهش» بنیاد شهید جمع‌آوری و طبقه‌بندی شده است اما بی‌شائبه هنوز اوراق و تصاویر و دست‌نوشته‌ها و یادگارهای ارزنده دیگری وجود دارد که می‌بایست جمع‌آوری گردد و تا روزی که تمام آثار برای تهیه و تدوین «دایرالمعارف شهدای انقلاب اسلامی» یک جا جمع شود می‌بایست تلاش‌های فردی مورد توجه بیشتری قرار گیرد.

کارهایی نظیر کاری که اکنون در اختیار دارید و نگاه گرم شماستور آن را در می‌نوردد اگر چه در فضای یکی از دهستانهای شهرستان رشت محدود می‌شود ولی به نوبه خود به لحاظ آن که در بردارنده برخی از جلوه‌های جمعی از شهداست و به شکلی

با آنها که به تعبیر سلسله جنبان عشق در روزگار ما - امام خمینی (ره) - پرچم عشق برافراشته شده توسط آنان را به هر نحو و شیوه ممکن باید در اهتزاز نگه داریم و گلبانگشان را در رگ و ریشه ایران و جهان طنین انداز سازیم؛ ارتباط پیدا می‌کند؛ در نوع خود از جمله کارهایی است که می‌تواند مطلعی مناسب، جهت آشنا نمودن هر چه بهتر و بیشتر جامعه از شهدای گوشه و کنار این کشور امام زمان (عج) باشد که امید است مقبول افتد.

بنیاد شهید استان گیلان که ترویج فرهنگ شهادت و رساندن پیام شهداء و حفظ آثار و یادگارهای آنان را در صدر برنامه‌های فرهنگی خود قرار داده است سرافراز است که با انتخاب یکی از نمونه‌های این گونه تلاش‌های فردی و چاپ و نشر آن با عنوان «حماسه آفرینان پیربازار» زمینه تهیه و تدوین دایره‌المعارف بزرگ حماسه آفرینان گیلان را فراهم آورد، به امید آن روز.

«خبر ما برسانید به مرغان چمن که هم‌آواز شما در قفسی افتادست»

معاونت فرهنگی و پژوهشی
اداره کل بنیاد شهید انقلاب اسلامی استان گیلان

«بسه نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگِ نذر»

«فردوسی»

«پیشگفتار»

با نگاهی به حماسه‌ها و رویدادهای مهم جهان اسلام درمی‌یابیم که پدیدآورندگان آن همواره حماسه‌آفرینان و انسان‌های بزرگی بودند که با برخورداری از فرهنگ عظیم اسلامی، در طول تاریخ به هرچه زور و ستم بود نه گفتند و آنان براساس تعالیم اسلامی که به دو اصل صلح و حیات انسان بسیار توجه دارد و لکن در هنگام تجاوز متجاوزین، مسلمانان را به دفاع فرا می‌خواند، با قامتی استوار به میدان جهاد در راه خدا شتافتند و چون دو فصل فتح و مرگدر راه خدا را در همه حال پیروزی شمردند، برای همیشه تاریخ سربلند و سرافراز باقی ماندند.

براساس چنین فرهنگی است که با شروع جنگ تحمیلی و در طول هشت سال دفاع مقدس جوانان ما به میدان نبرد شتافتند و حماسه‌های شگرفی آفریدند و فصلی دیگر از کربلارا به تماشا گذاشتند که جهانیان را به شگفتی وا داشتند. در این میان دهستان پیربازار به‌عنوان یکی از دهستان‌های بخش مرکزی شهرستان رشت با ۲۶ روستای تابعه و ۲۱ هزار نفر جمعیت هشتاد و سه شهید تقدیم ایران و اسلام عزیز کردند که در این کتاب سعی بر آن است که گوشه‌ای از زندگی و سفارشات و سایر آثار و یادگارهای این شهداء و حماسه‌آفرینان ثبت و ضبط گردد. باشد که یادگاری برای آیندگان و دست‌مایه‌ای برای ترویج فرهنگ شهادت فراهم آید.

در طول تحقیق به تعداد زیادی از خاطرات شهداء، آزادگان، جانبازان و رزمندگان برخوردار کردیم و مقدار زیادی را نیز جمع‌آوری نمودیم و بواسطه گسترش آن و خارج بودن حوصله این کتاب، یادداشت‌های جمع‌آوری شده را جدا نموده و برای تألیف کتابی دیگر تحت‌عنوان «خاطرات در جبهه» در نظر گرفتیم و منتظر محبت‌های بزرگ جانبازان، رزمندگان، آزادگان و خانواده‌های معظم شهداء هستیم که با فرستادن خاطرات ویژه خود صفحه‌ای بر تاریخ مبارزات مردم قهرمان ایران بیافزایند.

مدتی که مشغول تحقیق میدانی و جمع‌آوری مواد خام برای این دفتر بودیم فرصتی وتوفیقی دست داد که نزدیک به چند سال بعد از تألیف کتاب آئینه پیربازار، دوباره به‌روستاها دهستان پیربازار برویم و از نزدیک دوستان خوب ما را زیارت کنیم و به‌وسیله‌آنان به تک‌تک خانواده‌های معظم

شهداء مراجعه نمایم و ضمن دلجویی و زیارت ایشان، به تکمیل پرسشنامه حضوری بپردازیم و عکس‌ها و اسناد مورد نیاز را جمع‌آوری نمایم.

در طول دو ماهه تحقیق به مواردی برخوردیم که گذشته از تجربه و خاطرات تلخ و شیرین ذکر این مسائل برای پژوهشگران جوان خالی از فایده نیست. در طول تحقیق و برخورد با خانواده‌ها و افراد مختلف عده‌ای نگارنده را می‌شناختند و برای تعدادی از خانواده‌ها نیز نام و نشان پدرم بهترین معرفی نامه بود و در چند مورد هم کتاب چاپی تاریخ انقلاب سیدجلال‌الدین (ع) که یک نسخه از آن در طول تحقیق همراه ما بود. کارت شناسایی مناسبی محسوب می‌شد و تأیید حضرت حجت‌الاسلام حاج آقا عابدی و حاج غلامحسن یوسفی (پدر شهیدان یوسفی) نیز که مستقیم و غیرمستقیم ما را به خانواده‌های شهداء معرفی می‌کردند کم‌کم بسزایی بوده است.

گاهی بواسطه همراهی بعضی از عزیزان با ما عده‌ای می‌پنداشتند که نگارنده جزء مسئولین است و برای بازدید از خانواده‌های شهداء آمده است. به همین واسطه عده‌ای با ماصمیمانه درد و دل می‌کردند و از مشکلات منزل و وام و غیره می‌گفتند و گاه با لفظ حاج آقا ما را مورد خطاب قرار می‌دادند و می‌خواستند که ترتیب آسفالت شدن جاده روستایشان را بدهیم و یا مشکلات دیگری از این دست برایشان حل کنیم. ما هم از شما چه پنهان با یک قیافه پر معنی با حوصله حرفشان را گوش می‌دادیم. البته یکی دو بار به رسم ابنای روزگار خواستیم از طرح احیاء بندر تاریخی پیربازار و راه آبی انزلی به پیربازار از طریق مرداب و تأسیس مجدد قطار و راه‌آهن پیربازار از رشت تا کنار مرداب و ایجاد امکانات تفریحی، فرهنگی، ورزشی در کنار رودخانه پیربازار تا قرق بیچارخاله، صحبت کنیم؛ اما بیاد ضرب‌المثل گیلکی «فلانی دروغ مَره کوچه دریایه پورد کونه» افتادیم و فهمیدیم که با دروغ بر روی مرداب انزلی پل ساختن کار ما نیست و ما از پی این کار بر نمی‌آئیم.

گذشته از این حرفها محبت و بزرگواری خانواده‌های معظم شهداء و تمام عزیزانی که در روستاهای پیربازار ما را شرمنده اخلاق خود کردند جلوه‌ای از فرهنگ والای مردمان خوب این دیار است که در اینجا بر خود واجب می‌بینیم که از همه بزرگوارانی که ما را در این امر مهم همراهی کردند و به سئوالات ما با صبر و حوصله پاسخ گفتند و از ما پذیرایی نمودند و مشوق و یاریگر نگارنده بودند که اسم عده زیادی از آنان در پایان کتاب به‌عنوان مصاحبه‌شوندگان و همراهان آمده است بویژه از روزنامه‌نگار خوب پیربازاری جناب آقای ابوالقاسم فرد که یادداشت‌ها و عکس‌های فراهم شده‌اش را برای تکمیل این دفتر مرحمت نمودند و دوست‌گرامی دانشجوی محقق فرزند برومند پهلوان شهید رضا حسین‌پور جناب آقای جواد حسین‌پور که با همراهی ویژه خود مشوق نگارنده بودند صمیمانه و بی‌نهایت سپاسگزار باشیم.

امید است که این دفتر مورد قبول طبع اندیشمندان و محققان بویژه پژوهشگران جوان و دانشجویان و خانواده‌های معظم شهداء و علاقه‌مندان قرار بگیرد و در تکمیل آن به‌نحو شایسته‌ای اقدام نمایند. و از دوستان خوبم در دیگر دهستان‌های شهرستان رشت و دوستان دانشجویی ما در سایر شهرستان‌های استان گیلان انتظار داریم که آستین همت بالا زنند و زندگی‌نامه شهدای منطقه خود را به رشته تألیف درآورند.

«گر دسته گل نیاید از ما

هم همیشه دیگ را بشانیم»

رشت - روستای کفته‌رود مرداد ماه ۱۳۷۷ قاسم غلامی کفترودی

الف: شرح موضوع تحقیق:

سخن از حماسه آفرینانی است که سرود سرخ شهادت را در رنگین‌ترین لحظات سرداده‌اند، آنانی که سرهاشان غلام دل است و دل حاکم و سر محکوم به جدا شدن است؛ سرشان از اول خلقت جدا شده از پیکر بود.

دلی چون شیر دارند اما قلب را در هر بیابانی نمی‌گسترانند، روضه رضوانی لازم است. هرچند گل‌هایشان خار باشد، هرچند جریان‌الانهارشان خون خودشان باشد. مسأله این نیست که چگونه می‌روند. اصل این است که می‌روند، بدون سر حماسه‌شان جاویدانه‌تر است، کربلایی است، با سر اگر بروند خجل‌ترند. لاله‌هایشان از لاله هم سرخ‌تر و ارغوانی‌تر است. سالیانی که رونده‌اند و بر قاموس پایشان واژه سکون بزرگترین اهانت است و وجود ندارد.

عظمت شاهدان در دو روز آدم را به تعظیم وا می‌دارد. اول روزی که کمر همت می‌بندند و از کمرکش کوه‌های سخت و قلل رفیع و برف‌گیری که سد راه حقیقت است عبور می‌کنند و به آن می‌رسند و روزی که فرسوده راه نمی‌گردند. دوم روزی که تشیع دلشان، بر بال‌فرشتگان، به سرخی آسمان می‌افزاید، روزی که بالغ خمرایی می‌گردند.

اینان خدائی‌اند، رمزشان هرکه سر دارد گوی که سر بر پیش آرد، وقت اوج گرفتن است منصوروار، اینان دشمن را با خون سر می‌زنند، برای رسیدن به مرادشان سر می‌دهند. برای خاموش نشدن خون بناحق ریخته آزادمردان برخاسته‌اند و در طریقت حقیقت عشق، گام‌نهادده‌اند و استوارند و در این راه به سلامت طی طریق کرده و به مقصود خود که معبود است رسیده‌اند.

در این میان مردم دهستان شهیدپرور پیربازار علی‌اکبرها و علی‌اصغرهايي در راه‌خدایشان نثار کرده‌اند. ابراهیم شدند و اسماعیل به قربانگاه بردند و حماسه‌ای جاوید آفریدند و ما بر آنیم که در این کتاب زندگانی هشتاد و سه شهید حماسه‌آفرین هشت سال دفاع مقدس را به بحث و بررسی بنشینیم. زندگی حماسه آفرینانی که بارها در دعای شبهای ماه رمضان باسوز خواندند: «وَقْتُلْ فِي سَبِيلِكَ فَوْقَ لَنْ» و کشته شدن در راه خدا را طلب کردند چنان که امام جعفر صادق (ع) در دعای شبهای ماه رمضان می‌خواند: «وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ وَفَا تِي قَتْلًا فِي سَبِيلِكَ تَحْتَ رَايَةِ نَبِيِّكَ مَعَ أَوْلِيَايِكَ» که خدایا از تو می‌خواهم که مرگم را شهادت در راه خودت، زیر پرچم اسلام با اولیاء خودت قرار دهی. چرا که او می‌دانست که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «شرافتمندترین مرگها شهادت است.» آنانی که آگاهانه به میدان جهاد قدم نهادند و بسوی شهادت که در فرهنگ اسلامی به‌عنوان کمال مطلق تعبیر می‌شود شتافتند و به لقاءالله پیوستند.

پیربازار از قدیم‌الایام به‌علت اهمیت تجاری و اقتصادی و مجاورت آن با رشت درگذرگاه زمان فراز و نشیب‌های فراوانی به‌خود دیده است و فرار مظفرالسلطان آخرین سلطان مقتدر گیلان و حمله‌های روس‌ها و نبردهای خونین چون جنگ پيله داربن را به تماشا نشسته‌است. و مردم آن با فرهنگ و تاریخی درخشان و غرورآفرین در دوران انقلاب و هشت سال دفاع مقدس با سرافرازی از این امتحان

الهي بيرون آمدند و قريب به يكصد شهيد تقديم ايران و اسلام كردند كه در فصل نخست اين كتاب ضمن معرفي دهستان بطور گذرا به تاريخ آن پرداخته شده است.

زندگاني شهداء و حماسه آفرينان اين سرزمين نيز كه تابلوهائي از صحنه كربلا را مجسم مي كند خواندني است شهيدي كه به دوستان سفارش مي كند وصيت نامه ام را در جيب لباسم گذاشته ام، اما وقتي او را مي آورند لباس به تن نداشت و نوجواني ديگر را نيز چون دوبرادرش شهيد شده اند از شركت در عمليات معاف مي كنند. اما او با اصرار و گريه و زاري به سوي شهادت مي رود و ديگري را به واسطه خطايي كه مرتكب شده از عمليات محروم مي كنند و او با التماس و گريه در عمليات شركت نموده و به شهادت مي رسد و آن ديگري مي گويد كه فقط تركش مي تواند به قلبم بخورد و مرا بياندازد و شگفتا كه تركش به قلب سرشار از ايمانش برخورد مي كند و شهيدي نيز هنگامي كه از پشت خاكريز بر زمين قرار مي گيرد تا آخرين لحظات با مشت خاك بطرف دشمن پرتاب مي كند. با اين حماسه هاست كه زندگاني اين كبورتران سبك بال معني پيدا مي كند و به تاريخ مي بندد. در فصل دوم اين كتاب بدان پرداخته شده است.

يادگارها و آثار ارزنده اي از شهداء باقي مانده است كه فرزندان شاهد و مزار شهداء و آثار مكتوب و نشانه هاي نمادين مزار از آن جمله اند كه از تقدس و جايگاه خاصي در جامعه برخوردارند كه در فصل سوم به بررسي آن پرداخته ايم.

و تعدادي عكس شهداء و رزمندگان به همراه چند نقشه در پايان به عنوان پيوست افزوديم و نمونه اي از پرسشنامه و فرمي كه در تحقيق از آن استفاده گرديد براي استفاده ديگر محققين بويژه پژوهشگران جوان و دانشجويان اضافه گرديد.

ب - هدف تحقيق:

اين كتاب كه يك تذكر شهداء است هدف اصلي از فراهم آوردن آن ترويج فرهنگ شهادت و ثبت و ضبط ياد شهداء گرانقدري است كه با قطره قطره خونشان همه ما را و مدار خود كردند باشد كه به وسيله اين تحقيق كه يادگاري است براي ايندگان گوشه اي از اين دين ادا گردد. از سوي ديگر اين تحقيق مي تواند دست ميايه اي باشد در تحقيقاتي چون شرح و طبقه بندي ارزشها در كلام شهداء و بررسي ارزش هاي انقلاب، و مي تواند مورد استفاده صداوسيما، سازمان تبليغات، اداره ارشاد، بنياد شهيد، دانشگاه ها و مدارس بويژه علاقمندان و خانواده هاي معظم شهداء قرار بگيرد.

ج - سابقه تحقيق:

در مورد زندگاني شهداء پيربازار تاکنون اثري نوشته نشده بود وليکن حرکت هاي ناموفق در اين زمينه صورت گرفته است. از جمله روزنامه نگار خوب شهر ما آقاي ابوالقاسم فرد هنگامي كه مسوول واحد آب مشروب پيربازار بود در مورخه ۶۵/۶/۱ طي دعوت نامه اي خطاب به خانواده معظم شهداء نوشته است: «به منظور زنده نگهداشتن ياد شهدي عزيز پيربازار و حومه قرار است كتابي از زندگي نامه اين عزيزان با همت ستاد بسيج و انجمن اسلامي و واحد آب پيربازار گردآوري و چاپ گردد. لذا از شما خانواده محترم شهيد... تقاضا مي شود ما را در اين راه ياري نموده و فرم پيوست را با خطي خوانا و مختصر پر نموده و همراه با يك قطعه عكس (۴ * ۶) شهيد خود تا تاريخ ۶۵/۶/۲۰ به آدرس پيربازار دفتر واحد آب پيربازار ارسال داريد.» طي اين اقدام ۲۲

فرم پرسشنامه تکمیل به همراه ۱۶ قطعه عکس جمع‌آوری شد. ولی به علت مشغله‌های کاری آقای فرد موفق به پیگیری نشد و در هنگام تألیف کتاب باکمال بزرگواری فرم‌ها و عکس‌ها را برای تکمیل این کتاب مرحمت فرمود که ما را از مراجعه به بعضی از خانواده‌ها بی‌نیاز کرد.

آقای رضا کار دوست منگوده‌ی نیز در سال ۷۵ تصمیم به تحقیق در این زمینه گرفت و فقط توانست که ۴۰ قطعه عکس ۱۴ * ۱۰ تهیه کند که برای تکمیل ارشیو اسناد تاریخ‌پیربازار به نگارنده تحویل داد. همچنین در سالها ۷۲ - ۷۳ که نگارنده مشغول جمع‌آوری موادخام کتاب آیینة پیربازار بودم دو نفر پیشنهاد کار مشترک در این زمینه را دادند که نگارنده پس از مذاکره با آنان چون کار مشترک را اتلاف وقت می‌دانست از همکاری صرف‌نظر کرد و آنان قرار بود که با هفته‌نامه‌های گیلان در این زمینه همکاری نمایند و نگارنده از چگونگی آن بی‌اطلاع است.

د - روش تحقیق:

روش تحقیق صاحب این قلم به شیوه تحقیق میدانی با استفاده از پرسشنامه حضوری بوده است. چون آمار دقیقی از شهداء پیربازار در دست نبود در مرحله نخست با مراجعه به تکتک مزارها اطلاعاتی که روی سنگ مزار شهداء نوشته شده بود ثبت گردید و براساس آن اطلاعات اولیه پرسشنامه تکمیل شد و در مرحله دوم اطلاعات موردنیاز که در پرسشنامه منظور گردیده بود با مراجعه مؤلف به خانواده‌های معظم شهداء جمع‌آوری و تکمیل گردید و عکس‌های موردنیاز نیز فراهم شد.

ه - تنگناها و محدودیت‌ها:

آمار دقیقی از شهداء در دست مسئولین محلی نبود و تعدادی از شهدا جاویدالاثر نیز مزار یادبود نداشتند و گاه تعدادی از خانواده‌ها از دهستان پیربازار مهاجرت کرده بودند و یاپدر و مادر شهید فوت کرده و دیگر وابستگان نیز در نقاط دیگر زندگی می‌کردند که دسترسی به آنها و پیدا کردن آدرسشان مدتی از وقت ما را گرفت.

قابل ذکر است زندگی‌نامه شهداء در این دفتر براساس لیستی که از طرف اداره کل بنیاد شهیداستان گیلان در اختیار نگارنده قرار گرفته تنظیم گردیده است و تا حد توان سعی شده که زندگی‌نامه تمامی شهدای دهستان پیربازار در آن ثبت گردد در صورتی که خوانندگان عزیز در این خصوص به مواردی برخورد کردند که از قلم افتاده باشد با در دست داشتن اسناد و مدارک معتبر مؤلف را مطلع سازند تا در چاپ‌های بعدی اصلاح گردد.

با مراجعه به خانواده‌های شهداء یادآوری می‌کردند که شما به بنیاد شهید مراجعه‌نمائید. حقیقت این است که بنیاد شهید انقلاب اسلامی که خود متولی ترویج فرهنگ شهادت در جامعه است با وجود دوستی و آشنایی مؤلف با تعدادی از مسئولین و استقبال آنان از این کار، بواسطه وجود بخش نامه‌های اداری و حراستی که موارد خاص در آن پیش‌بینی نشده‌رویه‌مرفته امید است. محققین بویژه دانشجویان ما آستین همت بالا بزنند و زندگی‌نامه تمام شهداء گرانقدر را به رشته تألیف درآورند.

موقعیت پیربازار در استان گیلان
(مأخذ: نقشه سیاحتی استان گیلان)

فصل نخست

دهستان پیربازار و حماسه آفرینان آن

پیربازار در یک نگاه

«دهستان پیربازار شامل قسمتی از سرزمین دشت گیلان واقع در کناره شرقی تالاب انزلی است که در ۳۷ درجه و بین ۱۹ تا ۲۲ دقیقه عرض و ۴۹ درجه و ۳۰ تا ۳۵ دقیقه طول جغرافیایی قرار دارد. سطح آن نسبت به دریاهاي آزاد در روستای پیربازار ۲۱ متر پایین تر و مساحت آن بالغ بر ۸۰ کیلومتر مربع است. از شمال به تالاب انزلی، از غرب به تولم، از جنوب به دهستان پسیخان و شهر رشت و از جانب مشرق به خمام محدود می شود. این دهستان مطابق آخرین تقسیمات کشوری با ۲۶ روستای تابع جزء بخش مرکزی رشت شمرده می شود که مرکز آن روستای پیربازار است.»

خاک این دهستان مخلوطی از چمنی نسبتاً مرطوب و خاک نیمه تالابی است و آب و هوای آن معتدل و مرطوب می باشد و مهم ترین رودخانه ای که در آن جریان دارد رودخانه پیرآوازه پیربازار است که به تالاب انزلی می پیوندد. از نظر ریخت شناسی دهستان پیربازار جزء نیمه متفرق ها محسوب می شود و جاده رشت - پیربازار و پیربازار به تولم و پیربازار - خمام امکان ارتباط این دهستان را با سراسر استان گیلان میسر می سازد.

از جمله خدمات و امکاناتی که در این دهستان وجود دارد می توان از برق، پست و تلگراف، مخابرات، مرکز درمانی و خانه بهداشت، مطب، داروخانه، آب لوله کشی، دبستان، مدرسه راهنمایی، دبیرستان، شرکت تعاونی، ترویج کشاورزی، دهداری، پاسگاه انتظامی و ستاد بسیج، نام برد و مراکز مذهبی آن شامل ۲۶ مسجد و ۷ بقعه متبرکه است که بقعه مبارکه آقا سید صالح (ع) گفته رود از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار بوده و قطب زیارتی حدود ۲۰۰ روستای حوزه آبریز تالاب انزلی محسوب می گردد.

پیربازار از نظر وجه تسمیه در اصل «پیربازار» بوده که ترکیب اضافی و اضافه ملکی است و به معنی بازار پیر می‌باشد. هر چند در گذشته به نامهای پیله بازار (بازار بزرگ)، پیله بازار (بازار ابریشم) و پره بازار (بازار ساحلی) هم خوانده می‌شد.

پیربازار در حدود سال ۹۰۰ ه. ق. بنیانگذاری شده است و تا اواخر دوره قاجار از نظراتبایط رشت با تمام بنادر دریای خزر و شاهراه تجاری ایران با اروپا و از نظر نظامی و تجاری و حمل و نقل اهمیت داشت و در اواخر دوره قاجار با پسروی آب تالاب انزلی و ساخته شدن جاده شوسه رشت به انزلی در سال ۱۳۱۶ ه. ق. و انقلاب و اکتبر ۱۹۱۷ میلادی در روسیه که تجارت را در انحصار دولت درآورد، اهمیت خود را از دست داده و به صورت بندری خاموش درآمد.

جمعیت این دهستان طبق برآورد دهگاری در سال ۱۳۶۹، بیست و یک هزار نفر است که در ۳۲۸۲ خانوار خلاصه می‌شود. اهالی دهستان پیربازار گیلک و شیعه اثنی عشری می‌باشند و زبان غالب در این دهستان گیلکی است.

شغل اصلی مردم کشاورزی بوده و محصول عمده این دهستان برنج است. اگرچه صیفی‌کاری، دامداری و پرورش ابریشم و صیادی نیز در این دهستان رونقی دارد و کار در کارخانه‌ها و امور صنفی نیز آمار بالایی از شاغلین را به خود اختصاص داده است.

پیربازار در گذرگاه زمان

پیربازار در دوره صفوی:

مظفرالسلطان داماد شاه طهماسب صفوی و مقتدرترین سلطان بی‌هپس گیلان در روز پنجشنبه ۲۲ ماه شعبان سال ۹۴۲ ه. ق. پس از یک هفته اقامت در خانه میر عمر پیربازاری در پیربازار به همراهی مادر و عده‌ای از نزدیکان دربارش سرزمین و دولتش را وداع گفت و از پیربازار به کشتی نشست و به سوی شیروان گریخت.

عادل‌شاه پسر جمشید خان که در سال ۱۰۳۸ ه. ق. قیام کرد پیرمحمدود پیربازاری به عنوان یکی از امرای دولت او بود که از غارت قسمتی از ابریشم رشت جلوگیری کرد. در هنگام فتح فومن از غارت و ظلم و تعدی به رعایا ممانعت به عمل آورد.

در سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۳۵۵ ه. ق. - ۱۱۰۱ ش) که حاکم گیلان پیشنهاد تسلیم گیلان را به روسیه داد، قوای روسی با ۱۲ کشتی خود را به پیربازار رسانده و از آن طریق رشت را تصرف کردند. گیلانیان به سرپرستی وزرای گسکر و آستارا برای مقابله آماده شدند. در سال ۱۷۲۵ میلادی در نزدیکی پیربازار جنگی درگرفت و عده زیادی کشته شدند و این آخرین درگیری بود.

پیربازار در دوره قاجاریه:

در سال ۱۳۷۳ ه. ق. ش. پس از حمله آقامحمدخان به گرجستان و توسل گرجیان به روسها، قوای روسیه با چند کشتی از راه پیربازار به رشت حمله کردند اما با مقاومت مردم و نیرو شده و تارومار گردیدند و مجبور به فرار شدند.

در سال ۱۲۰۱ هـ . ق فرستاده آقامحمدخان، مصطفی‌خان دولو، با ۶۰۰۰ نفر مأمور دفع هدایت‌الله‌خان گردید و در پیربازار با او روبرو شد و جنگ کرد. یکی از وقایع مهمی که به نام پیربازار ثبت شده است حمله قوای روسی است از طریق پیربازار و آن عبارت است از این که در ۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۲۰ هـ . ق (۱۸۰۵ م) ژنرال تسی‌تسیانف فرمانده قوای روسیه در جنگ ایران و روس، سرهنگ شفت را با دوازده کشتی مأمور تسخیر رشت کرد. آنان پس از فتح انزلی در اول ژوئیه برابر با چهارم ربیع‌الثانی همان سال پیربازار را تصرف کرده و در آنجا سنگر ساختند.

چون خبر تصرف انزلی (و پیربازار) به مردم رشت رسید اهالی رشت از هر صنف و دسته به ویژه روحانیون در حالی که با یک دست قرآن و با دست دیگر شمشیر حمایل می‌کردند کفن پوشیده پا برهنه در مساجد و معابر اجتماع کرده و اعلام آمادگی کردند. «و از حاکم شهر که میرزا موسی فرزند میرزا محمدرضا گیلانی بود خواستند که اسباب پیکار در اختیار آنان بگذارد. میرزا موسی آنان را مسلح کرد و در جنگ‌های بین رشت و پیربازار در کمین نشاند. آنها در فاصله بندر و پیلهدارین ستون سربازان روسی را در میان گرفتند، ناگهان آتش گشوده و بر آنها تاختند. بنابر گزارش ناسخ‌التواریخ فقط سرهنگ شفت و تئی چند از یارانش جان بدر برده، خود را به کشتی رسانیده و گریختند. بقیه عموماً کشته و مجروح شدند. این جنگ در گیلان به نام جنگ «گرده‌داری» معروف شده بود که مردم رشت تا اوایل مشروطه با لذت و افتخار از آن یاد می‌کردند. از آن پس نقل وقایع مشروطه جانشین قصه‌گرده‌داری شد. تعداد کشته شدگان روسی را ۱۰۰۰ نفر نوشته‌اند. «پیلهملا» یکی از روحانیونی بود که در این جنگ به شهادت رسید و قبرش سالها زیارتگاه مردم این سامان بود.

محوطه‌های را که اوج درگیری و جنگ در آن صورت گرفته، در کنار جاده پیربازار به رشت در زیر درختی آزاد و تنومند بود و بعد از آن جنگ، این منطقه تبدیل به روستای پیلهدارین شده به احتمالی دفن شهدای این جنگ در زیر آن درخت و یاریختن خون شهدا در آنجا از سال ۱۲۲۰ هـ . ق درخت مزبور را بصورت مزار و زیارتگاه اهالی ساخت «افسانه‌ای در گیلان معروف است که روسیان در آن حمله از (گرداره) درخت گرد نتوانستند تجاوز کنند و هر که بیشتر آمد، خشک شد.» همچنین پیران منطقه می‌گویند که چون روسها از پیربازار باتوپ رشت را مورد هدف قرار دادند، گلوله توپ به این درخت برخورد و برگشت و آنها را متواری ساخت.

رویه‌رفته این درخت تا دهه چهل زیارتگاه مردم این سامان بود. و کم‌کم موقعیت زیارتی خود را از دست داد ولی هنوز سرافراز و استوار به همراه اسم روستای پیلهدارین که یادآور این پیروزی بزرگ است، باقی است. باید توجه داشت که پیروزی مردم گیلان بر لشکر روس زمانی بوده که آذربایجان نتوانسته بود در برابر روسها مقاومت کند.

جنگ پیلهدارین در زمان همان جنگ ایران و روس بود که سرانجام در سال ۱۸۱۳ میلادی منجر به عقد عهدنامه ننگین گلستان شد و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی در قصیده معروفش درباره آن می‌گوید:

«روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد»

قسمتی از عهدنامه ترکمن‌چای درباره نحوه پذیرفتن نمایندگان سیاسی از سوی شاه ایران بود. که بر این اساس نمایندگان خارجی در انزلی لباس‌های رسمی خود را می‌پوشیدند و با شکوه و

تشریفات تمام از مرداب می‌گذشتند و در پیربازار بطور رسمی با حضور تمام مقامات و گروه نظامی رشت از آنها استقبال به عمل می‌آمد.

پیربازار در حمله روسها نقش کلیدی داشته است چنان‌که وقتی در حدود سال ۱۳۱۳ هـ. ق روسها از ناصرالدین شاه تقاضای امتیاز لایروبی بغاز انزلی (و رودخانه پیربازار) را کردند. وی از ترس این که ممکن است روسها از این طریق با صد هزار قشون به سمت تهران حرکت کنند، چنین اجازه‌ای نداد. همین اهمیت نظامی پیربازار است که مسیو بهلر که در سال ۱۲۶۹ هـ. ق از سوی ناصرالدین شاه به منظور بازدید از تأسیسات نظامی دارالمرز گیلان و مازندران به این نواحی سفر کرده در گزارش خود قرار دادن حدود ۳۵ عراده توپ در کنار رودخانه پیربازار و ساختن فوری یک قلعه در پیربازار را ضروری می‌داند.

پیربازار در دوره نهضت جنگل:

میرزا کوچک‌خان در اول شوال ۱۳۳۳ هـ. ق هنگامی که برای تشکیل هسته نهضت جنگل به تولم می‌رفت با تنی چند از یارانش از پیربازار به وسیله قایق خود را به تولم رساند. در ۳۰ مرداد ۱۳۹۹ ش قوای دولتی به رشت نزدیک شدند و نیروی سرخ به طرف پیربازار و خمام عقب‌نشینی کرد و قوای دولتی به تعقیب آنان پرداخت و در پیربازار درگیری‌هایی به وقوع پیوست که خالو قربان در پیربازار مجروح و خالو میرزا علی کشته شد. و به واسطه اهمیت پیربازار در بعضی مواقع مجاهدان جنگل می‌بایست پیربازار را تصرف کنند.

در حدود سال ۱۲۹۶ شمسی هواپیمای انگلیسی گفته‌رود را بمباران کرد. در این بمباران «بک‌علی» ناوای گفته‌رود که از ترس به داخل تنور ناوایی پناه برده بود جزغاله شد و دو نفر دیگر به نام حاج‌علی و ابوالقاسم بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسیدند و چند دکان متعلق به کدخدا حسینعلی ویران شد. قابل ذکر است که حاج‌علی تازه داماد بوده است؛ امروزه چراغ عروسی او در خاندان غلامی موجود است. این شهداء را در باد بقعه گفته‌رود در کنار هم‌بخاک سپردند، امروزه محل دفن آنان مشخص نیست.

پیربازار در جنگ جهانی دوم:

در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ شمسی که روسها وارد گیلان شدند در صبح‌گاه یکی از روزهای این ماه به پیربازار رسیدند و تلفن‌خانه و بازار را متصرف شدند مردم پیربازار وقتی مثل همیشه برای خریدن نان و باز کردن دکان‌ها به بازار مراجعه کردند پیربازار را مملو از سربازان روسی دیدند وقتی که صدای مؤذن به ندای توحید از مسجد جامع پیربازار شنیده شد سربازان روسی با شنیدن اذان متوحش شدند. گویا هنوز بانگ تکبیر مبارزان پیل‌دار بن درگوش آنها نسل به نسل می‌پیچید. سربازان شروع کردند به شلیک تیرهوائی اما چون عکس‌العملی ندیدند ساکت شدند و پس از چند ساعت پیربازار را ترک کردند.

پیربازار و انقلاب اسلامی:

«طنین نهضت امام خمینی (ره) با آمدن سپاه دانش در دهه چهل به گوش جوانان ونوجوانان پیربازار رسید. اعلامیه‌ها و رساله حضرت امام (ره) توسط بعضی از معلمین سپاه‌دانش از جمله شهید علی‌اکبر و حاج به‌دست جوانان می‌رسید.

پس از پیروزی انقلاب جوانان پیربازاری که با افکار و اهداف نهضت در شهرها آشنا شده بودند به روستاهای پیربازار برگشته، در مساجد جمع شده و نخستین هسته‌های انجمن اسلامی را تشکیل دادند و امور روستا را در دست گرفتند.

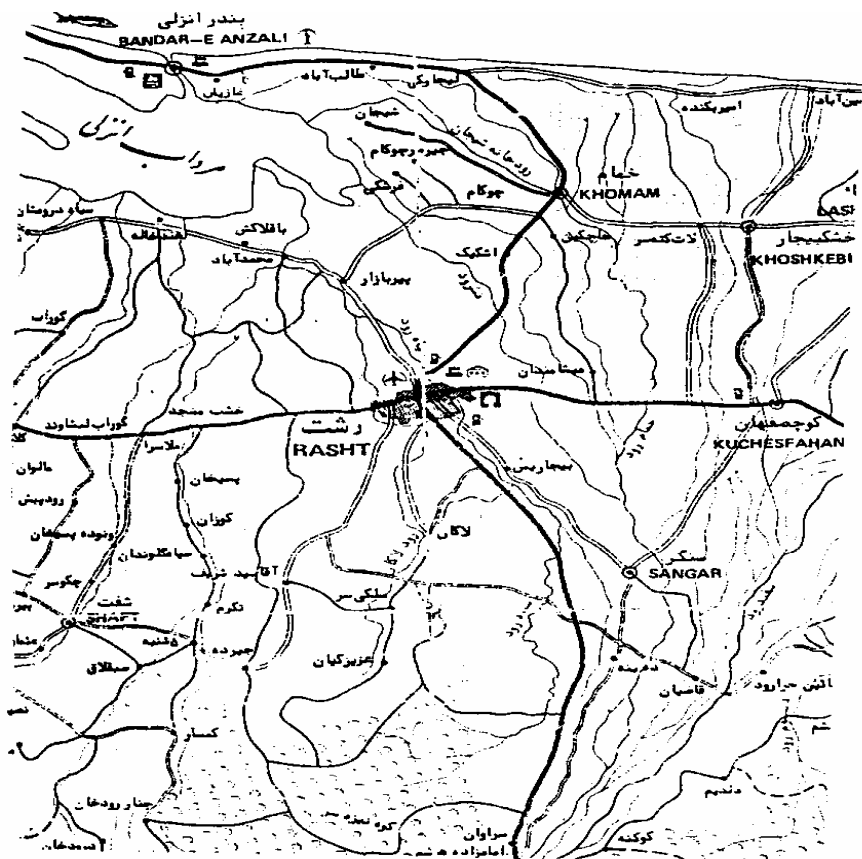
پس از شروع جنگ تحمیلی، از پیربازار بطور مرتب نیرو و کمک‌های مالی برای جبهه‌ها فرستاده می‌شد در طول جنگ قریب هشتاد میلیون ریال کمک نقدی و جنسی از پیربازار جمع‌آوری و به مناطق جنگی ارسال گردید. در سال ۱۳۶۷ همزمان با حمله همه‌جانبه نیروهای عراقی و ایادی استکبار جهانی به کشور ما یکصد نفر از بسیجیان و رزمندگان پیربازار به سرپرستی مهدی قربانی‌نژاد و حاج غلامحسن یوسفی به مناطق جنگی اعزام شدند به همین واسطه پس از آتش‌بس، دهستان پیربازار به عنوان دهستان نمونه استان گیلان انتخاب شد. دهستان پیربازار در هشت سال مقدس ۸۳ شهید، ۱۲ آزاده و ۶۳ جانباز تقدیم اسلام و ایران عزیز کرد.

دامنه جنگ با حملات هوایی هواپیماهای عراق در اسفندماه سال ۱۳۶۶ به منطقه پیربازار کشیده شد و به جهت وجود فرودگاه رشت در مجاورت پیربازار و شاید هم به واسطه اهمیت پیربازار در گذشته، چندین مرحله بمباران هوایی صورت گرفت به روستاهای منگوده، بیجارخاله، فیض‌آباد، راسته‌کنار ۶ راکت اصابت کرد. در شب ۱۱/۱۲/۱۳۶۶ منزل آقای شاددر روستای بیجارخاله مورد اصابت قرار گرفت و چهار نفر به شهادت رسیده و دو نفر به‌سختی مجروح شدند.

منابع و مأخذ فصل اول

- ۱ - اعتماد السلطنه؛ روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵
- ۲ - اوژن اویسن؛ ایران امروز؛ مترجم: علی‌اصغر سعیدی، بیجا: زوار، بیتا
- ۳ - بهلر؛ سفرنامه بهلر (جغرافیای رشت و مازندران) بکوشش؛ علی‌اکبر خداپرست، تهران: توس، ۱۳۵۶
- ۴ - بیش‌بان، قدیر، گیلان زمین، تهران: بی‌نا، ۱۳۶۰
- ۵ - پاینده لنگرودی، محمود؛ خونینه‌های تاریخ دارالمرز. رشت: گیلکان، ۱۳۷۰

- ٦ - سرتيپپور، جهانگير؛ نامها و نامدارهاي گيلان؛ رشت: گيلکان، ١٣٧٣
- ٧ - فخرائي، ابراهيم؛ سردار جنگل، تهران، جاويدان، ١٣٦٦
- ٨ - فومني، عبدالفتاح، تاريخ گيلان؛ تصحيح: عطاء الله تدین، تهران: فروغي، ١٣٥٣
- ٩ - غلامي کفترودي، قاسم؛ آيينه پيربازار؛ ١٣٧٤ (آماده چاپ)
- ١٠ - کشاورز، کریم؛ گيلان، تهران؛ ابن سینا، ١٣٤٧
- ١١ - کوچکپور، صادق، نهضت جنگل؛ بکوشش محمدتقي ميرابوالقاسمي، رشت: گيلکان، ١٣٦٩
- ١٢ - گيلک (خمامي)، محمدعلي؛ تاريخ انقلاب جنگل، رشت: گيلکان، ١٣٧١
- ١٣ - ملگونف؛ سفرنامه ملگونف. ترجمه مسعود گلزاري؛ تهران: دادجو، ١٣٦٤



موقعیت پیربازار در استان گیلان

(مأخذ: نقشه سیاحتی استان گیلان)



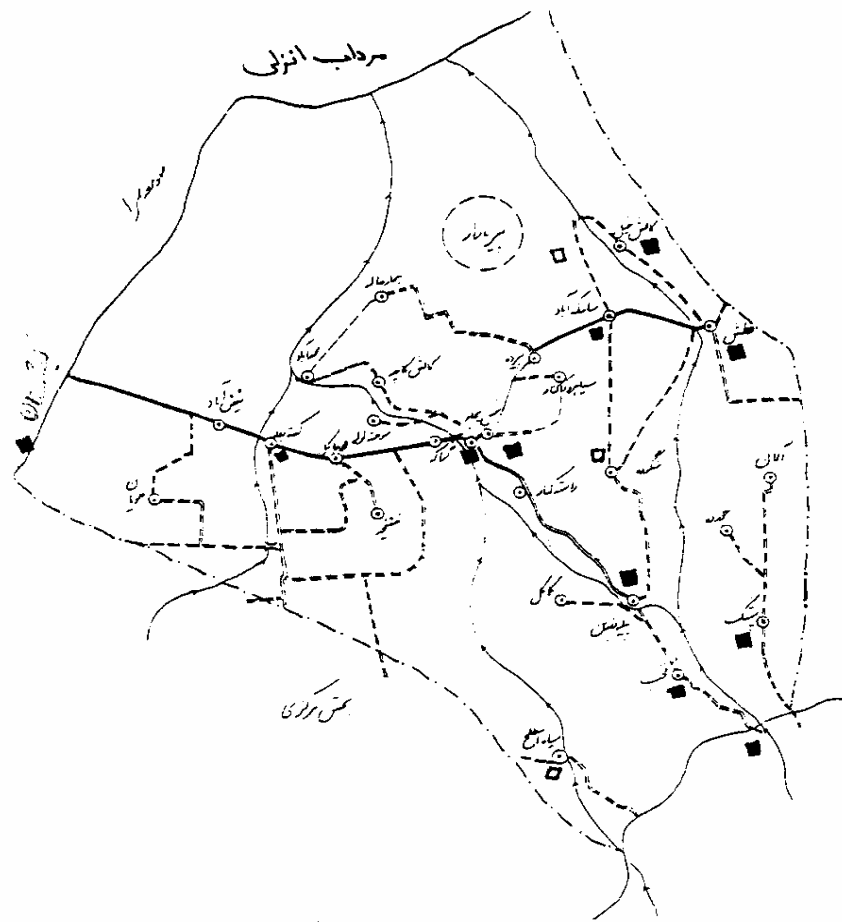
پیکر مطهر معلم شهید علی اکبر وهاج

یکی از معلمین سپاه دانش که پیام آور نهضت حضرت امام (ره) برای جوانان روستای کفته رود و حومه بود. وی جزء شهدای ۱۷ شهریور میدان ژاله تهران می باشد.

عکس: حاج محمد قربانی



موقعیت دهستان پیربازار در شهرستان رشت



موقعیت آبادی‌ها و گلستان شهدای پیربازار

فصل دوم

زندگي نامه شهداي پيربازار

شهيد حجت ابراهيمي

سرباز شهيد حجت ابراهيمي فرزند غلامحسن به سال ۱۳۴۳ در روستاي گراکه پا به عرصه وجود نهاد. دوره ابتدائي را در دبستان اسلام پيربازار به پايان رساند و هنوز سال اول راهنمائي را به پايان نرسانده بود که به علت عدم علاقه ترك تحصيل کرد و نقاشي ماشين را به عنوان حرفه خود برگزيد و در آن استاد کار شد و ۸ سال بدین حرفه مشغول بود. همزمان در بسيج پيربازار فعاليت داشت و به ورزش علاقه مند بود و فوتبال مي کرد.

در آذرماه ۶۳ براي انجام خدمت مقدس سربازي به جبهه اعزام گرديد و سرانجام در يازدهم شهريور سال ۶۴ پس از ۲۲ ماه خدمت در عمليات شهاب غرب لولمان (پيرانشهر) به درجه رفيع شهادت نائل آمد و پيکر پاکش را در گلستان شهداي مسجد جامع پيربازار به خاک سپردند.

شهيد ابراهيمي بسيار خوش اخلاق، خوش رفتار و مهربان و آرام و زحمتکش بود و هميشه لبخند بر لب داشت و به فرايض ديني توجه مي نمود و اهل مطالعه بود و به ديگران و خانواده كمك مي کرد. وي در قسمتي از وصيت نامه اش که در مورخه ۶۴/۴/۲۳ در منطقه عملياتي غرب کشور که با خط حمله هفت كيلومتر فاصله داشت، نوشته است، مي نويسد: «مردمي که در پشت جبهه و شهرهاي کشور هستند (و) سرباز را تنها حامي خود مي دانند از سرباز انتظار دارند که آبروي دين مبين اسلام، وطن و مردمش را حفظ نمايد.

(خانواده) عزيزم خاطر جمع باشيد که هيچ وقت سلاح را زمين نمي گذاريم که تا دشمن بر اعصاب بر ناموس کشور يک دست و يک پارچه ما که انقلاب اسلامي ايران مي باشد - غلبه کند.

دوستان! (ما) با تربیت کردن نونهالان و جوانان آینده (می‌توانیم) زیربنای یک کشور مستقل و آزاد (را بسازیم).»

شهید اکبر اسدالله‌زاده

پاسدار شهید اکبر اسدالله‌زاده فرزند جعفر به سال ۱۳۴۴ شمسی در روستای شمس‌بیجار دیده به جهان گشود. در کودکی مادر را از دست داد و در آغوش گرم مادر بزرگ‌پرورش یافت و بعد از درگذشت مادر بزرگ پدرش همسری برگزید تا بتواند جای خالی مادر را برای فرزندان پر نماید. وی از همان آغاز نوجوانی خود را با حرکت توفنده انقلاب همگام ساخت و در تمامی مجالس که در مسجد و انجمن اسلامی محل برگزار می‌شد شرکت فعال داشت تا اینکه به اتفاق دوست و یار همسنگر خود شهید مصطفی احمدزاده عازم جبهه شد و در بیستم اردیبهشت سال ۶۱ در منطقه جفیر به مقام شهادت نائل آمد و پیکر پاکش مفقود الاثر گردید. در گلستان شهداء مسجد جامع پیربازار مزار یادبودی برای او درست کرده‌اند.

شهید اسدالله‌زاده بسیار دلیر و شجاع بود و یک بصیرت خاصی درباره مسائل داشت. به دعا و نیایش علاقه‌مند بود. وی در قسمتی از وصیت‌نامه خود می‌نویسد: «از شما می‌خواهم که پشت سر امام حرکت کنید و در خط انقلاب باشید و از روحانیت حمایت کنید و پیام من برای مردم این است که مسئله جنگ را فراموش نکنید و به رهنمودهای پیامبرگونه امام توجه‌نمائید و سنگر مسجد و کتابخانه را حفظ نمائید و هیچ‌وقت آنها را خالی نگذارید.»

شهید مصطفی احمدی

سرباز شهید مصطفی احمدی فرزند جمشید به سال ۱۳۴۰ در روستای فخب دیده به جهان گشود. پس از چند سال درس خواندن به علت عدم علاقه ترک تحصیل کرد و از سن ده‌سالگی از حدود سال ۱۳۵۰ نجاری را به عنوان حرفه خود برگزید و پس از مدتی فعالیت در آن استاد کار شد و مدت ۱۵ سال به آن مشغول بود و بنایی ساختمان را نیز آموخت.

وی در اسفند ۶۵ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و پس از طی مراحل آموزش در چهل‌دختر به جبهه‌های جنگ اعزام گردید و پس از ۱۹ ماه خدمت در منطقه سومار در بیست‌وششم شهریور ماه سال ۶۶ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و مفقود الجسد گردید و مزار یادبودی در گلستان شهدای مسجد جامع پیربازار برای او درست کردند.

شهید مصطفی احمدی از نظر اخلاقی بسیار مهربان و خوش‌رفتار و زحمتکش دلسوز و آرام بود، به دیگران کمک می‌کرد و به امور خانواده بسیار توجه داشت. در آخرین دیدار با خواهرش گفت: من شهید خواهم شد چون در خواب تابوتم را با چشم خودم دیدم (که بر روی دست مردم تشیع می‌شود).

شهید مصطفی احمدزاده

پاسدار شهید مصطفی احمدزاده فرزند حسین به سال ۱۳۳۶ در روستای محمدآباد پیربازار به دنیا آمد. پس از گذراندن دوران کودکی جهت تحصیل در دبستان اسلام پیربازار ثبت نام کرد و دوره ابتدایی را در این مدرسه سپری کرد و پس از آن به علت مشکلات مالی خانواده، ترک تحصیل کرد و در رشت در یک تعمیرگاه سیم‌کشی و تعمیرات باطری اتومبیل مشغول کار شد.

پس از مدتی به پیشنهاد بستگانش که در خرمشهر سکونت داشتند عازم آن شهر شد. در این دوران او با برادران خرمشهری در جلسات و پخش اعلامیه‌ها شرکت فعال داشت بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به محل سکونتش برگشت و در آنجا فعالیت‌های انجمن اسلامی و کارهای شرکت تعاونی محل را پیگیری شد.

با شروع جنگ تحمیلی او به همراه دیگر برادران ضمن آموزش سلاح‌های روز در سال ۱۳۶۱ به جبهه اعزام شد و بعد از شرکت در چند عملیات و پس از پیروزی خونین شهر، به اتفاق هم‌رزم و هم‌سنگر خود اکبر اسدالله‌زاده در منطقه جفیر در تاریخ ۶۱/۲/۲۰ مفقود الاثر گردید. تا سال ۱۳۷۷ در گلستان شهداء مسجد جامع پیربازار مزار یادبودی برای او درست کرده بودند. سرانجام پیکر پاکش در شهریور ماه ۷۷ پس از کشف به زادگاهش منتقل گردید و در کنار سایر شهداء به خاک سپرده شد.

شهید احمدزاده، فردی خوش اخلاق و صبور بود و همیشه در سخت‌ترین لحظات بر اعصاب خود مسلط می‌شد در اکثر شبها به خانه مستمندان می‌رفت و در حد امکان احتیاجات آنها را از نظر مادی برطرف می‌نمود. در محل برادران کم سن و سال پیش او می‌آمدند و او نیز علاقه زیادی به آنها داشت. وی همیشه تلاش می‌کرد بنحوی بتواند مشکلات مردم را برطرف نماید. ساختن مسجد محمدآباد که یکی از آرزوهایش بود اولین بار از طرف او پیشنهاد شده بود.

شهید اسماعیل اکبری

پاسدار شهید اسماعیل اکبری فرزند ابراهیم در اول آذرماه سال ۱۳۴۱ ش مصادف با عید قربان در روستای راسته‌کنار به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان اسلام پیربازار و دوره راهنمایی را در مدرسه محمدعلی پیربازاری سپری کرد و مقطع متوسطه را در دبیرستان بازرگانی ولی عصر (عج) رشت در رشته حسابداری به پایان رساند.

وی پس از فراگیری آموزش دفاعی در شهریور ماه سال ۱۳۶۲ عازم جبهه گردید و در تاریخ ۶۲/۶/۲۰ در عملیات والفجر ۳ و در حمله هوایی رژیم عراق به شهرستان مریوان که مصادف بود با روز عید قربان به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر مطهر مولود عید قربان ۴۱ که در روز عید قربان ۶۲ به شهادت رسیده بود را در گلستان شهداء مسجد جامع پیربازار به خاک سپردند.

شهید اکبری از دوران کودکی علاقه وافر به فراگیری معارف اسلامی داشت و از همان زمان کودکی نزد پدر بزرگ به فراگیری قرآن مشغول شد. از ویژگی‌های بارز اخلاقی او برخورد خوب با مردم بود و هرگز کسی را از خود آزاده خاطر نمی‌کرد. فعالیت او در مسجد محل به عنوان یکی از اعضای انجمن اسلامی چشمگیر بود و مسجد و نماز جماعت را بسیار دوست داشت.

شهید اکبری در قسمتی از وصیت‌نامه خود می‌نویسد: «اکنون که تمامی قدرت‌های مادی جهان در صدد نابودی این انقلاب برآمده‌اند و از هر سو چه از داخل و چه از خارج کشور، به این انقلاب

ما حمله می‌کنند من به حکم وظیفه شرعی خود بر خودم واجب دانستم که برای دفاع از مکتب و کشور اسلامی خود به جبهه‌های حق علیه باطل بروم و به ندای حق طلبانه بزرگ پاسدار اسلام حسین ابن علی (ع) لبیک گفته و به درجه شهادت نائل آیم.»

در قسمتی دیگر از وصیت‌نامه او آمده است: «ای امت اسلامی و شهیدپرور ایران پشت‌سر ولایت فقیه حرکت کنید و امام را تنها نگذارید و جبهه را خالی نکنید و اگر خدای ناکرده مردم از ولایت فقیه جدا شوند یعنی با نابودی انقلاب رویرو خواهیم شد و این همان چیزی است که ابرقدرت‌های جهان‌خوار مدتهای زیادی است که به انتظار همین روز چشم‌دوخته‌اند.»

شهید رمضانعلی امیدواری

سرباز شهید رمضانعلی امیدواری فرزند موسی در سال ۱۳۳۵ شمسی در روستای راسته‌کنار چشم به جهان گشود. هنوز پنج سال از عمرش نمی‌گذشت که پدرش را از دست داد و همراه خانواده‌اش زندگی سختی را سپری می‌کرد. به علت فقر و تنگدستی در دوره راهنمایی از تحصیل بازماند و به حرفه نجاری روی آورد و از این راه توانست در امر معیشت خود و خانواده‌اش مؤثر باشد.

وی پس از چند سال کار و تلاش و کمک به خانواده جهت انجام خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و پس از اتمام سربازی در کارخانه پارس خزر رشت (توشیبا) مشغول بکار شد. با شروع جنگ تحمیلی و احضار منقضي خدمت‌های سال ۵۶ وی نیز اعزام جبهه گردید و در یک نبرد بی‌امان به همراه عده‌ای از همسنگران خود در تاریخ ۶۰/۴/۵ در کنار رودخانه کرخه در آبادان شربت شهادت نوشید و پیکر پاکش را در گلستان شهداء ابوجاق پیربازار به خاک سپردند.

از شهید امیدواری پسری به نام «علی» به یادگار مانده است که یاد پدر را در خانواده‌زنده می‌کند. وی فردی خوش‌اخلاق و مهربان و بی‌نهایت میهمان دوست بود. به مادر و برادر و خواهرانش همیشه احترام می‌گذاشت با دوستان و آشنایان برخوردی خوب داشت و هر کاری که از دستش برمی‌آمد در حق دیگران انجام می‌داد. وی در وصیت‌نامه خود می‌نویسد که «یک منزل و مقداری زمین دارد و از برادر بزرگش می‌خواهد تا زمانی که فرزند او به سن قانونی نرسیده از دریافت حقوق او زندگی زن و بچه‌اش را تأمین کند و بعد از آن به فرزندش واگذار نماید.»

شهید اسماعیل اندوهگین

بسیجی شهید اسماعیل اندوهگین معروف به حمید فرزند علی در دوم فروردین سال ۱۳۴۷ ش در روستای طش دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و دوره راهنمایی را در مدرسه محمدعلی پیربازاری سپری کرد و تا سال آخر متوسطه در رشته بهداشت در دبیرستان شهادت پل عراق رشت ادامه تحصیل داد و به علت شوق شرکت در جبهه درس را رها کرد و در شهریور ۶۶ داوطلبانه از طرف بسیج به جبهه اعزام گردید و سرانجام در عملیات والفجر یک در منطقه خرمال عراق در چهارم فروردین سال ۶۷ به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر پاکش را در گلستان شهداء مسجد ولیعصر (عج) طش به خاک سپردند.

شهید اندوهگین بسیار خوش اخلاق و خوش برخورد بود و صمیمیت و آرامش خاصی داشت و به مردم توجه می‌کرد و مردم نیز او را دوست داشتند همیشه شوخ و خندان بود و از وی به عنوان جامع صفات نیکو یاد می‌شود.

شهید اندوهگین در قسمتی از وصیت‌نامه خود می‌نویسد: «تشکر می‌کنم از خداوند بزرگ که این سعادت را نصیب من فرمود تا بتوانم در برابر دشمنان اسلام بجنگم و اگر صلاح بداند در راه او شهید شوم. پدر و مادر عزیزم من می‌دانم که شما انتظار داشتید که من موقع پیری شما عصای دست شما باشم ولی چه کنم که موقعیت ایجاب نمی‌کند که پیش شما باشم و از این بابت شرمندهام و همچنین از خواهرانم می‌خواهم که زینب‌وار زندگی کنند، زیرا این تجملات و تشریفات دنیوی زودگذر هستند و از شما می‌خواهم که با حجاب خود نشان دهید به دشمنان که در صحنه حاضرید و ادامه دهندگان راه شهداء هستید و همچنین از برادرانم می‌خواهم که سلاح افتاده مرا بلند کرده و ادامه دهندگان راه ما باشند.»

شهید هادی باقری

بسیجی شهید هادی باقری فرزند شیخ مرتضی به سال ۱۳۴۱ در روستای شمسه بیجار چشم به جهان گشود. دوره ابتدایی را در دبستان اسلام پیربازار به پایان رساند و به علت عدم علاقه ترک تحصیل کرد و به حرفه دواگری ساختمان (حلبزن) روی آورد و از این راه امرارمعاش می‌کرد و در سال ۵۸ ازدواج کرد و حاصل ازدواج یک پسر به نام محمد و دو دختر به نام‌های فاطمه و خدیجه می‌باشد که دخترانش مشغول تحصیل هستند.

وی از سال ۱۳۶۰ به عنوان عضو بسیج پیربازار فعالیت می‌کرد و در سال ۶۴ - ۶۳ خدمت مقدس سربازی را با سرافرازی به پایان رساند و چند ماه بعد داوطلبانه در ۶۵/۲/۶ از طرف بسیج پیربازار به جبهه اعزام گردید و سرانجام در دهم شهریور سال ۶۵ در منطقه حاج عمران شربت شهادت نوشید و پیکرش مفقود شد و بالاخره در سال ۷۳ پیکر مظهرش کشف گردید و در گلستان شهدای مسجد جامع پیربازار به خاک سپرده شد.

شهید هادی باقری از نظر اخلاقی بسیار خوش اخلاق و آرام و متبسم و اهل گذشت بود و به فقرا و نیازمندان کمک می‌کرد و به امر به معروف و نهی از منکر توجه داشت و علاقه خاصی به احکام داشت چنانکه بعد از هر نماز رساله می‌خواند.

شهید باقری در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «اسلام احتیاج به خون دارد تا آبیاری شود، مانند درختی که اگر آب (نداشته باشد) خشک می‌شود.

خواهران عزیزم باید مانند زینب (س) زندگی کنید چون زینب (س) پسران و برادران را در کربلا از دست داد و با تمام وجود با ستمکاران مبارزه کرد، شما هم باید مبارزه کنید. امیدوارم که شما هم راهم را ادامه دهید. اگر می‌خواهید در همین دنیا و همان دنیا سعادت‌مند شوید، به یاری اسلام بشتابید. شما برادران انجمن اسلامی یا زهرا (س) پیربازار پشتیبان ولایت‌فقیه باشید و از روحانیت جدا نشوید و همیشه در صحنه باشید.

ای پدر و ای مادر و ای همسر به پسر و دخترانم دروغ نگویند نمی‌خواهم پسر و دخترم قربانی نیرنگ جهانخواران باشند بگذارید پسر بجای توپ، (بازی) نارنجک را بیاموزد.»

شهید احمد بخشی

سرباز شهید احمد بخشی مبارکی فرزند حسین به سال ۱۳۴۴ در روستای شمسه بیجارپا به عرصه وجود نهاد. وی دوره ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و به علت مشکلات مالی خانواده از ادامه تحصیل بازماند و در یک کارگاه صنعتی در رشت مشغول به کار شد و بعد از مدتی در این کار استاد کار گردید.

وی برای انجام خدمت مقدس سربازی بعد از پشتسر نهادن مراحل آموزشی به جزیره مجنون اعزام گردید و در بیست و سوم بهمن ماه سال ۶۴ به درجه شهادت نائل آمد و پیکر مطهرش را در گلستان شهداء مسجد جامع پیربازار به خاک سپردند.

شهید بخشی بواسطه دارا بودن صفات پسندیده و اخلاق خوب و رفتار ملایم نسبت به دیگران در میان دوستان و آشنایان معروف بود و فردی خوش برخورد و صبور به شمار می آمد، در محیط کار احساس مسؤلیت می کرد و سرتاپای او سرشار از محبت و صمیمیت بود.

شهید بخشی در قسمتی از وصیت نامه اش می نویسد: «اکنون که روز رزم، خون جوشان و بناحق ریخته سالار شهیدان، ما را بر آن می دارد تا با عزمی راسخ و اراده ای خلل ناپذیر پیش از بیش سنگرها را پر کنیم و همچون دژی نفوذناپذیر بر علیه جهل.

پدر و مادر برادر و خواهران عزیزم من راهی را رفته ام که انبیاء ما رفتند من بخاطر اسلام و قرآن و امام عزیزمان به جبهه ها می روم. صبور باشید و ناراحتی و غصه به دل راه ندهید برای من دلتنگ نباشید بفرموده قرآن کریم مرا مرده مپندارید که من زنده ام و در نزد خدای بزرگ روزی می خورم.

خدایا من هیچ بودم که به من حیات دادی و پس از این جاتم را فدای اسلام می کنم بپذیر که متعلق به خودت است. در خاتمه پدر و مادرم حلالم کنید و راضی باشید مرا که خداوند اجر و مزد عظیمی به شما خواهد داد.»

شهید حسین پورتقی

سرباز شهید حسین پورتقی فرزند تقی در بیستم شهریور ۱۳۴۵ در روستای فخب دیده به جهان گشود. پنج ساله بود که پدرش را از دست داد و زیر نظر برادر بزرگش پرورش یافت. دوره ابتدایی را در دبستان دولتی فخب به پایان رساند و به علت مشکلات مالی خانواده، از تحصیل بازماند و به کشاورزی روی آورد.

وی مدتی در انجمن اسلامی و پایگاه مقاومت فخب و در ستاد بسیج پیربازار فعالیت می کرد؛ در اوایل سال ۶۶ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و با پایان دوره ۲۴ ماهه خدمتش شامل قانون چهار ماه اضافه شد و دو ماه از این دوره را سپری کرده بود که در ۶۷/۴/۲۱ در سرپل ذهاب به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در قبرستان صاحب زمان (عج) فخب به خاک سپردند.

شهید پورتقی از نظر اخلاقی آرام و متین و همیشه متبسم بود و با هر حرفی یک لبخند همراه داشت. به مادر بسیار محبت می کرد و به خانواده و دیگران کمک می نمود. وی در آخرین دیدار با دوستانش گفت: من دوست ندارم که جانباز شوم بلکه علاقه مندم که به شهادت برسم.

شهید محرمعلی پورقلی

پاسدار شهید محرمعلی پورقلی فرزند یحیی' به سال ۱۳۴۵ ش در روستای مبارک‌آبادچشم به جهان گشود. تحصیلات را تا پایان دوره ابتدایی در زادگاهش گذراند و آنگاه ترك تحصیل کرد و مدتی بعد به تهران رفت و در آنجا مشغول کار شد. با شروع جنگ تحمیلی به زادگاهش عزیمت کرد و پس از مدتی فعالیت فرهنگی در سال ۱۳۶۱ ش از طرف بسیج واردپادگان آموزشی منجیل شد و سپس رهسپار جبهه‌ها گردید. وی در تابستان ۶۲ در حالی که سه‌بار به جبهه اعزام شده بود با شنیدن خبر آغاز عملیات والفجر ۳ عازم جبهه گردید و سرانجام به عهد خویش با پروردگارش وفا نمود و در جبهه جفیر به تاریخ هجدهم مرداد ماه سال ۱۳۶۳ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای مبارک‌آباد به خاک سپردند. شهید محرمعلی پورقلی صاحب اخلاقی پسندیده و نیکو بود. صبر و حوصله و گذشت‌آز و ویژگی‌های بارز اخلاقی او به شمار می‌آمد. نماز و مسجد را دوست داشت و به امر به معروف و نهی از منکر توجه داشت و مادام‌الوضوح بود و به دیگران محبت می‌کرد اهالی نیز او را دوست داشتند.

شهید محرمعلی پورقلی در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «اما تو ای خواهرم قبل از هر چیز استعمار از سیاهی چادر تو می‌ترسد تا سرخی خون من. خواهرم حجابت را حافظباش و منافقین را به لرزه درآور و این چنین باش تا مرید زینب (س) باشی. ضمناً بر سنگ‌قبرم کلمه ناکام ننویسد زیرا که این راه را خود انتخاب کرده‌ام.»

شهید علی اصغر پورقلی

سرباز شهید علی‌اصغر پورقلی فرزند یحیی' به سال ۱۳۴۲ در روستای مبارک‌آباد به دنیا آمد. هنوز دوره ابتدایی را به پایان رسانده بود که به علت عدم علاقه مشکلات مالی خانواده ترك تحصیل کرد و به کشاورزی روی آورد و بعد از چندی به تهران رفت و پس از مدتی کاردر سن ۱۷ سالگی به زادگاهش برگشت. وی در سال ۱۳۶۳ به خدمت سربازی رهسپار گردید و پس از حدود پنج ماه خدمت سرانجام به تاریخ بیست و چهارم مهر سال ۶۳ در سر پل ذهاب در محل خدمت به ندای حق لبیک گفت و به جوار شهداء شتافت. پیکر پاکش را در زادگاهش به خاک سپردند.

شهید علی‌اصغر پورقلی از نظر اخلاقی بسیار خوب بود گاهی خشمگین می‌شد اما برخورد مسلط بود و آرامش و صمیمیت خاصی داشت به پدرش کمک می‌کرد و مورد علاقه اهالی بود وصیت‌نامه ندارد اما جمله‌ای از وی به یادگار مانده است که «من باید شهید شوم.»

شهید علی تنها منگودهی

سرباز شهید علی تنها منگودهی فرزند رضا به سال ۱۳۴۶ ش در استاد سرای رشت‌دیده به جهان گشود. پدرش در عهد جوانی از منگوده به رشت آمده و در استادسرا ساکن شده بود. وی تا کلاس پنجم ابتدایی در دبستان عنصری سیزه‌میدان رشت به پایان رساند و به علت عدم علاقه ترك تحصیل کرد و پس از مدتی صافکاری، به صورت پیمان‌کار در اداره آب و برق رشت مشغول به کار شد و پس از دو سال در شهریور ۶۶ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و همزمان با کار در مسجد امام

حسین (ع) فعالیت می‌کرد. سرانجام پس از هفت ماه خدمت در ششم فروردین سال ۶۶ در پایگاه زید عراق کوشک به درجه شهادت نائل آمد.

شهید تنها منگودهی بسیار ساده می‌زیست و متانت و آرامش خاصی داشت و کم‌حرف می‌زد و بسیار خوش اخلاق و خوش برخورد و نجیب بود و به دیگران بویژه به نیازمندان کمک می‌کرد. در آخرین دیدار به دوستانش گفت: «این دفعه که می‌روم به شهادت خواهم رسید.»

شهید سید حسن جعفری

سرباز شهید سید حسن جعفری فرزند سید جعفر به سال ۱۳۴۶ شمسی در روستای طش دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را در دبستان روستای دولاب به پایان رساند و تا سوم راهنمایی در مدرسه محمدعلی پیربازاری ادامه تحصیل داد و از آن پس درس را رها کرد و از سن ۱۵ سالگی حرفه نقاشی ماشین را برگزید و در یک کارگاه در رشت مشغول به کار شد.

وی در اردیبهشت سال ۶۵ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و پس از ۱۸ ماه خدمت و مبارزه در منطقه ابو غریب در دوازدهم مهر ماه سال ۱۳۶۶ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای مسجد ولیعصر (عج) طش به خاک سپردند.

شهید جعفری از نظر اخلاقی ساده و صمیمی و مهربان و آرام بود، به خانواده و دیگران بویژه نیازمندان توجه خاصی داشت و گذشت و بخشش او چشمگیر بود. گویا وصیت‌نامه شهید به همراه دیگر وسایل شخصی وی در منطقه مفقود شده است.

شهید علیرضا جماعتی

سرباز شهید علیرضا جماعتی فرزند حسین به سال ۱۳۴۲ در روستای سیاه اسطخ به دنیا آمد و تا چهارم ابتدایی در دبستان حسن حجتی چماسرای رشت درس خواند و به علت عدم علاقه ترک تحصیل کرد و مدتی بعد میکانیکی را به عنوان حرفه خود برگزید. در سال ۶۰ ازدواج کرد و ثمره این ازدواج دختری به نام فاطمه است که اکنون مشغول تحصیل می‌باشد. وی مدت دو سال در پایگاه مقاومت مسجد صاحب زمان (عج) فعالیت کرد و در سال ۶۳ داوطلبانه از طرف بسیج به جبهه رفت و سه ماه در منطقه عملیاتی مریوان بود و بعد از آن مدت چهار سال دیگر در پل عراق رشت به میکانیکی مشغول بود.

وی در مهر ماه سال ۶۶ برای انجام خدمت مقدس سربازی به جبهه اعزام گردید و پس از ۱۸ ماه خدمت در اهواز و چنانچه در دهم اسفند ۶۵ در منطقه عملیاتی فکه به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر سوخته شده‌اش را در گلستان شهدای تازه‌آباد رشت به خاک سپردند.

شهید جماعتی از نظر اخلاقی آرام و فروتن، دلسوز، خدمتگزار و متدین بود. به امر به معروف و نهی از منکر توجه خاصی داشت و به مردم کمک می‌کرد و به شهادت عشق می‌ورزید. وی در آخرین دیدار به برادرش گفت: «من این دفعه شهید می‌شوم دیگر منتظر من نباشید.»

شهید قنبر جوادی

بسیجی شهید قنبر جوادی فرزند خیبر به سال ۱۳۲۱ شمسی در روستای حلیل آبادنجان به دنیا آمد. قرآن را در مکتب خانه حلیل آباد آموخت و از ابتدای نوجوانی نانوائی را به عنوان پیشه خود برگزید و دوران جوانی به گیلان آمد و مدتی بعد در فخب ساکن شد و مغازه نانوائی دایر کرد. در سال ۱۳۴۸ ازدواج نمود و ثمره این ازدواج سه پسر به نام های محمود، احمد و علی اصغر و سه دختر، به نام های هاجر، طاهره و فاطمه است که احمد دانشجوی رشته مهندسی معماری می باشد.

وی در ۲۰ مرداد سال ۶۵ داوطلبانه از طرف بسیج به جبهه اعزام گردید و سرانجام در دهم شهریور ۶۵ در منطقه عملیاتی حاج عمران در عملیات کربلای ۲ به شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای پیله ملا به خاک سپردند.

از شهید قنبر جوادی به عنوان جامع صفات نیکو یاد می شود. وی در قسمتی از وصیت نامه اش می نویسد: «اینجانب به منظور پیروی حق علیه باطل به جبهه عزیمت نموده و کاملاً با میل و اراده خود اقدام به این امر الهی نموده ام و با توجه به اینکه بارها در خواب مشاهده نموده ام که مرا خطاب قرار می دهند که چرا بعد از ثبت نام به جبهه نمی روی از این روظیفه خود (به عنوان یک مسلمان می دانم که به جبهه رفته و از دین و ناموس خویش و از مملکتی که بسیار دوستش دارم، دفاع نمایم که هر گونه دفاعی برای مسلمان ها واجب شمرده شده است.»

شهید یدالله جورسرائی

پاسدار بسیجی شهید یدالله جورسرائی به سال ۱۳۲۶ ش در روستای شمسه بیجار دیده به جهان گشود. وی تا پایان دوره ابتدایی در دبستان دولتی پیربازار تحصیل کرد و به علت تنگدستی با همه استعدادی که داشت نتوانست ادامه تحصیل دهد. او در سال ۵۶ به خدمت سربازی رفت و به علت لیاقت و ورزیدگی و شهامتی که داشت در تیپ هواپرد شیراز مشغول به خدمت شد و در طی دوران سربازی جز یکی از بهترین چتربازان به شمار می آمد. دوران سربازی او مصادف با مبارزات انقلابی مردم بود. وی به علت تمایلات مذهبی و علاقه شدید به انقلاب اسلامی همواره در پادگان به افشای ماهیت رژیم پرداخته و دوستان خود را از تیزاندازی به سوی تظاهرکنندگان برحذر می داشت. یک روز او و سایر دوستانش را جهت سرکوبی و درهم کوبیدن تظاهرات مردم به خیابان ها بردند و از آنجا که روح بزرگش همراه مردم بود از این رو با دوستانش تصمیم می گیرند به محض فرمان آتش از سوی فرمانده او را به رگبار ببندند ولی آن روز بر حسب تصادف تظاهراتی صورت نگرفت و دوباره آنان را به پادگان باز گرداندند.

پس از سقوط رژیم و ایجاد هرج و مرج در پادگان، یدالله به همراه چند تن برای حفظ و حراست از اسلحه و مهمات پادگان و بیت المال مسلمین به نگهداری و حفاظت از آنجا پرداخت و در حراست آن بسیار کوشید. در اوایل انقلاب خدمت سربازی را به پایان رساند و به محل سکونتش برگشت و به پاسداری و نگهبانی در ژاندارمری محل که بعد از انقلاب دچار تزلزل شده بود پرداخت و وی بیشتر شبها تا صبح به خانه نمی رفت.

یدالله در اولین ماه های جنگ داوطلبانه از طرف ارتش به جبهه اعزام گردید و در عملیات ثامن الانبه شرکت داشت و در این عملیات مجروح شد و به بیمارستان منتقل گردید اما هنوز بهبودی کامل نیافته بود که به جبهه بازگشت و وی بار دیگر از طرف بسیج به جبهه رفت و در عملیات بیت المقدس شرکت

نمود و سرانجام در بامداد روز جمعه بیست و چهارم بهمن سال ۶۱ با ماشین به سوی مین رفت و به شهادت رسید.

شهید چورسرانی از نظر اخلاقی و رفتار الگو و نمونه بود و به نماز بسیار توجه داشت و مطالعه و تحصیل علاقه‌مند بود، تواضع و تقوا بارزترین ویژگی اخلاقی وی به شمار می‌آمد. وی در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «ما راهی را می‌رویم که امام حسین (ع) و یارانش رفته‌اند؛ خدا کسانی را که در راهش جهاد می‌کنند دوست دارد. مؤمنان خدا مردن در راه خدا را به مردن در رختخواب ترجیح می‌دهند.»

شهید هادی جهانی

سرباز شهید هادی جهانی فرزند حسین به سال ۱۳۴۷ شمسی در روستای پستک پا به عرصه وجود نهاد. دوره ابتدایی را در دبستان وکیل پل بوسار رشت به پایان رساند و پس از مدتی نقاشی ماشین را به عنوان حرفه خود برگزید و در آن استاد کار شد و در سال ۶۳ در جاده پسیخان رشت مغازه‌ای برای خود دایر کرد. وی به فوتبال علاقه‌مند بود و شب‌های جمعه خود را ملزم به شرکت در دعای کمیل می‌دانست.

وی در سال ۶۶ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و سرانجام در منطقه عملیاتی فکه عین خوش در بیست و دوم تیر ماه سال ۶۷ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر مطهرش را در گلستان شهدای پستک به خاک سپردند.

شهید جهانی از نظر اخلاقی، بسیار خوش رفتار و خوش برخورد و خندان و شوخ بود. مردم‌داری و تدین و کمک به نیازمندان و مستمندان از جمله ویژگی‌های بارز اخلاقی وی به شمار می‌آمد. مردم او را دوست داشتند و او خود به مردم توجه خاصی داشت.

شهید بهمن حبیبی

پاسدار و وظیفه شهید بهمن حبیبی فرزند محمد به سال ۱۳۴۶ در روستای سیاه اسطخ‌پا به عرصه وجود نهاد دوره ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و سال اول راهنمایی را در مدرسه راهنمایی اقبال رشت خواند و به واسطه فعالیت‌های انقلابی و شرکت در جنگ ترک تحصیل کرد. او مدتی در انجمن اسلامی و پایگاه مقاومت مسجد صاحب زمان (عج) سیاه اسطخ فعالیت داشت و دو بار داوطلبانه به جبهه رفت و برای انجام خدمت مقدس سربازی پس از طی مراحل آموزشی در منجیل در پاییز ۶۲ از طرف سپاه پاسداران به جبهه اعزام گردید و سرانجام در سوم اسفند سال ۶۲ در منطقه دهلران شربت شهادت نوشید و پیکر پاکش را در گلستان شهدای تازه آباد رشت به خاک سپردند.

شهید حبیبی از نظر اخلاقی بسیار فروتن و آرام و خوش برخورد و نجیب و صبور متدین بود و به دیگران و خانواده‌اش کمک می‌کرد و مورد علاقه و احترام اهالی بود.

شهید حبیبی در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «پدر و مادر عزیزم، (من) جبهه رایگ امر واجب دانستم و ندای هل من ناصر یُنصرنی خمینی را لبیک گفتم و به جبهه جنگ حق علیه باطل شتافتم تا (همراه دیگر برادرانم) دشمنان اسلام را از خاکمان بیرون کنیم و کربلای ایران را آزاد بسازیم. پدر و مادر اگر من شهید شدم برای من گریه نکنید و تو ای مادر عزیزم شیرت را بر من حلال کن و ناراحت

من نباش زیرا من راه خود را پیدا کردم و تا آخر آن راه را ادامه خواهم داد. پیام من به هموطن‌های خودم این است که ای برادرانم مسجد را پر کنید که به فرموده امام مسجد سنگر است، سنگرها را حفظ کنید که بهترین جوانهای خود را تقدیم انقلاب کردیم. ناراحت نباشید شهیدان ما با خون خودشان توانستند شهرهایی را که عراق زیر آتش خود قرار می‌داد و عده‌ای را به خاک و خون می‌کشاند آزاد کنند.»

شهید غلامحسین حسن‌زاده

سرباز شهید غلامحسین حسن‌زاده فرزند قربان به سال ۱۳۴۶ در روستای سیاه‌رودکنار به دنیا آمد و دوره ابتدایی را در مدرسه اسلام پیربازار به پایان رساند و به علت عدم علاقه‌ترک تحصیل کرد و مدتی به کشاورزی پرداخت و بعد از سال ۱۳۶۰ نقاشی ماشین را به عنوان حرفه خود برگزید و حدود پنج سال بدین شغل مشغول بود و همزمان در مسجد و ستاد بسیج پیربازار فعالیت می‌کرد. وی در فروردین ۶۶ برای انجام خدمت مقدسی سربازی پس از طی مراحل آموزشی در چهل دختر، به جبهه اعزام گردید و سرانجام در بیست و ششم شهریور سال ۶۶ در منطقه عملیاتی سومار به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش ۸ ماه مفقود بود تا سرانجام پس از آن به گلستان شهدای مسجد جامع پیربازار منتقل و به خاک سپرده شد.

شهید حسن‌زاده از نظر اخلاقی فردی متدین، دلسوز، زحمتکش، مهربان و فعال بود. به خانواده کمک می‌کرد و به مادر بسیار محبت می‌نمود، به شهادت عشق می‌ورزید و در آخرین دیدار به مادرش گفت: «مادر خدا کند که من شهید شوم.»

شهید رضا حسین‌پور

پاسدار شهید رضا حسین‌پور فرزند قدیر به سال ۱۳۳۵ ش در روستای مبارک‌آبادچشم به جهان گشود. دوره ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و به علت مشکلاتی از قبیل دوری راه و عدم وجود امکاناتی چون جاده از ادامه تحصیل بازماند و به حرفه نجاری روی آورد. وی در سالهای آخر قبل از پیروزی انقلاب به علت فعالیت‌های انقلابی مورد تعقیب قرار گرفت و پس از پیروزی انقلاب دست از حرفه خود کشید و به جمع پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و در این زمان به عنوان یکی از پهلوانان نامی کشتی گیله‌مردی در گیلان و مازندران شناخته شده بود. ابتدا در گشت ثارالله فعالیت می‌کرد و در همین زمان به جبهه رفت و پس از پایان دوره ماموریتش به زادگاهش مراجعه کرد و برای بار دوم در سال ۱۳۶۳ به جبهه رفت و ۲۲ اسفند همان سال که در قسمت توپخانه می‌جنگید در عملیات والفجر ۸ در منطقه سلیمانیه در حدود ظهر شرعی بر اثر اصابت یک ترکش به قلبش شربت شهادت نوشید و پیکر مطهرش را در مبارک‌آباد به خاک سپردند. شهید رضا هنگام عزیمت به جبهه به دوستان و برادران خود گفته بود که فقط ترکش می‌تواند به قلبم بخورد تا مرا از پای درآورد و محل مزارش را نشان داد و همسرش را که از خانه محقر روستایی‌اش نگران بود با ساختن خانه‌راضی و خشنود کرد.

پهلوان شهید حسین‌پور پهلوان واقعی بود گذشت و ایثارش در میدانهای کشتی مشهور است از وی به عنوان جامع صفات نیکو یاد می‌شود. نماز و مسجد را دوست داشت و به شهادت عشق می‌ورزید از شهید رضا چهار فرزند به نام‌های جواد، منصور، علیرضا و محمدرضا باقی مانده است

که همچون پدر به ورزش و کشتی ادامه می‌دهند و جواد دانشجوی رشته روزنامه‌نگاری دانشگاه تهران است و منصور در رشته حقوق تحصیل می‌کند. وی در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «امیدوارم که خداوند متعال مرا یکی از سربازان اسلام قبول بفرماید و این خون ناقابل مرا که پیش خون شهیدان دیگر خیلی خیلی ناچیز است قبول بفرماید و امیدوارم که بعد از شهادت من دوستانم و ملت قهرمان ما همیشه یار امام عزیز باشند.

اینجانب اکنون با چشمان باز این راه شهادت را انتخاب کردم و چه سعادت از این بهتر که جان خودم را در راه اسلام فدا سازم همانطوری که حضرت علی (ع) می‌فرماید که مرگ برای همگان است و چه بهتر است انسان مرگی را انتخاب کند که آستن زندگی باشد.»

شهید سیدرضا حسینی طباطبائی

پاسدار وظیفه سیدرضا حسینی طشی طباطبائی فرزند سید محرم‌علی به سال ۱۳۴۶ ش در روستای طش دیده به جهان گشود. دوره ابتدائی را در زادگاهش به پایان رساند و در مدرسه محمدعلی پیربازاری مقطع راهنمایی تحصیلی را سپری کرد و سال اول دبیرستان بود که به علت علاقه به شرکت در جبهه درس را رها کرد. او در حین تحصیل به حرفه کفاشی روی آورد و در روستای طش مغازه کفاشی باز کرده بود. در انجمن اسلامی و پایگاه مقاومت طش نیز فعالیت گسترده‌ای داشت و به رشته ورزش رزمی تکواندو نیز می‌پرداخت.

وی در زمستان سال ۶۵ از طرف سپاه پاسداران رشت به جبهه اعزام گردید و پس از ۱۸ ماه خدمت در منطقه اسلام‌آباد غرب در پنجم مرداد سال ۶۷ به درجه رفیع شهادت رسید و پیکر پاکش را در روستای طش به خاک سپردند.

شهید سیدرضا از نظر اخلاقی مهربان و خوش‌اخلاق و خوش رفتار و دلسوز و مردم‌دار بود و به معارف اسلامی علاقه داشت و به مسجد و نماز جماعت عشق می‌ورزید.

شهید حسینی در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «ای مردم من در راه خدا به جهاد برخوایم و افتخار می‌کنم که در راهش جان باختم. خداوند متعال وقتی که انسان را خلق می‌کند وظایفی نیز بر عهده‌اش قرار می‌دهد که هر کدامش باید به جای خودش عمل شود. آری عزیزان هیچ مرگی بالاتر از شهادت نیست انسان بعد از شهادت به مهمانی خدایش می‌رود؛ شهادت بسیار شیرین است شهادت زیباست.

پدر و مادر عزیزم شما خود بهتر می‌دانید که امروز تمامی قدرتهای جهان دست اتحادند تا اسلام عزیز را نابود کنند، پس من باید می‌رفتم این یک تکلیف شرعی بود که ان شاء الله قسمتی از دین خود را به اسلام و انقلاب ادا کرده باشم.

ای برادران عزیزم، شجاع باشید، اسلحه‌ام را نگذارید به زمین بیفتد. برادر عزیزم هادی جان توبه درس خواندن خود ادامه بده چون درس خواندن خود یک نوع مبارزه می‌باشد.»

شهید حسین حسینی

پاسدار شهید حسین حسینی فرزند غلامعلی به سال ۱۳۴۳ در روستای پستک پا به عرصه وجود نهاد. دوره ابتدایی را در دبستان وکیل پل بوسار رشت به پایان رساند. به علت فعالیت انقلابی و فرهنگی از درس باز ماند و مدتی در ستاد بسیج پیربازار و انجمن اسلامی و پایگاه مقاومت پستک به فعالیت پرداخت و در دو مرحله ۴۵ روزه و سه ماهه داوطلبانه به جبهه اعزام گردید و برای گذراندن خدمت سربازی در شهریور ۶۳ از طرف سپاه به جبهه اعزام گردید و سرانجام در دارخوین اهواز در دوم تیر سال ۶۴ به شهادت رسید و پیکر پاکش را در گلستان شهداء روستای پستک به خاک سپردند، شهید حسینی از نظر اخلاقی خوش اخلاق و خوش رفتار و خندان و شوخ بود و صفا و صمیمیت و آرامش خاصی داشت. وی اهل مطالعه بود و به فعالیت فرهنگی و نماز جمعه و دعای کمیل علاقه مند بود و شهادت را دوست داشت.

شهید حسینی در قسمتی از وصیتنامه اش می نویسد: «هم اکنون که این چند سطر را می نویسم انتظار شب حمله را می کشم. انتظار شب نور، شب رحمت، شب گشایش، شب عصمت، شب نماز، شب بیداری و انتظار شب غلبه نور بر ظلمت و سرنگونی کفر تا به ابد.

بارالهی! من به قصد حفظ مقدسات و شئونات به فرموده امام که جنگ از هر کاری اولویت دارد به جبهه آمده ام. پروردگارا شهادت مرا وسیله نزدیکی به خودت، پرواز به سوی خودت، آمرزش و ریختن گناهانم، پاک شدنم و در نهایت خلاصی از این دنیای زودگذر و آلوده قرار بده. انقلاب ما برای به ثمر رسیدن و تثبیت شدنش نیاز به خون دارد انقلابی که در شکل گرفتنش ۱۰۰ هزار شهید داده انقلابی که به امید خدا وصل به قیام حضرت مهدی (عج) خواهد شد. منافعی که استکبار جهانی در ایران اسلامی از دست داده است غیرقابل تصور است و دشمن به زور فشار، ضربه خود را سعی دارد به پیکر انقلاب وارد کند و ما باید سدی در مقابل این فشارها بوجود آوریم. و تنها راه باقیمانده نابودی دشمن و بیرون آوردن مسلمین از زیر یوغ و چنگال مستکبرین است.»

شهید مصطفی حسینی

سرباز شهید مصطفی حسینی فرزند محمدنقی به سال ۱۳۳۸ شمسی در روستای فخبه دنیا آمد. تا چهارم ابتدایی در دبستان دولتی فخب تحصیل کرد و به علت مشکلات مالی خانواده، ترک تحصیل کرد و به شغل در و پنجره سازی و کرکره سازی روی آورد و در این کار استاد شد و مغازه مستقلی در رشت دایر کرد.

او در زمستان سال ۶۵ برای انجام خدمت مقدس سربازی به جبهه اعزام گردید و سرانجام در سوم مهر ماه سال ۱۳۶۶ در سردشت به شهادت رسید و پیکر پاکش را در گلستان شهدای قبرستان پیله ملا به خاک سپردند.

شهید مصطفی حسینی دارای اخلاقی اسلامی و رفتاری پسندیده بود. به پدر و مادرش بسیار محبت و کمک می کرد و پدر بزرگوارش از وی به عنوان «نور» یاد می کند. شهید حسینی وصیتنامه ندارد اما جمله ای از او به یادگار مانده است که: «من می دانم که به شهادت می رسم.»

شهید مجید خانوالی

پاسدار شهید مجید خانوالی فرزند اسکندر در سال ۱۳۳۸ شمسی در روستای گراکه‌دیده به جهان گشود. وی دوران دبستان را در مدرسه اسلام پیربازار به پایان رساند و برای ادامه تحصیل به رشت رفت. دوری راه و مشکلات موجود هیچ وقت در اراده آهنین او خللی به وجود نیامد و با تلاش فراوان توانست در زمرة شاگردان با اخلاق و ممتاز بشمار آید و سال آخر دبیرستان ایشان با پیروزی انقلاب اسلامی مصادف گردید. او برای اینکه بتواند بیشتر در کوران انقلاب باشد به خدمت سپاه پاسداران شهرستان رشت درآمد. در اوقات فراغت در تمامی مجالس و برنامه‌های محل شرکت فعال داشت و همیشه یکی از افراد ثابت انجمن اسلامی به شمار می‌آمد.

با شروع جنگ تحمیلی با توجه به اینکه پدرش سخت بیمار بود و مادرش نیز از او خواسته بود که به جبهه نرود اما ایشان از طریق سپاه عازم جبهه‌های جنگ شد و در عملیات بیت المقدس و در تاریخ ۱۶/۴/۶۰ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای مسجد جامع پیربازار به خاک سپردند.

شهید خانوالی از دوران کودکی فردی ساکت و آرام و کم‌حرف بود؛ علاقه ویژه پدر و مادر و تمام اهل منزل به وی حاکی از حسن رفتارش بوده است. در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «مادر عزیزم از اینکه مایل نبودی من به جبهه حق علیه باطل بروم و من نیز این بارحرفت را زیر پا گذاشتم و گوش نکردم امیدوارم مرا ببخشی، وظیفه هر فرد مسلمان این است که از وطن و اسلام خویش دفاع (کند) و از جان و مال خود بگذرد تا بتواند به استقلال برسد.»

شهید حسین خانی

سرباز شهید حسین‌خانی طشی فرزند عیسی^۱ در ششم اردیبهشت سال ۱۳۴۷ در خمسه بازار کوچه شهید نمازی به دنیا آمد. به علت تنگدستی و مشکلات مالی خانواده از تحصیل بازماند و به خیاطی روی آورده و از سال ۶۱ تا ۶۵ پیش برادرش در تهران به خیاطی مشغول بود. وی ورزش را دوست داشت و در زمینه فوتبال فعالیت می‌کرد و دروازه‌بان تیم سهیل پیربازار و تیم پیلهدارین بوده است. او در اسفند سال ۶۵ برای انجام خدمت مقدس سربازی پس از مراحل آموزشی به جبهه اعزام گردید و پس از ۱۷ ماه مبارزه در چهارم تیرماه سال ۶۷ در جزیره کوشک بر اثر حمله شیمیایی رژیم عراق به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای پیلهدارین به خاک سپردند. گذشت و ایثار، مردمداری و مسئولیت‌پذیری، تنیدی و محتاط بودن از جمله ویژگی‌های اخلاقی شهید خانی به شمار می‌آید و صفا و صمیمیت خاصی نیز داشت. وصیت‌نامه‌ ندارد اما در آخرین دیدار با برادرش گفت: «من می‌دانم که شهید می‌شوم. پیکرم را در کنار شهدای مسجد جامع پیربازار بگذارید زیرا قسمتی از دوره جوانی خود را در پیربازار گذراندم.»

شهید مسعود خوش خلقت

سرباز شهید مسعود خوش خلقت معروف به یعقوب فرزند حسین به سال ۱۳۴۲ در سیاه‌اسطلخ چشم به جهان گشود. دوره ابتدایی را در دبستان زادگاهش به پایان رساند و برای تحصیل

به رشت رفت و در دبیرستان فرهنگ و دین، موفق به کسب مدرک دیپلم گردید. و همزمان در کارخانه برنجکوبی پدرش کار می‌کرد.

وی در زمستان سال ۶۵ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و پس از ۲۲ ماه خدمت در عملیات مرصاد در منطقه شلمچه در بیست و یکم تیر سال ۶۷ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش مفقود گردید و مزار یادبودی ندارد.

شهید مسعود خوش خلقت فردی خوش رفتار، خوش گفتار، آرام و نجیب بود، کسی را آزرده خاطر نمی‌کرد و به نیازمندان توجه داشت و مورد علاقه و احترام اهالی بود.

شهید هادی خوش خلقت

سرهنگ شهید هادی خوش خلقت فرزند میرزا به سال ۱۳۴۰ در سیاه‌اسطوخ به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و راهنمایی و دبیرستان را در مدارس گیلان‌شهر (شهید کلاهدوز) و نوربخش (میرزا کوچک) رشت در رشته ادبی به پایان رساند و دیپلم ادبی گرفت. در سال ۱۳۵۸ در نیروی انتظامی ثبت‌نام کرد و پذیرفته شد و در قسمت حفاظت اطلاعات کمیته و آموزش تخصصی غواصی، تخریب و اطلاعات عملیات (جانفدا) مشغول بود و در کارهای عمرانی روستای خود از قبیل آوردن شرکت واحد، تلفن، آب شهر، آسفالت و جاده بسیار کوشید و به عنوان مؤذن مسجد اذان می‌گفت و در مراسم مرثیه می‌خواند و مداح اهل بیت بود. او در سال ۶۰ ازدواج کرد و ثمره ازدواج یک پسر به نام حسین و یک دختر به نام زینب است که در دبیرستان تحصیل می‌کنند.

وی حدود ۶ بار به جبهه اعزام گردید و سرانجام در مأموریتی که در بهار سال ۶۷ به جبهه رفته بود؛ پس از دو ماه مبارزه بی‌امان در سی‌ویکم تیر ماه سال ۶۷ در شلمچه عملیات مرصاد بر اثر اصابت ترکش خمپاره به ناحیه گلو و گردن و بدن به درجه رفیع شهادت رسید و پیکر پاکش را در گلستان شهدای تازه‌آباد رشت به خاک سپردند.

شهید هادی خوش خلقت که نامش زینت‌بخش پایگاه مقاومت سیاه‌اسطوخ است از نظر اخلاقی بسیار مهربان، فروتن، غمخوار مردم و متدین و همیشه متبسم بود. به نیازمندان کمک می‌کرد در عمران محل می‌کوشید. شهید خوش خلقت در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «کسی که به علی نمی‌تواند در جبهه حضور پیدا کند باید در هر کجا و در هر شرایطی که هست برای اسلام خدمت کند. به آنانی که دارند با نام اسلام ضربه به اسلام می‌زنند بگویند که مگر شما چقدر عمر دارید که این همه خیانت می‌کنید و یا بی‌تفاوتی نشان می‌دهید. این دنیا تنها ارزشش این است که انسان خود را بسازد.

پسرم از اینکه نامت را حسین گذاشتم بخاطر عشق و علاقه‌ای بود که به مولایم حسین (ع) داشتم و بدین جهت نامت را حسین گذاشتم که تو هم حسینی شوی و در مکتب او پرورش پیدا کنی و اما دخترم از اینکه نامت را زینب گذاشتم بخاطر زینب (س) بود و تو باید مثل او شجاع و با شهامت باشی و در موقع لزوم با برادرت همکاری نمایی و در حفظ حجاب و عفت خودت بکوشی.»

شهید جمشید خوش‌نشین

گروه‌بان دوم وظیفه شهید جمشید خوش‌نشین فرزند محمدعلی به سال ۱۳۴۱ در پاسکیاب چماسرای رشت دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را در مدرسه حسن حجتی چماسرا و راهنمایی و دبیرستان را در مدرسه‌ای در سبزه میدان به پایان رساند. و همزمان با تحصیل به عنوان عضو در انجمن و پایگاه مقاومت مسجد صاحب‌الزمان (عج) فعالیت می‌کرد.

وی در زمستان سال ۶۰ برای انجام خدمت مقدس سربازی به جبهه اعزام گردید و پس از ۱۰ ماه خدمت سرانجام در شانزدهم آبان سال ۶۱ در منطقه عملیاتی موسیان بر اثر اصابت ترکش به گردنش شربت شهادت نوشید و پیکر پاکش را در گلستان شهدای تازه‌آباد رشت به خاک سپردند. شهید خوش‌نشین بسیار خوش‌اخلاق، مهربان، دلسوز، زحمتکش و آرام و متین بود و به نماز و روزه توجه خاصی داشت، به پدر و مادر کمک می‌کرد کسی را آزرده خاطر نمی‌کرد، اهل مطالعه بود و در طول دوران تحصیل جزء شاگردان ممتاز به شمار می‌آمد. در آخرین بار که به جبهه می‌رفت از تمام خویشاوندانش خداحافظی کرد و گفت: «من می‌روم و آمدنم دست خداست.» پدرش می‌گوید: در آخرین بار که داشت می‌رفت با من خداحافظی کرد اما تا سر دروازه رفت اما دوباره برگشت مرا در آغوش گرفت، بوسید و گفت: «پدرجان از من راضی باشید.»

شهید حسن خوشه‌چین

سرباز شهید حسن خوشه‌چین بوساری فرزند حسین به سال ۱۳۴۶ شمسی در روستای فخب به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در دبستان وکیل پل بوسار رشت به پایان رساند و به علت عدم علاقه ترک تحصیل کرد. مدتی به آلومینیوم‌سازی روی آورد و از سن ۱۷ سالگی زرگری دوره‌گردی را به عنوان وسیله معیشت برگزید و در بازارهای محلی گیلان فعالیت می‌کرد. وی در اول فروردین ۶۵ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و سرانجام در منطقه سومار در عملیات کربلای ۶ در بیست و چهارم دی ماه سال ۶۵ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای پیلهداربن به خاک سپردند. شهید خوشه‌چین از نظر اخلاقی بسیار صبور و زحمتکش و مهربان و مردمدار و باادب بود. جبهه و شهادت را دوست داشت، از وی وصیت‌نامه‌ای بجا نمانده است اما جمله‌ای از وی به یادگار مانده است که: «بعد از جنگ کار هر کسی است که خدمت کند، اما امروز روز مردان است.»

شهید داود داغستانی

پاسدار شهید داود داغستانی فرزند رمضان در اول مرداد سال ۱۳۴۴ ش در روستای گراکه دیده به جهان گشود. تا دوره راهنمایی در مدرسه محمدعلی پیربازاری تحصیل کرد و در آغاز انقلاب در فعالیت‌های انقلابی شرکت جست و بعد از پیروزی انقلاب به عضویت بسیج درآمد و چون خطی خوش داشت مدت چند سال در واحد تبلیغات ستاد بسیج پیربازار به فعالیت پرداخت و تمامی کارهای تبلیغی و پرده‌نویسی بسیج پیربازار را انجام می‌داد. امروزه تعدادی از نوشته‌های او روی بعضی از دیوارهای مساجد و مدارس پیربازار به یادگار مانده است.

با شروع جنگ اشتیاق زیادی برای اعزام به جبهه از خود نشان داد اما به دلیل کمی سن او را نمی‌پذیرفتند تا اینکه در سال ۱۳۶۱ موفق گردید برای اولین بار به جبهه‌های کردستان اعزام و مدت سه ماه در این خطه مشغول انجام وظیفه گردد. پس از آن در سال ۱۳۶۲ به عنوان پاسدار مشمول اعزام منطقه شد و پس از طی مراحل آموزشی در پادگان شوشتر به عنوان نیروی قایقران به جزیره مجنون اعزام گردید و مدت چهارده ماه در این منطقه بسر می‌برد تا اینکه در تاریخ ۶۴/۱/۱۴ در همان جزیره به شهادت رسید. شهید داغستانی جوانی متین و خوش برخورد و کم‌حرف بود. اخلاقش در خانواده بسیار خوب بود رفتارش در بیرون از خانه‌ها کلیه دوستان بی‌نهایت عالی بود. در اکثر مسابقات قرانت قرآن شرکت می‌نمود و به هنگام تلاوت قرآن کریم یک چهره نورانی و برافروخته‌ای پیدا می‌کرد. دیگران را به خواندن نماز فرامی‌خواند و به واسطه اخلاق اسلامی مورد توجه و احترام اهالی بود.

شهید داغستانی در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و رزمندگان بحق و قرآن و رحمت حق به ارواح طیبه شهدای عزیز اسلام و باسلام بوالدین معظم و درود به همه برادران و خواهران مسلمان و پژوهشگران در مسیردخشان اسلام، با نگرش به تاریخ مبارزاتی از صدر اسلام تا عاشورای حسین (ع) و از عاشورای کربلا تا صحنه پیکار دلیر مردان مبارزه و فدائیان اسلام، شهدای بزرگوار و چون نواب صفوی‌ها و دکتر چمرانها و غیره ... باید دانست که تاریخ دارد تکرار می‌شود. ای برادران انجمن اسلامی تنها خواهش حقیر این است که با مردم خوب رفتار کنید و کاری نکنید که مردم از شما ناراحتی ببینند.»

شهید سیدمصطفی دانا

سرباز شهید سیدمصطفی دانا فرزند سیدجمال به عنوان یگانه پسر خانواده به سال ۱۳۴۱ در تهران، محله امامزاده حسن، کوچه دکتر اقبال به دنیا آمد. در کودکی به علت وضعیت شغلی پدر که نانوا بود، همراه خانواده به پیربازار آمد و تا پنجم ابتدایی در مدرسه اسلام پیربازار تحصیل کرد و پس از آن خیاطی را به عنوان حرفه خود برگزید و در آن استادکار شد و چند سال در پیربازار و رشت مشغول بود و در سال ۵۶ به تهران رفت تا سال ۶۳ در آنجا مشغول بود. در تهران به صفوف انقلابیون پیوست و در به ثمر رسیدن انقلاب به اندازه‌توان خود فعالیت کرد.

وی در تابستان ۶۳ رهسپار خدمت مقدس سربازی شد و پس از طی دوران آموزشی در کرمان به جبهه اعزام گردید و سرانجام در بیست و چهارم تیر ماه سال ۶۴ در آشنویه به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر پاکش را به زادگاه پدرش، روستای جیلان کشته طارم علیای زنجان، منتقل کردند و در کنار آرامگاه خویشاوندانش به خاک سپردند.

شهید سیدمصطفی دانا بسیار نجیب و امانتدار و زحمتکش بود. به نیازمندان پنهانی کمک می‌کرد، اهل ریا و ظاهرسازی نبود، به خانواده کمک می‌کرد و پدر زحمتکشش را دلدار می‌داد. وی در آخرین دیدار با پدر گفت: «من از خدا می‌خواهم که جاتباز یا اسیر نشوم بلکه از خدا خواستم که شهادت را نصیب من بگرداند.»

شهید ناصر دروگر

سرباز شهید مفقودالجسد ناصر دروگر فرزند صفر به سال ۱۳۴۶ در منگوده دیده به جهان گشود. دوره ابتدائی را در دبستان دولتی منگوده به پایان رساند و به علت علاقه به کارترک تحصیل کرد و به آلومینیوم سازی روی آورد و در آن استاد کار شد و در رشتیان مغازه های دایر کرد و همزمان با برادران انجمن اسلامی و پایگاه مقاومت منگوده فعالیت می کرد.

وی در اواخر زمستان سال ۶۴ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و سرانجام در بیست و هفتم شهریور ۶۶ پس از ۱۹ ماه خدمت در منطقه عملیاتی سومار شربت شهادت نوشید و مفقودالجسد گردید و در قبرستان مسجد ولیعصر (عج) پایین محله منگوده مزار یادبودی برای او ساخته اند.

شهید دروگر بسیار خوش رفتار و آرام و نجیب و زحمتکش و فعال بود و نماز و روزها دوست داشت و به دیگران کمک می کرد وصیت نامه ای از او به جا مانده است؛ بر روی مزار یادبودش نوشته شده است:

مطمئن باش که مهتر نرود از دل مامگر آن روز که در خاک شود منزل ما

شهید ابوالقاسم ده نقره

سرباز یکم تکاور شهید ابوالقاسم ده نقره فرزند شعبان به سال ۱۳۴۱ در خیابان سعدی رشت در پشت بازار روز (در کوچه شهید ابوالقاسم ده نقره) به دنیا آمد و تا سوم راهنمایی تحصیل نمود و به علت عدم علاقه ترک تحصیل کرد و به آلومینیوم سازی روی آورد و در آن استاد کار شد و هفت سال بدان مشغول بود و همزمان ورزشهای رزمی کاراته و بوکس را با جدیت دنبال می کرد و به اندازه خود در فعالیت های مذهبی و انقلابی کوشا بود.

وی در تابستان ۶۲ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و پس از ۲۴ ماه خدمت در آخرین روزهای این دوره و در مرحله تسویه حساب در دوازدهم شهریور ۶۴ در منطقه عملیاتی مریوان به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در تازه آباد رشت به خاک سپردند. شهید ده نقره جزء شهدای شهر رشت است؛ اما بواسطه اقامت چند ساله مادرش در روستای گفته رود پیربازار جزء شهدای پیربازار محسوب شده است. شهید ده نقره فردی کوشا و با ادب و آشنا به فرایض دینی، بسیار دلسوز و فروتن و آرام و فهمیده و زودرنج بود و به خانواده کمک می کرد.

وی در آخرین دیدار به خانواده اش گفت: «شما را به تقوی سفارش می کنم. با شنیدن خبر شهادت من صبر کنید و به خداوند توکل نمایید زیرا من امانتی از جانب خدا پیش شما بودم.» وی در یک مصاحبه رادیویی گفته بود: «ما به سفارش امام اگر بیست سال هم جنگ طول بکشد، مقاومت خواهیم کرد.»

شهید ابراهیم راد کفترودی

سرباز شهید ابراهیم راد کفترودی معروف به اکبر فرزند مختار به سال ۱۳۴۴ شمسی در روستای گفته رود چشم به جهان گشود. هنوز به دنیا نیامده بود که پدرش درگذشت و دوران کودکی و نوجوانی را در دامان مادری مهربان و دلسوخته سپری کرد و پس از پایان دوره ابتدائی به علت مشکلات

مالي خانواده از ادامه تحصيل بازماند و براي سر و سامان دادن به وضعيت خانواده به كمك و ياري برادر بزرگ و مادرش شتافت.

وي در سال ۶۳ براي انجام خدمت سربازي اعزام گرديد و پس از انجام مراحل آموزشي به جنوب کشور منتقل شد و در روز ۲۲ بهمن سال ۶۴ همزمان با سالروز پيروزي انقلاب اسلامي ايران در عمليات والفجر ۸ در منطقه شلمچه ندای حق را ليك گفت و به درجه رفيع شهادت نائل آمد.

شهيد راد جواني خوش سيما دوست داشتني بود تمامي اهل محل علاقه خاصي به او داشتند. با اهل منزل بويژه با مادر مهربانش با روحيه اي خوب و عالي برخورد مي کرد هيچ وقت غم و غصه به دل راه نمي داد. هميشه با لبي خندان به استقبال مشكلات مي رفت و از خدا ياري مي طلبيد.

شهيد راد وصيت نامه ندارد اما متني كه برادر بزرگش به عنوان زبان حال او با مادر در آخرين ديدار، نوشته است، قابل توجه است كه در اينجا قسمتي از آن را مي خوانيم: «مادرم مي دانم كه خيلي براي زحمت كشيده ايد ولي نتوانسته ام زحمت هاي تو را جبران كنم اما اگر شهيد شدم اميدوارم اجرت را از فاطمه زهرا (س) بگيري. از شهادت من زياد ناراحت نباش هميشه در مصيبت صبر كن براي اينكه امام حسين (ع) در سرزمين كربلا جواناني چون من زياد از دست داد. با وجود اين همه مصيبت، زينب (س) صبر كرد، همه اينها براي رضاي خدا بود، و من هم براي رضاي خدا و ميهن خدمت مي كنم چنانچه شهيد شدم صبر كن، اميدوارم كه شهادت من جبران زحمات تو در دنيا و آخرت باشد. مادرم شير مادري را بر من حلال كن، برادران من مادر را به خوبي نگهداري كنيد و نگذاريد بعد از شهادت من احساس كمبود مرانمايد و جاي خالي مرا براي ش پر كنيد به اميد ديدار تا روز قيامت.»

شهيد جمشيد رحيمي

سرباز شهيد جمشيد رحيمي فرزند رمضان به سال ۱۳۴۶ ش در روستاي فخب پا به عرصه وجود نهاد و از ابتدای نوجواني صافكاري ماشين را به عنوان حرفه خود انتخاب كرد و همزمان در كلاس هاي پيكار با بي سوادي خواندن و نوشتن را آموخت. در انجمن اسلامي و پايگاه مقاومت فخب و پيله دارين رفت و آمد مي كرد. ورزش را دوست داشت و خود در رشته كاراته فعاليت مي كرد.

وي در اول فروردين سال ۶۵ از طرف بسيج براي گذراندن خدمت سربازي به جبهه اعزام گرديد و سرانجام در سومار در عمليات كربلاي ۵ در يازدهم دي ماه سال ۶۵ به شهادت رسيد و پيكر پاكش را در گلستان شهداي قبرستان پيله ملا به خاك سپردند.

شهيد رحيمي از نظر اخلاقي در خانواده بي نظير بود و صفا و صميمت خاصي داشت و به امر به معروف و نهي از منكر توجه بسيار داشت. از وي وصيت نامه اي در دست نيست اما در آخرين ديدار با مادرش گفت: «در راهي گام نهاده ام كه برگشت من با خداست و شهادت در انتظار من است.»

شهيد احمد رزمجو

ياسدار وظيفه شهيد احمد رزمجو فرزند غلامرضا به سال ۱۳۳۹ ش در راست كنار پيربازار پا به عرصه وجود نهاد. دوره ابتدائي را در دبستان اسلام پيربازار به پايان رساند و براي ادامه تحصيل به رشت رفت و در دبیرستان قائمیه رشت موفق به اخذ ديپلم ادبي گرید.

همزمان با دریافت مدرک تحصیلی دیپلم دوران انقلاب اسلامی شروع گردید و ی نیز به صفوف انقلابیون پیوست در تمامی مجالس و راهنمایی‌ها شرکت می‌کرد و پس از پیروزی انقلاب در تشکیل گروه‌های ایست بازرسی جهت شناسایی عوامل رژیم فعالیت داشت. به‌عنوان عضو در بسیج پیربازار فعالیت داشت و در تشکیل کتابخانه بسیار کوشید و اهل ورزش بود و بوکس و فوتبال را با جدیت دنبال می‌کرد. وی پس از مدتی به عضویت سپاه درآمد و در واحد عملیات سپاه پاسداران پذیرفته شد و در تلاشی نمودن خانه‌های تیمی و گروه‌ها فعالیت کرد و مدتی در جنگ‌های هشتپژ طوالتش مامور بود.

بواسطه فعالیت‌های گسترده‌اش مورد توجه قرار گرفت و دو بار ترور شد اما ناموفق بود. وی در اسفند سال ۶۰ از طرف سپاه شهرستان رشت به جبهه اعزام گردید و در رقابیه‌اهواز در چهارم فروردین ۶۱ به درجه شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای مسجد جامع پیربازار به خاک سپردند.

شهید رزمجو اخلاقی اسلامی و رفتاری پسندیده داشت. صبر و حوصله، مهربانی و دلسوزی و شهامت از بارزترین ویژگی‌های اخلاقی‌اش به‌شمار می‌آمد. وی شبانه وسایل موردنیاز زندگی نیازمندان را به خانه‌شان می‌برد.

شهید رزمجو در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «بار خدا را شکر می‌کنم که این سعادت را نصیب من کرده (که) به جبهه جنگ علیه کفر می‌روم و واقعاً به آرزوی خود رسیده‌ام و امیدوارم از خداوند بزرگ سبحان که شهادت را نصیب این بنده حقیر بگرداند تارستگار شوم. من در این نامه به همه مردم هشدار می‌دهم که ای عزیزان من این انقلاب و بخصوص رهبر کبیر انقلاب ما را خداوند به عنوان یک نعمت بزرگ برای رهایی از ظلم و ستم‌به ما عطا کرده است. باید بگوییم که در واقع رستگاری ما ملت مسلمان در حفظ انقلاب اسلامی و رهبر کبیرش می‌باشد.»

شهید فرهاد رضازاده

سرباز شهید فرهاد رضازاده پبله داربنی فرزند حسن به سال ۱۳۴۰ در خرمشهرین‌بست ادیب، کوچه فریدون به دنیا آمد و در همان شهر تحصیل کرد و موفق به کسب دیپلم ریاضی گردید و همزمان به عنوان حسابدار در سوپر مارکت پدرش به کار مشغول شد.

با شروع جنگ او و خانواده‌اش به شیراز مهاجرت کردند. و مدتی بعد چون پدرش اصلاً اهل پبله‌داربن پیربازار بود خانواده‌اش تصمیم می‌گیرند که به رشت مهاجرت کنند، وی نیز همراه خانواده به رشت آمد و پس از چند ماه در اسفند ماه سال ۶۹ از رشت به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و پس از یازده ماه خدمت در جبهه شوش دانیال در دوم فروردین سال ۶۱ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای تازه‌آباد رشت به خاک سپردند. شهید رضازاده فردی فروتن، خوش‌اخلاق، شجاع و با شهامت و متدین بود و به نماز و روزه توجه خاصی داشت، اهل مطالعه بود و به خانواده کمک می‌کرد و مردمدار بود و مردم نیز به او علاقه داشتند.

شهید حسن رضانی

بسیجی شهید حسن رضانی فرزند محمد به سال ۱۳۲۷ در سیاه اسطلخ رشت دیده به جهان گشود و دوره ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و در سال ۴۶ خدمت مقدس سربازی را سپری کرد. و در همین زمان ازدواج نمود که ثمره این ازدواج چهار پسر به نام‌های محسن، شاهین، مهدی، میثم می‌باشد. وی از سال ۵۵ در کارخانه توشیبا (پارس خزر) رشت به‌کار مشغول شد و بعد از انقلاب اسلامی به عنوان عضو در بسیج پل عراق و انجمن اسلامی و پایگاه مسجد صاحب‌زمان (عج) فعالیت می‌کرد. وی پنج مرحله داوطلبانه از طرف بسیج به‌جبهه رفت و در بار پنجم که در اوایل زمستان ۶۵ اعزام گردید مسئول‌گردان مالک‌اشتر در عملیات کربلای ۵ بود که سرانجام در منطقه عملیاتی شلمچه در کربلای ۵ در هفتم اسفند ماه سال ۶۵ مفقودالامر گردید و چون خانواده‌اش منتظرش می‌باشند، فعلاً برایش مزار یادبودی درست نکرده‌اند. شهید حسن رضانی فردی خوش‌اخلاق و دلسوز، فروتن، مهربان و متدین بود. و به نیازمندان و خانواده رسیدگی می‌کرد و به نماز جماعت و نماز جمعه توجه خاصی داشت و مردمدار بود.

شهید هادی رضانی

گروه‌بان یکم تکاور شهید هادی رضانی به سال ۱۳۴۳ در روستای شمسه بیجار دیده‌به جهان گشود. دوره ابتدایی را در دبستان اسلام پیربازار و دوره راهنمایی تحصیلی را در مدرسه محمدعلی پیربازاری سپری کرد و بعد از پایان دوره راهنمایی چند سال به کارکشاورزی پرداخت و بعد از آن در سال ۱۳۶۱ در ارتش جمهوری اسلامی ایران استخدام شد و مراحل آموزشی را در پادگانهای تهران به پایان رساند و بعد از مراحل آموزش به کردستان منتقل گردید و سرانجام در بیستم خرداد سال ۶۴ در «بانه» به شهادت رسید و پیکر پاکش را در گلستان شهدای مسجد جامع پیربازار به خاک سپردند.

شهید رضانی اخلاقی نیکو داشت با تمامی اهل خانواده با روی گشاده سخن می‌گفت و با همه خوش رفتاری می‌کرد هیچ وقت خشمگین نمی‌شد زیرا معتقد بود که خشم در انسان عصیان به ذات مقدس پروردگار است دوستانش را دعوت به خوش‌اخلاقی می‌نمود و می‌گفت: اگر انسان خوش‌اخلاق و خوش سیرت باشد مردم او را دوست خواهند داشت. خانواده خود را در همه حال به توکل به خدا فرا می‌خواند و می‌گفت: این دنیا زودگذر است دنیای ما آخرت‌ماست خوشا به حال آن کس که عملی نیکو و شرافتمندانه داشته باشد.

شهید رضانی در وصیت‌نامه خود می‌نویسد: «پروردگارا شهادت می‌دهم که عالم‌برزخ و قیامت و بهشت و جهنمی وجود دارد و این عالم عالمی است زودگذر، پروردگارا تنها تو یاری و مدد می‌جوییم و از تو می‌خواهم که مرا در انجام وظایف شرعی و اسلامی یاری‌رسانی، به جبهه می‌روم تا انتقام خون شهیدان این انقلاب را که رهبری آن به عهده آن پیربزرگوار است بگیرم و به باطل ثابت کنم که در مقابل حق و حقیقت هیچ قدرتی در وجود پلیدخود ندارد. می‌روم تا به آن بزرگ مردان خدا که خون پاک خود را در راه معبود خویش فدا کرده‌اند بپیوندم.

به رهبرم بگویند که من درس قرآن را همراه با جهاد و شهادت در مکتب اسلام آموختم و به آموزگار آموزگارم بگویند که من این گونه در کلاس درس حاضر و ناظر بوده‌ام و به هم‌کلاسهایم بگویند که من تکلیفم را تا آخرین لحظات حساس نیز نوشته‌ام نه با قلم بر روی کاغذ بلکه بر خاک کارنامه قبولی خود را با امضاء خون در نزد سرور شهیدان حسین (ع) گرفته‌ام.»

شهید محسن رنجبر

بسیجی شهید محسن رنجبر فرزند حسین به سال ۱۳۴۸ ش در روستای مبارک آباد به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در دبستان زادگاهش به پایان رساند و به علت نبودن مدرسه راهنمایی و دوری راه از تحصیل باز ماند و به کشاورزی روی آورد.

وی مدتی به عنوان عضو در انجمن اسلامی و پایگاه مقاومت مبارک آباد و همچنین در ستاد بسیج پیربازار به فعالیت پرداخت. در اول تابستان ۶۵ پس از گذراندن مراحل آموزشی در قزوین از طرف بسیج پیربازار به جبهه اعزام گردید و در عملیات کربلای ۲ در منطقه حاج عمران در دهم شهریور سال ۶۵ به شهادت رسید و پیکر پاکش را در مبارک آباد به خاک سپردند.

شهید رنجبر از نظر اخلاقی بسیار صمیمی و مهربان بود، گذشت، ایثار و آرامش از بارزترین ویژگی های اخلاقیش به شمار می آمد با همه مهربان بود و به پدر و مادرش کمک می کرد.

شهید رنجبر در قسمتی از وصیت نامه اش می نویسد: «بعد از شهادت من هیچ گونه ناراحتی از شهادتم نداشته باشید چون اگر گریه برایم کنید دشمن را شاد کرده اید. از خدایم خواهم که مرا جز یکی از یاران حسین (ع) قرار ندهد و از دوستان و آشنایان می خواهم که هر شب جمعه به مزارم بیایند و مرا زیاد هم فراموش نکنند. از دوستانم و آشنایان خود می خواهم که جبهه ها را خالی نگذارند و به جبهه ها بروند اگر نمی توانند در پشت جبهه کمک کنند چون این جنگ بر ما تحمیل گردید و ما باید تا آخرین نفر و آخرین قطره خونی که در بدن داریم بجنگیم و دشمنان اسلام را نابود کنیم.»

شهید محسن روحی

سرباز شهید محسن روحی فرزند عیسی به سال ۱۳۴۴ در روستای سیاه اسطخ دیه به جهان گشود. دوره ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و در مقطع راهنمایی ترک تحصیل کرد و میکانیکی را به عنوان حرفه خود برگزید و در آن استاد کار شد و در احمدگوراب به همراه یکی از دوستانش مشترکاً مغازه ای دایر کرد. وی اهل ورزش بود و کاراته را با جدیت دنبال می کرد و در بسیج نیز فعالیت داشت.

او در پاییز سال ۶۴ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و پس از ۶ ماه خدمت در سیزدهم اردیبهشت سال ۶۵ در تپه شهدای کردستان شربت شهادت نوشید و پیکر پاکش را در تازه آباد رشت به خاک سپردند.

شهید روحی بسیار خوش اخلاق و خوش رفتار و آرام و متدین بود. به خانواده کمک می کرد و با مادر بسیار مهربان بود. وصیت نامه ای از وی بجا نمانده است. اما در آخرین دیدار با مادرش گفت: «من جانم را در راه حق گذاشتم و این دفعه که می روم شهید خواهم شد.»

شهید عبدالله سجودی

سرباز شهید عبدالله سجودی فرزند غلامحسین به سال ۱۳۴۶ در روستای سیاه اسطخ به دنیا آمد. هنوز چند سالی از تحصیلش نمی گذشت که به علت عدم علاقه ترک تحصیل کرد و به

کشاورزی و صیفي‌کاري روي آورد و همزمان به عنوان عضو در انجمن اسلامي و پایگاه مقاومت مسجد صاحبزمان (عج) فعالیت می‌کرد.

وي در تير ماه سال ۶۵ به خدمت مقدس سربازي اعزام گردید و سرانجام پس از ۲۱ ماه خدمت در نوزدهم اسفند سال ۶۶ در محور غرب شربت شهادت نوشید و پیکر پاکش را در تازه‌آباد رشت به خاک سپردند.

شهید سجودي از نظر اخلاقي فردي خوش برخورد و شوخ و خندان و آرام بود و ساده‌مزیست و به پدر و مادر و دیگران کمک می‌کرد و در ساختن مسجد صاحبزمان (عج) سیاه‌اسطخ بسیار کوشید. وي در آخرین دیدار به دوستانش گفت: «این بار که می‌روم دیگر بر نمی‌گردم و شهید خواهم شد به پدرم توجه کنید.»

شهید غلامحسن شاد

شهید غلامحسن شاد فرزند بلوک‌باشي به سال ۱۳۱۴ در روستاي پيله‌دارين به دنيا آمد و از ابتدای جواني به کشاورزي روي آورد و در حدود سال ۱۳۳۵ پس از ازدواج از پيله‌دارين به بیجار خاله آمد و ثمره ازدواج او پنج پسر به نام‌های (شهید) مهدی، هادی، نادر، رحیم، ناصر، و سه دختر به نام (شهیده) فاطمه، آسیه و معصومه است.

منزل مسکوني شهید غلامحسن شاد در دوازدهم اسفند ۶۶ ساعت ۱۰ شب مورداصابت راکت هواپیمای عراقی واقع شد او و یک پسرش (شهید مهدی) و یک دخترش (شهیده فاطمه) و عروسش شهیده معصومه نظری به شهادت رسیدند و یک پسرش به نام ناصر جانباز ۴۰٪ گردید و همسرش از ناحیه پا آسیب دید. شهید غلامحسن شاد از نظر اخلاقي فردي اهل گذشت و دلسوز و مهربان و متدین بود و به نماز و روزه توجه خاصی داشت و به همسایه‌ها می‌رسید و به مردم در امور خیریه کمک می‌کرد. سیده رقیه رضازاده همسر شهید غلامحسن شاد درباره آن شب اظهار داشتند: ساعت ۱۰ شب ۱۲ اسفند ۶۶ تلویزیون وضعیت قرمز اعلام کرد. آن شب به مناسبت میلاد علی (ع) مدرسه و مسجد جلوی خانه ما چراغانی شده بود و جشن برپا بود. ما تازه شام خورده بودیم و هرکسی به اتاقش رفته بود. من رفتم حیاط داشتم دستم را می‌شستم. عروسم با پسر مهدی در اتاقشان بودند. شوهرم با پسران ناصر و رحیم در اتاق خوابیده بود. دخترم فاطمه هم روی ایوان بود، بعد از لحظاتی وضعیت عادی شد و بعد دوباره وضعیت قرمز اعلام گردید. من در حالی که دستم را می‌شستم برای سلامتی جوانان و رزمندگان دعا می‌کردم در یک لحظه صدای مهبی به گوشم رسیدیم که لامپ‌های خانه‌مان وجود ندارد یعنی همه جا تاریک شده است و من خودم تا گردن درشن و خاک گیر کرده بودم، فریاد زدم مردم رسیدند و مرا به بیمارستان منتقل کردند و پنج نقطه پای سمت راستم شکسته بود و چند ماه بستری شدم. بعدها فهمیدم که در همان لحظه شوهرم به داخل حیاط پرت شد و به شهادت رسید و عروس و پسرم به حیاط مسجد پرتاب شدند و همانجا به شهادت رسیدند و دخترم شهیده فاطمه به داخل شالیزار پرتاب گردید. پسرم رحیم با اینکه در حیاط افتاد اما آسیب چندانی ندید ولی ناصر از بالای بقیه آقاسید امیر به حیاط مسجد پرتاب گردید و مدتها در بیمارستان تهران بستری بود و اکنون جانباز ۴۰٪ به‌شمار می‌آید.

شهیده فاطمه شاد

شهیده فاطمه شاد فرزند غلامحسن به سال ۱۳۴۴ ش در روستای بیجارخاله پا به عرصه وجود نهاد و دوره ابتدایی را در زادگاهش و پیربازار به پایان رساند. قرآن را در کلاس قرآن مسجد بیجارخاله فرا گرفت و خیاطی را آموخت و بدان حرفه مشغول شد. همزمان در واحد خواهران انجمن اسلامی ستاد پیربازار فعالیت داشت و به امور مسجد بیجارخاله نیز رسیدگی می کرد.

وی سرانجام به همراه خانواده اش در دوازدهم اسفند ۶۶ بر اثر اصابت راکت هوایی عراقی به مسکن مسکونیشان در بیجارخاله به شهادت رسید و پیکر پاکش را در کنار خانواده اش در گلستان شهدای ابوجاق به خاک سپردند.

شهیده فاطمه شاد از نظر اخلاقی بسیار خوش اخلاق بود و به همسایه ها و فامیل بسیار محبت می کرد و مهمان را دوست داشت و به پدر و مادر بسیار می رسید و به نماز و روزه توجه خاصی داشت و به مسجد عشق می ورزید.

شهید مهدی شاد

شهید مهدی شاد فرزند غلامحسین به سال ۱۳۴۲ ش در روستای بیجارخاله به دنیا آمد و تا سوم ابتدایی در زادگاهش درس خواند و به علت مشکلات مالی خانواده از تحصیل بازماند و به کشاورزی پرداخت. وی در سال ۶۲ - ۶۳ خدمت مقدس سربازی را با سرفرازی به پایان رساند و در دی ماه سال ۶۶ با (شهیده) معصومه نظری ازدواج کرد و پس از حدود دو ماه زندگی مشترک در اثر بمباران هوایی شب دوازدهم اسفند ۶۶ که خانه مسکونی پدرش در بیجارخاله هدف اصابت راکت هواپیمای عراقی قرار گرفت، شربت شهادت نوشید و پیکرپاکش را در کنار مزار همسرش در گلستان شهدای ابوجاق به خاک سپردند.

شهید مهدی شاد از نظر اخلاق و رفتار بسیار خوب بود به خانواده توجه داشت و دلسوز و دلرحم بود، به نیازمندان کمک می‌کرد.

شهید احمد شفیعی

دیپلم وظیفه شهید احمد شفیعی فرزند مصطفی در بیست و دوم فروردین سال ۱۳۴۵ شمسی در روستای شمسه بیجار به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در دبستان اسلام پیربازار سپری کرد و دوره راهنمایی و دبیرستان را در مدرسه جعفری رشت در رشته حسابداری به پایان رساند. او در دوره دانش‌آموزی به عنوان عضو در ستاد بسیج پیربازار فعالیت داشت و کارهای فرهنگی از جمله فیلمبرداری و عکاسی این واحد را انجام می‌داد.

وی در اردیبهشت سال ۶۴ برای انجام خدمت مقدس سربازی از طریق ارتش به جبهه اعزام گردید و به واسطه سابقه فعالیت در بسیج پرونده او به سپاه منتقل و به عنوان پاسدار مشمول مسوول حسابداری قرارگاه نجف اشرف باختران بود. سرانجام پس از بیست ماه خدمت در سوم دی ماه سال ۶۵ در بمباران قرارگاه نجف اشرف باختران شربت شهادت نوشید و پیکر مطهرش را در گلستان شهدای مسجد جامع پیربازار به خاک سپردند.

شهید شفیعی همیشه متبسم و خندان بود و به عطر علاقه خاصی داشت و همیشه معطر بود. به معارف اسلامی توجه داشت و اهل ریا و ظاهرسازی نبود. نسبت به خانواده بویژه به مادر خیلی محبت می‌کرد و بسیار امانت‌دار بود. قابل ذکر است به همت پدر بزرگش حضرت حجة الاسلام حاج آقا شفیعی حوزه علمیه شهید احمد شفیعی در شهر مقدس مشهد به نام وی نامگذاری شده است.

شهید تقی شعبانی

استوار دوم شهید نقی شعبانی فرزند رضا در بیستم خرداد ماه سال ۱۳۴۰ ش در روستای محمدآباد به دنیا آمد. وی پس از اتمام مقطع راهنمایی تحصیلی در سن ۱۶ سالگی در هنگ نوجوانان ارتش ثبت‌نام کرد اما در معاینه چشم مردود گردید و پس از مدتی در نیروی زمینی ارتش تهران ثبت‌نام نمود و به استخدام ارتش درآمد. مدت یک سال و نیم در تهران آموزش دید و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی به زادگاهش برگشت و پس از ۸ ماه اقامت در زادگاهش دوباره به سر کار برگشت آنگاه پس از مدتی انجام وظیفه در تهران به شیراز منتقل گردید و مدت دو سال نیز در آنجا مشغول خدمت شد و

سپس به کرمان اعزام گردید و مدتیک سال واندي نیز در آنجا انجام وظیفه کرد و در همین زمان ازدواج نمود و پس از گذشت پنج ماه از تاریخ ازدواجش از کرمان عازم مناطق جنگی شد. مدتی در دزفول بود و از آنجا عازم گیلانغرب گردید و سرانجام در شانزدهم بهمن سال ۱۳۶۰ به اتفاق تنی چند از یارانش توسط ترکش خمپاره دشمن به مقام رفیع شهادت نائل آمد. پیکر پاکش را در گلستان شهدای بقعه ابوجاق پیربازار به خاک سپردند.

شهید شعبانی صاحب اخلاقی نیکو بود به همین منظور تمامی اهالی محل و خانواده از وی راضی بودند با همه مهربان بود و بندرت عصبانی می شد و در سخت ترین لحظات خونسرد بود. و کودکان را بسیار دوست داشت به امور خانواده و دوستان بی نهایت رسیدگی می کرد، بارها از او شنیده اند که می گفت: این کارها را می کنم تا کسی از من ناراضی نباشد، شاید رفتم و دیگر برنگشتم. از شهید شعبانی وصیت نامه ای در دست نیست اما جمله ای از او به یادگار مانده است که می گفت: «ای کاش خداوند عمری کوتاه به من عنایت می کرد تا تنها فرزندم را ببینم و بعد شهید شوم» اما موفق نشد و سه روز بعد از شهادتش یگانه دخترش پریسا (مرضیه) به دنیا آمد که اکنون دانش آموز دوره متوسطه است.

شهید عزت الله شمس الهی

استوار شهید عزت الله شمس الهی در همدان دیده به جهان گشود و پس از ترک تحصیل به علت علاقه ای که به نظامی گری داشت به استخدام ارتش درآمد و سرانجام در جبهه های خوزستان به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در توسیرگان همدان به خاک سپردند. به علت وجود خویشاوندانش در پیربازار و اقامت خانواده اش در رشت وی را جزء شهدای پیربازار محسوب کرده اند. (متأسفانه تلاش نگارنده برای پیدا کردن خانواده ایشان بی نتیجه ماند.)

شهید محرمعلی شیرمحمدی

سرباز شهید محرمعلی شیرمحمدی فرزند حسین به سال ۱۳۴۷ شمسی در روستای طش دیده به جهان گشود. در همان سالهای نخست دبستان به علت عدم علاقه مدرسه را رها کرد و مدتی بعد در سال ۵۹ به حرفه سیمبافی روی آورد و چند سال بعد مکانیکی را به عنوان حرفه خود برگزید. وی در فروردین سال ۶۶ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و سرانجام در بیست و دوم بهمن همان سال در منطقه قصر شیرین به درجه رفیع شهادت نائل آمد؛ پیکر پاکش را در گلستان شهدای مسجد ولیعصر (عج) طش به خاک سپردند.

شهید شیرمحمدی بسیار خندان و خوش رفتار بود، صداقت، صمیمیت و آرامش و سکوت از جمله ویژگی های بارز اخلاقی وی به شمار می آمد، سعی می کرد که دیگران را خوشحال کند و به نیازمندان کمک می کرد، وصیت نامه ای از وی به جا نمانده است.

شهید علی صداقتی

پاسدار شهید علی صداقتی فرزند هادی به سال ۱۳۴۱ در روستای سیاه‌اسطخ دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را در دبستان حسن حجتی سپری کرد و دوره راهنمایی و دبیرستان را در مدرسه شهید کلاهدوز (گیلان‌شهر) و دبیرستان شهید رجایی در رشته ادبی ادامه داد ولی موفق به کسب مدرک دیپلم نشد و با دیپلم ردی در سال ۶۲ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و با سرفرازی این دوره را به پایان رساند و در سال ۶۴ ازدواج کرد و حاصل این ازدواج دختری به نام معصومه است که مشغول تحصیل می‌باشد.

وی در انجمن اسلامی و پایگاه مقاومت شهید هادی خوش‌خلقت مسجد صاحب‌زمان (عج) فعالیت می‌کرد و در اواخر پاییز ۶۶ داوطلبانه سه ماه از طرف سپاه پاسداران به جبهه اعزام گردید و سرانجام در بیستم بهمن ۶۶ در ماوت عراق شربت شهادت نوشید و پیکر مطهرش را در تازه‌آباد رشت به خاک سپردند.

شهید صداقتی از نظر اخلاقی بسیار مهربان و خوش‌اخلاق و متدین بود امر به معروف و نهی از منکر و نماز شب توجه داشت و مزین به اخلاق اسلامی بود و به نیازمندان کمک می‌کرد.

شهید علی صفرزاده

پاسدار شهید علی صفرزاده کفترودی فرزند غلام به سال ۱۳۳۹ ش در روستای کفته‌رود پا به عرصه وجود نهاد. دوره ابتدایی را در دبستان دولتی زادگاهش به پایان رساند و تادوم راهنمایی در مدرسه محمدعلی پیربازاری درس خواند و بواسطه مشکلات مالی خانواده از تحصیل بازماند و به امر کشاورزی روی آورد.

وی در آستانه پیروزی انقلاب برای به ثمر رسیدن آن به صفوف انقلابیون پیوست و پس از پیروزی انقلاب به خدمت سربازی اعزام گردید و دو سال دوره سربازی را در کردستان گذراند. پس از پایان خدمت سربازی چند ماهی در انجمن اسلامی زادگاهش فعالیت می‌کرد تا اینکه وقتی فرمان تاریخی امام (ره) قبل از عملیات رمضان به گوش ایشان رسید بالاخره پس از ثبت‌نام در بسیج رشت عازم جبهه شد و ۱۵ روز بعد در عملیات رمضان شرکت کرد و در آن عملیات در تاریخ ۶/۵/۶۱ در منطقه کوشک به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای کفته‌رود به خاک سپردند.

شهید صفرزاده به فراگیری معارف اسلامی علاقه فراوان داشت، اخلاق اسلامی پسندیده و رفتار سنجیده و فروتنی و تواضع وی زبانزد تمامی اهالی بود و از وی به عنوان جامع تمام صفات نیکو یاد می‌شود. در کارهای منزل و در امر کشاورزی پدر را یاری می‌داد. همیشه ساکت و آرام بود و به مسجد و نماز جماعت عشق می‌ورزید و عاشق شهادت بود. چنانکه در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «بنده افتخار می‌کنم که بعد از مرگ کلمه شهید به من اطلاق شود، امیدوارم خداوند این سعادت را نصیب من بگرداند. از شما برادران و خواهران مسلمان (قریه کفته رود) خواستارم که با دین اسلام و انقلاب اسلامی همگام باشید، مسجدها را خالی نکنید در دعاهای کمیل و توسل و غیره شرکت جوئید.»

وی در قسمتی دیگر از وصیت‌نامه‌اش خطاب به جوانان حزب‌اللهی می‌نویسد: «اسلام به شما جوانان حزب‌اللهی افتخار می‌کند و چشم به شما دوخته، هر وقت امام لازم دانست به کمک امام و اسلام بشتابید و غافل نمائید که انقلاب خون بهای هزاران شهید است و از این انقلاب تا حد امکان پاسداری کنید. با منافقین آن طور که خدا و قرآن و رسول دستور داده رفتار کنید که بقول امام خطرناک‌تر از کفار هستند.»

شهید مصطفی علیپور مبارکی

پاسدار شهید مصطفی علیپور مبارکی در سال ۱۳۳۶ شمسی در پایین محله روستای مبارک آباد (اسلام آباد) پا به عرصه وجود نهاد. او که آخرین فرزند و یگانه پسر خانواده بود هنوز ده سال از سنش نگذشته بود که پدر را از دست داد و از آن پس زیر نظر مادر پرورش یافت. دوره ابتدایی را در زادگاهش سپری کرد و به علت عدم امکانات مادی از تحصیل بازماند. در سال ۵۶ ازدواج کرد و در همین دوران هم به خدمت سربازی اعزام گردید.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان عضویت در انجمن اسلامی عمار اسلام آباد فعالیت خود را آغاز کرد و در اندک زمان به صورت عضو فعال انجمن اسلامی محل و ستاد بسیج پیربازار درآمد. و در اواخر سال ۶۳ به جبهه اعزام گردید و همزمان با عملیات بدر در منطقه عملیاتی جزیره مجنون در بیست و چهارم اسفند سال ۶۳ هدف تیر دشمن قرار گرفت و به درجه شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در زادگاهش به خاک سپردند. و از شهید علیپور چهار دختر به نام های لیلا، هاجر، فاطمه و زینب به یادگار مانده است که آخرین دخترش هفت ماه بعد از شهادتش به دنیا آمده است.

شهید علیپور از دوران طفولیت بسیار متین و آرام بود و نسبت به اطرافیان مهربان بود و همواره تسمی بر لب داشت که حکایت از خوشرویی وی داشت. در مورد گمراهان همواره دعای خیر می کرد و از خداوند می خواست که آنها را هدایت کند. همیشه سعی می کرد که کارهایش در راه خدا و برای خدا باشد.

در قسمتی از وصیت نامه اش می خوانیم: «بار خداوند من حقیر به فرمان قرآن به رهبری امام امت... به میدان رزم آمدم تا جهاد در راه خودت را انجام دهم. اما پروردگارا هرچند همیشه سعی می کردم که از گناهان پرهیزم ولی این دنیا طوری مرا آلوده به هوای نفسانی و مال دنیا کرده بود که سعادت بیشتر از این را نداشتم تا در راهت خدمت به اسلام و انقلاب و امام کنم ولی امیدم این است که مورد عفو قرار گیرم.

مادر: گرچه این دنیا برایت ارزشی ندارد ولی دلت را به آن دنیا خوش کن که انبیاء و اولیاء الهی (به) آنجا سفر کردند. پس مادرم شما را به صبر و شکیبایی دعوت می کنم. در نهایت از عزیزان محله هم می خواهم مثل همیشه وحدت خودتان را حفظ کنید و با هم مهربان باشید شما در پشت جبهه و پسرانتان در جبهه اسلام را یاری کنید و اگر خدای ناکرده یک قدم عقب نشینی کنید آن وقت خداوند از شما حساب پس می گیرد.»

شهید محمد علی محمدی

بسیجی شهید محمد علی محمدی فرزند عباس به سال ۱۳۴۴ در خیابان سردار جنگل رشت دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را در مدرسه محله رازی به پایان رساند و به علت عدم علاقه ترک تحصیل کرد. در این زمان همراه خانواده اش به سیاه اسطخ آمد و مدتی در پایگاه مقاومت شهید هادی خوش خلقت مسجد صاحب زمان (عج) سیاه اسطخ و مسجد قلی پور رازی به فعالیت پرداخت و در سن ۱۶ سالگی داوطلبانه در اواخر پاییز ۶۲ از طرف بسیج مسجد شهید رجایی به جبهه اعزام گردید و

سرانجام در چهارم اسفند ۶۲ در قلعه ابوذرکردستان به شهادت رسید و پیکر پاکش را در گلستان شهدای تازه‌آباد به خاک سپردند.

شهید علیمحمدی بسیار خوش اخلاق و خوش برخورد بود با هیچ‌کس به تنهایی برخورد نمی‌کرد و کسی را دل آزرده نمی‌ساخت و به دیگران کمک می‌کرد و فعالیت فرهنگی رادوست داشت و به شهادت افتخار می‌کرد.

شهید کیومرث عموزاده

پاسدار وظیفه شهید کیومرث عموزاده مبارکی معروف به ناصر فرزند اسماعیل به سال ۱۳۵۳ در روستای مبارک‌آباد چشم به جهان گشود. دوره ابتدایی را در دبستان دولتی مبارک‌آباد به پایان رساند و به علت مشکلات مالی خانواده از تحصیل باز ماند و مدتی به کشاورزی مشغول بود و بعد از آن به حرفه نجاری روی آورد. ورزش را دوست داشت و خود را در رشته کاراته و فوتبالی فعالیت می‌کرد. وی در آبان سال ۷۲ از طرف سپاه پاسداران رشت به سربازی اعزام گردید و سرانجام پس از ده ماه خدمت در بیست و ششم مرداد سال ۷۳ در منطقه بوکان مهاباد بر اثر کمین منافقین به شهادت رسید و پیکر مطهرش را در گلستان شهدای مبارک‌آباد به خاک سپردند.

شهید عموزاده از نظر اخلاقی بسیار عالی بود انسان با دیدن او مشکلات و غم و غصه را فراموش می‌کرد. از نظر اخلاقی در خانواده بی‌نظیر بود و هرگز کسی را آزرده خاطر نمی‌کرد و مورد توجه و علاقه مردم بود.

شهید حسین عوض‌علی‌زاده

سرباز شهید حسین عوض‌علی‌زاده فرزند عباس به سال ۱۳۴۵ شمسی در روستای کماکل دیده به جهان گشود. تا چهارم ابتدایی در دبستان دولتی پیلهدارین درس خواند و به علت فوت مادر ترک تحصیل کرد و در امر کشاورزی و کارهای منزل پدر را یاری داد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان عضو انجمن اسلامی پیلهدارین فعالیت می‌کرد.

وی در شهریور ۶۴ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و سرانجام در منطقه موسیان در یکم شهریورماه سال ۶۵ به درجه شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای پیلهدارین به خاک سپردند. شهید عوض‌علی‌زاده شخصی متدین، ساده، خجالتی، صمیمی و صدیق و زحمتکش بود و به پدرش کمک می‌کرد. کسی را آزرده خاطر نمی‌کرد و به مسجد علاقه‌مند بود. در آخرین دیدار به پدر و دوستانش گفت: «اکنون به سوی شهادت می‌روم و دیگر بر نمی‌گردم.»

شهید عطاءالله غلامی

سرباز شهید عطاءالله غلامی کفترودی فرزند نادر به سال ۱۳۴۰ ش در روستای کفته‌رود پا به عرصه وجود نهاد. هنوز دوره ابتدایی را به پایان نرسانده بود که ترک تحصیل نمود و نقاشی ماشین را به عنوان حرفه خود برگزید و پس از مدتی استاد کار شد و دکان مستقلی در رشت دایر

کرد در اوایل سال ۱۳۵۷ به اتفاق پسر خاله‌اش شهید یوسف قربانی، برای کار به تهران رفت و مدتی در تهران مشغول به کار بود و در آنجا با حرکت‌های انقلابی آشنا شد و به صفوف انقلابیون پیوست.

وی بعد از پیروزی انقلاب به زادگاهش عزیمت کرد و پس از مدتی فعالیت در انجمن اسلامی و پایگاه نظامی کفته‌رود برای گذراندن دوران خدمت سربازی عازم مناطق جنگی شد و مدتی مسئول سیاسی و ایدئولوژی گروه مهندسی رزمی پادگان بروجرد بود و در عملیات بیت‌المقدس جهادسازندگی اصفهان نیاز به راننده بلدوزر داشت که داوطلب این کار شد و با عده‌ای از برادران جهادگر اصفهانی در نوزدهم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۱ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر مطهرش مفقود گردید. در گلستان شهدای کفته‌رود مزار یادبودی برایش درست کرده‌اند.

شهید عطاءالله غلامی جوانی خوش برخورد و خوش‌سیما و دوست داشتنی بود. خود را ملزم به رعایت اخلاق اسلامی می‌دید و رفتاری متین و اخلاقی پسندیده داشت. وی در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «پروردگارا ترا سپاس می‌گویم که به من فرصت دادی که اسلام را بشناسم تا در خاموشی جهل و شرک از دنیا بروم و شهادت را تولد دیگر در جهت جاودانگی انسان بدانم. پروردگارا ترا سپاس که نعمت بزرگی به ما عنایت فرمودی و آن وجود مبارک روح الله موسوی خمینی است که ما از وجود او زنده شدیم و از چنگال جهانخواران رهایی یافتیم.

مادر جان بعد از شهادت‌م‌گ‌ریه ن‌کن و ناراحت نباش و مثل باتوی بزرگ اسلام زینب‌کبری (س) باش در مشکلات صبر داشته باش. برادرانم را خوب تربیت کن تا در آینده بتوانند برای اسلام خدمت کنند در سرنماز دعا کن که خداوند شهادت فرزندت را قبول کند.

خواهرانم: «برای اسلام خدمت کنید، شما می‌توانید با حجابتان بیش از اندازه خون‌ش‌هیدان برای اسلام خدمت کنید.»

شهید حجت‌الله غلامی

پاسدار شهید حجت‌الله غلامی کفته‌رودی فرزند اسکندر به سال ۱۳۴۴ ش در روستای کفته‌رود چشم به جهان گشود. وی دوره ابتدایی را در دبستان دولتی کفته‌رود به پایان رسانید و جزء شاگردان ممتاز شناخته شد و دوره راهنمایی را در مدرسه محمدعلی پیربازاری سپری کرد و به علت مشکلات مالی از ادامه تحصیل باز ماند و به کشاورزی پرداخت.

پس از پیروزی انقلاب به عنوان عضو بسیج نظامی و انجمن اسلامی کفته‌رود به فعالیت پرداخت و همزمان در رشت به مکانیکی مشغول شد و پس از مدتی به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و داوطلبانه عازم کردستان گردید. وی مدت ۳ ماه در کردستان فعالیت داشت تا جائیکه رشادت‌ها و جانبازی‌های وی را فرماندهان منطقه و دوستانش بی‌سابقه اعلام می‌کردند. سرانجام در تاریخ ۶۵/۷/۲۶ در عملیات والفجر ۴ به شهادت رسید.

شهید حجت‌الله غلامی از ویژگی‌های اخلاقی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. عشق او به اسلام و انقلاب و ولایت فقیه سرتاسر وجودش را پوشانده بود. جوانی اهل مطالعه بود و اکثر اوقات خود را صرف جنگ می‌کرد و از نظر عقیدتی خود را مجهز می‌نمود. ورزش‌های رزمی را دنبال می‌کرد تا در مراحل نظامی موفق باشد. تمام آرزویش برقراری جمهوری عدل اسلامی در تمام جهان بود بواسطه اخلاق اسلامی خود محبوب مردم بود و مسجد را دوست می‌داشت و به شهادت عشق می‌ورزید. شهید

غلامی در قسمتی از وصیتنامه‌اش می‌نویسد: «ما که با خون‌وضو می‌گیریم حاضریم با خون خود غسل شهادت کنیم من دو روز بیشتر عمرم را در این دنیا مشاهده نمی‌کنم پس چرا از مرگ و از جنگ جز این که به سعادت تمام بشود بهراسم و فرارکنم. بار خدایا من بارها ترا شکر می‌کنم که به عنوان یک سرباز کوچک اسلام در راه تو و برای پیاده کردن احکام قرآن می‌جنگم. فقط و فقط از تو می‌خواهم که این طاعت و دعاها را از من قبول درگاه خود بگردانی. بار خدایا ترا شکر می‌کنم و سپاس می‌گذارم که رمز شهادت را به من آموختی تا در مواقع خطر و درگیری با دشمن نهراسم و عاشقانه به دریای خطر فرو روم و از معرکه سهمگین جنگ روی برنگردانم و تهدید و خطر دشمن مرا از تو منحرف نکند.

باید قبول داشته باشیم که باید امر الهی اجرا شود و من هم سوگند یاد کرده‌ام و از خداوند خواسته‌ام که مزدم را شهادتم را در این کردستان عزیز بگیرم، ان شاء الله به خاک پاک کردستان و کوه‌های بلندش و دره‌های عمیقش قسم یاد می‌کنم که هر وقت لازم دانسته شد در عملیاتها شرکت کنم و تک تک کوه‌های کردستان عزیز را زیر پا بگذارم تا خداوند گناهانم را ببخشد تا دین خود را نسبت به شهیدان ادا کرده باشم»

شهید محمدعلی فرحبخش

سرباز شهید محمدعلی فرحبخش فرزند گدا علی به سال؟ شمسی در روستای گالش‌خیل پا به عرصه وجود نهاد. تا چهارم ابتدایی در دبستان دولتی زادگاهش تحصیل کرد و به واسطه مشکلات مالی خانواده از تحصیل باز ماند و به کشاورزی روی آورد. از دوره نوجوانی نقاشی ماشین را به عنوان حرفه خود برگزید و مدت هفت سال در هشتپر طوالتش به کار مشغول بود و در این زمان ازدواج کرد و ثمره ازدواج دختری به نام فریبا است که در حال تحصیل است. وی در آستانه پیروزی انقلاب به صفوف انقلابیون پیوست و در اکثر راهپیمایی‌ها شرکت داشت. در مسجد شهید رجایی و مسجد امام زمان (عج) هشتپر با دیگر برادران برای به ثمر رسیدن انقلاب بسیار کوشید.

او در آذر ۷۴ برای انجام خدمت مقدس سربازی به جبهه اعزام گردید و سرانجام در دوم خرداد سال ۶۵ در منطقه عملیاتی مهران به شهادت رسید و پیکر پاکش را در گلستان شهدای گالش‌خیل به خاک سپردند.

شهید فرحبخش از نظر اخلاقی شخصی خوش‌اخلاق و خوش‌رفتار بود و صفا و صمیمیت خاصی داشت و از وی به عنوان جامع صفات نیکو یاد می‌شود.

شهید مهدی قاسمی

سرباز شهید مهدی قاسمی فرزند عزیز به سال ۱۳۴۴ در روستای گالش‌خیل دیده به جهان گشود. پس از اتمام دوره ابتدایی در دبستان زادگاهش، به امر کشاورزی مشغول شد. وی پس از فرا رسیدن زمان خدمتش اواخر در سال ۶۳ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و پس از پایان مراحل آموزشی اعزام جبهه شد و در عملیات محرم سال ۶۴ در یک محاصره ۲۴ ساعته توانست به اتفاق یاران و همسنگرانش دشمن را به عقب براند. یک سال از خدمت سربازی او سپری شده بود که با شرکت در

عملیات والفجر ۸ در جبهه فاو جزیره مجنون در بیست و دوم اسفند سال ۶۴ شربت شهادت نوشید و پیکر پاکش را در گلستان شهدای مسجدگالش خیل به خاک سپردند.

شهید قاسمی بواسطه اخلاق پسندیده و رفتار خویش مورد علاقه و احترام اهالی دواستان بود و شهادتش آنچنان در دیگران تاثیر گذاشت که پس از شهادت او اکثر دوستانش عازم جبهه شدند.

او قبل از شرکت در عملیات به دوستان خود سفارش کرده بود که کارت و وصیتنامه‌اش را در جیب سمت راستش می‌گذارد. اما زمانی که پیکر پاک او را آورده بودند لباس برتن نداشت. شهید قاسمی می‌گفت: اگر شهید شدم برای تسلی خانواده‌ام و روحیه دادن به مادرم بیشتر به منزل ما رفته و بعد از شهادتم به مادرم بگویند که بنده يك امانتي بودم از طرف خالق يكتا که به شما داده بود. شهید قاسمی همیشه جمله‌اي بر زبان داشت و آن این بود که می‌گفت: «خدایا از لحظه‌لحظه‌هاي عمر ما بکاه و به عمر امام خمینی کبیر بیفزا و سایه او را بر سر ملت مامستادار.»

شهید یوسف قربانی

شهید یوسف قربانی کفترودی فرزند محمدتقی به سال ۱۳۳۷ ش در روستای کفته‌رود دیده به جهان گشود. دوران کودکی را با مشقت بسیار پشت سر نهاد و به علت عدم وجود امکانات مادی فقط توانست تحصیلات دوره ابتدایی را به پایان برساند. پس از ترك تحصیل به حرفه دواگری (نقاشی ماشین) روی آورد و در رشت مشغول بکار شد و پس از مدتی به اتفاق پسرخاله‌اش شهید عطاءالله غلامی برای کار عازم تهران شد و در آنجا با حرکت‌های انقلابی آشنا گردید و هم‌صدا با دیگر انقلابیون به صفوف تظاهرکنندگان پیوست. بعد از پیروزی انقلاب به زادگاهش مراجعت نمود و به بنیان‌گذاری انجمن اسلامی و پایگاه مقاومت اقدام کرد و پس از مدتی در بسیج اقتصادی شهرستان رشت مشغول به کار شد و به سعی و همت او شرکت تعاونی روستای کفته‌رود تأسیس گردید. در همین زمان ازدواج کرد و حاصل ازدواج دختری به نام سمانه است، سرانجام وی در يك ماموریت ۳۵ روزه به همراه جهادگران استان گیلان عازم جبهه شد و در هیجدهم آذر ماه سال ۶۱ در عملیات یازین العابدین (ع) در غرب کشور به شهادت رسید.

شهید قربانی به راستی با اخلاق پسندیده و رفتار سنجیده‌اش در دل مردم جای داشت؛ او به همه احترام می‌گذاشت و با اخلاق اسلامی نظرها را به خود معطوف می‌کرد. در مشکلات مانند کوه استوار و پابرجا بود. از شهادت دوستان بی‌نهایت متأثر می‌گشت و هر چند دنیا را همانند قفسی می‌شمرد که میله‌های این قفس تاریخ را بلاها و مصیبت‌ها تشکیل داده‌اند. چشمانش همیشه در مجالس شهداء بویژه در مجلس اباعبدالله‌الحسین (ع) گریان بود.

شهید قربانی در قسمتی از وصیت نامه‌اش می‌نویسد: «امروز کشورمان امام زمانی شده و مردم فداکار تمام جبهه‌ها را پر کرده‌اند و امام آن اسطوره مقاومت و تقوا و پرهیزگاری، دستور بسیج نمود و فرمودند که جبهه‌ها باید پر شود. برادران بشتابید به جبهه‌ها که این شیوه، شیوه مردانی چون علی صفرزاده‌ها و غلامی‌ها می‌باشد.

برادران عزیز و مردم قهرمان ایران، امروز تمام کفر در مقابل اسلام قرار گرفته و مسئله‌سرنوشت‌ساز است اگر خدای نکرده غفلتی بکنیم دیگر آنها برای ما هیچ چیز نمی‌گذارند. برادران

سعی کنید شبهای جمعه و شبهای دیگر مسجد را پر کنید. برادران انجمن اسلامی شهیدو هاج، سعی کنید اخلاقتان و رفتارتان و حرفزدن‌تان برای خدا باشد نکند خدا نکرده پیروی از هواهای نفسانی کنید و با مردم برخورد خوب نداشته باشید. آیا غیر از این است که روزی از این دنیا به دنیای دیگر سفر (خواهید کرد؟) پس چه بهتر راهی را انتخاب کنیم که صدها هزار شهید انتخاب کردند. پدر و مادر صابر باشید که خدا صابری را دوست دارد. خواهرانم راهزینب را پیشه خود گیرید که از بهترین شیوه‌ها می‌باشد.»

شهید غفور قربانی نژاد

پاسدار و جهادگر شهید غفور قربانی نژاد فرزند احمد به سال ۱۳۳۹ در روستای شمسه بیجار دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را در پیربازار مقطع راهنمایی را در رشت سپری کرد. سپس در یک کارگاه مکانیکی مشغول به کار شد و در جلسات مذهبی و عقیدتی شرکت داشت و روحیه مذهبی خود را در حین کار حفظ و تقویت می نمود و همین روحیه باعث شده که از فعالیت های انقلابی وی در سال ۵۷ در خیابان های رشت خاطرات به یادماندنی باقی بماند.

پس از پیروزی انقلاب دوره سربازی را گذراند و به عضویت جهادسازندگی استان گیلان درآمد و در آنجا علاوه بر کار تخصصی خود در زمینه فرهنگی و عقیدتی نیز فعالیت می کرد. در سال ۶۱ با یک خانواده مذهبی ازدواج نمود و ثمره این ازدواج دختری به نام «رفیه» می باشد که در مقطع دبیرستان تحصیل می کند.

شهید قربانی نژاد سه مرحله به جبهه های نبرد حق علیه باطل عزیمت کرد و با کوله باری از تجربه پس از تشکیل بسیج پیربازار در سال ۶۱ در آن عضویت یافت و مسؤولیت پایگاه مقاومت شهید خانوالی پیربازار را به عهده گرفت و سرانجام در چهارم مهر ماه ۶۲ در هنگام آموزش رزم شبانه در پیربازار به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

شهید قربانی نژاد از نظر اخلاقی در خانواده بی نظیر بود. دارای رفتاری عالی و گفتاری سنجیده بود. به پدر و مادر و دیگران محبت می کرد به نماز و مسجد و دعا و نیایش بسیار علاقه مند بود به شهادت عشق می ورزید در روزهای آخر زندگی بر اثر خوابی که دیده بود مشتاقانه منتظر شهادت بود.

شهید قربانی نژاد سه وصیت نامه دارد که در وصیت نامه ای که در مورخه ۶۱/۱/۵ نوشته است می خوانیم: «برای من گریه نکنید و هر وقت مرا به یاد آوردید به یاد مظلومیت امام حسین (ع) و اهل بیتش بیافزید و برای او و یارانش گریه کنید که آن طور به شهادت رسیدند و با شهادتشان چگونه زندگی کردن را به ما آموختند.»

وی در وصیت نامه ای دیگر می نویسد: «از تفرقه دوری کنید و همه در یک خط که آن خط امام و ولایت فقیه (است باشید)؛ جنگ را که اساسی ترین مسئله است فراموش نکنید. هر جا که هستید ب فکر رسیدگی به مردم ضعیف و بیچاره باشید. همیشه در صحنه حضور داشته باشید و کاری نکنید که خدای نکرده مردم از شما دل سرد بشوند و همیشه خودتان را خدمتگزار مردم بدانید. با آن عده افرادی که رفتارشان با رفتار شما فرق می کند با ملامت رفتار کنید و با اخلاق اسلامی آنها را به حقایق اسلامی آشنا کنید.»

شهید قربانعلی قنبرزاده

پاسدار شهید قربانعلی قنبرزاده فرزند محرمعلی در دوم دی ماه سال ۱۳۲۵ در روستای راسته کنار پا به عرصه وجود نهاد به علت مشکلات مالی خانواده از کودکی به مدرسه نرفت و از دوره نوجوانی به کفاشی روی آورد و بعد از مدتی به تهران رفت و در آنجا مشغول به کار شد در سال ۴۵ به خدمت سربازی اعزام گردید و بعد از پایان دوره آموزشی معاف شد. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی به

پاریس رفت و پس از يك سال به به ایتالیا سفر کرد و پس از چندی کشور آلمان را برگزید و به آنجا رفته و اقامت گزید و در این کشورها نیز از راهکفاشی که در آن استادکار بود معیشت می‌کرد.

وي در پاییز ۶۵ به زادگاهش برگشت و در آذر ماه همان سال از طریق سپاه پاسداران به جبهه اعزام گردید و سرانجام در نوزدهم دي ماه سال ۶۵ در منطقه شلمچه در عملیات کربلای ۵ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای مسجد جامع پیربازار به خاک سپردند.

شهید قنبرزاده با وجودی که در کودکی از مدرسه محروم شده بود در جوانی با شرکت در کلاس اکابر و تلاش خود خواندن و نوشتن را یاد گرفته بود. او با اینکه سالها در کشورهای اروپایی زندگی کرده بود اصالت خود را حفظ کرده و اخلاق اسلامی و شوق او برای شرکت در جبهه قابل توجه بود. قسمت اعظمی از درآمدش را صرف کمک به جبهه می‌کرد. گذشت و ایثار و کمک به نیازمندان توجه به زندگی مستمندان، دلسوزی و تحرك فراوان و شوخ و خندان بودن از جمله ویژگی‌های اخلاقی او به‌شمار می‌آمد و او به شهادت عشق می‌ورزید. از شهید قنبرزاده وصیت‌نامه مکتوبی در دست نیست اما با صدای خود سخنانی را به عنوان وصیت‌نامه ضبط کرده است که قسمتی از آن چنین است: «از امام عزیز جگر گوشه زهر(س) پشتمانی کنید. امام عزیز ما را تنها نگذارید، این جمهوری اسلامی را حفظ نمایند. سعی نکنید شعاری که می‌دهید علیه آن عمل کنید؛ امام را تنها نگذارید که اهل کوفه باشید.»

شهید حسین قنبری

بسیجی شهید حسین قنبری فرزند حبیب‌الله یگانه پسر خانواده به سال ۱۳۴۸ در روستای فخب به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در دبستان پیلهداربن و مقطع راهنمایی را در مدرسه رزمندگان خیابان لاکانی رشت به پایان رساند و به علت علاقه به شرکت در جبهه ترك تحصیل کرد. وي عضو پایگاه مقاومت فخب بود و به ورزش علاقه داشت و خود در رشته کونفو فعالیت می‌کرد.

او در سال ۶۵ داوطلبانه به جبهه رفت و مجدداً در آذرماه سال ۶۶ از طرف بسیج به جبهه اعزام گردید و سرانجام در منطقه ماوت در بیست و پنجم بهمن سال ۶۶ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر مطهرش را در گلستان شهدای پیلهداربن به خاک سپردند.

شهید قنبری از نظر اخلاقی بسیار خوش اخلاق بود و صداقت و صمیمیت خاصی داشت و همیشه شاد و خندان بود و به پدر و مادر کمک می‌کرد و به جبهه علاقه‌مند بود و به شهادت عشق می‌ورزید.

شهید بهمن کاسپور

سرباز شهید بهمن کاسپور فرزند محمد به سال ۱۳۴۵ شمسی در روستای کفته رود دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را در دبستان دولتی کفته رود به پایان رساند و برای ادامه تحصیل به مدرسه محمدعلی پیربازاری رفت اما به علت شرکت در فعالیت‌های انقلابی از درس و تحصیل دور شد و از ادامه تحصیل باز ماند و به امر کشاورزی روی آورد.

او در انجمن اسلامی کفته رود فعالیت می‌کرد و ورزش رزمی تکواندو را با جدیت دنبال می‌نمود. در اسفند سال ۶۴ برای انجام خدمت مقدس سربازی پس از انجام مراحل دوره آموزشی از طریق

ارتش به جبهه اعزام گردید و سرانجام در بیست و هفتم اسفند سال ۱۳۶۵ در زبیدات به شهادت رسید و پیکر پاکش را در گلستان شهدای کفته رود به خاک سپردند.

وی در خانواده اش از نظر اخلاقی همانند نداشت. بسیار فروتن بود و سکوت و آرامش خاص داشت و بسیار صبور بود و در جواب دیگران بسیار دقیق و وقت شناس بود و در مورد حرفهای دیگران تحمل بسیار داشت. گاه به شدت عصبانی می شد اما خودش را کنترل می کرد. مجالس و عظ و سخنرانی بویژه روضه سیدالشهداء را دوست داشت و به مسجد علاقه مند بود.

وی ذوق شعر داشت و متون پراکنده ای به عنوان شعر از او دیده شده است که گذشته از همه اشکالات موجود در آن بیاتگر ذوق لطیف و سرشار از سادگی و صمیمیت او می باشد. وی صدای خوشی داشت و مرتبه می خواند و مداحی می کرد.

شهید نعمت الله کشاورزی

پاسدار شهید نعمت الله کشاورزی فرزند فرج الله به سال ۱۳۳۹ در روستای شمسه بیجار دیده به جهان گشود. پس از پایان دوره ابتدایی به حرفه میکاتیکی روی آورد و پس از مدتی در این حرفه استاد کار شد. به عنوان عضو در انجمن اسلامی و پایگاه نظامی پیربازار فعالیت داشت و در سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست. او در سال ۱۳۶۲ با یکی از خویشاوندانش ازدواج کرد و حاصل این ازدواج پسری به نام «سجاد» است که اکنون در مقطع متوسطه درس می خواند.

در اول شهریور ۶۲ برای دومین بار به جبهه اعزام گردید و سرانجام در عملیات والفجر ۴ در مریوان سیام مهرماه سال ۶۲ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر مطهرش را در گلستان شهدای پیربازار به خاک سپردند.

شهید کشاورزی از نظر اخلاقی مهربان، صبور و اهل گذشت بود. به دیگران کمک می کرد و خودنمایی و ریا را دوست نداشت و بواسطه اخلاق اسلامی مورد توجه و احترام اهالی بود. شهید کشاورزی در قسمتی از وصیتنامه اش می نویسد: «خدای من تو شاهد باش که من برای رضای تو بفرمان (امام) برای احیای دین تو و تداوم انقلاب تو به جبهه می روم، نه برای انتقام (و نه برای) نام یا مقام. خدایا تو شاهد باش که چیزی عزیزتر از جاتم ندارم تا فدای (راه امام) سازم اگر شهید شدم بر تابوتم عکس امام را بزنی و در کنار آن عکس کوچک مرا تا مردم بدانند که این شهید پیرو ولایت فقیه بوده است. مادر و همسر عزیزم اگر می خواهی فردا شرمسار زینب (س) نباشی خود جامه رزم را بر تنم کن، بر قبرم گل نریزی آخر انصاف نیست که بر نعش حسین (ع) تیرها باشد و بر قبر من گل، دیدار شما در کربلا.»

شهید احمد کواکب

سرباز شهید احمد کواکب اصباح فرزند تیمور به سال ۱۳۴۷ در روستای شمسه بیجار (محله بهمن آباد) پا به عرصه وجود نهاد. دوره ابتدایی را در مدرسه اسلام پیربازار و مقطع راهنمایی را در مدرسه محمد علی پیربازاری سپری کرد و به علت عدم علاقه ترک تحصیل کرد. به عنوان عضو در ستاد بسیج پیربازار فعالیت می کرد و ورزش را دوست داشت و خود عضو تیم فوتبال سهیل پیربازار بود و در برگزاری مسابقات ورزشی بسیار کوشا بود.

وي در مهر ۶۶ براي انجام خدمت مقدس سربازي به جبهه اعزام گرديد و پس از ۶ ماه خدمت در تانکستان در چهارم فروردین ۶۷ به درجه شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهداي ابوجاق پيربازار به خاک سپردند.

شهيد کواکب خوش رفتار و شوخ و خندان بود و با ديگران با خوشرويي برخورد مي کرد به مادر در کارهاي منزل کمک مي کرد و پدرش را در کشاورزي ياري مي داد و به ورزش بويژه فوتبال علاقه مند بود. در آخرين دیدارش به مادر گفت: «مادر جان اگر از ما سه برادري که در جبهه هستيم يکي شهيد شد ناراحت نباش و با ياد آوري پدر و مادر شهيدان يوسفي صبر پيشه کن. (و بعد افزود) خدايا از تو شهادت مي خواهيم.»

شهيد محرمعلی گلچين

سرباز تکاور شهيد محرمعلی گلچين فرزند قنبر علي به سال ۱۳۴۰ در روستاي پيله داربن چشم به جهان گشود. دوره ابتدائي را در دبستان اسلام پيربازار به پايان رساند و مقطع راهنمايي را در مدرسه محمد علي پيربازاري سپري کرد. در سال اول دبیرستان به علت فعاليت هاي انقلابي درس را رها کرد و از آن پس به حرفه بنايي روي آورد و در آن استاد کار شد. وي به ورزش علاقه مند بود و خود در رشته تکواندو فعاليت مي کرد.

او در بهار سال ۶۴ به خدمت مقدس سربازي اعزام گرديد و سرانجام در منطقه عملياتي سومار در اول بهمن سال ۶۵ به درجه رفيع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهداي پيله داربن به خاک سپردند. شهيد گلچين شخصي مردمدار و مهربان بود و بواسطه اخلاق اسلامي خود مورد توجه و علاقه اهالي بود به خانواده همسايگان مي رسيد و قرآن را دوست داشت و هميشه با آيات روح بخش کلام الله مجيد مونس بود.

شهيد محمد محمدی

سرباز شهيد مفقود الاثر محمد محمدی فرزند حاج اميرخان به سال ۱۳۴۴ در راسه کنار پيربازار به دنيا آمد. دوره ابتدائي را در دبستان اسلام پيربازار به پايان رساند و به علت مشکلات مالي خانواده از تحصيل بازماند. و ميکانيکي را به عنوان حرفه خود برگزيد و در آن استاد کار شد.

وي در راهپيمايي هاي اوائل انقلاب و مراسم تشييع پیکر شهداء فعاليت و شرکت مي کرد و اهل ورزش بود. در خرداد سال ۶۵ به خدمت مقدس سربازي اعزام گرديد و جزء لشکر ۹۳ زرهی اهواز بود که در چهارم تير ۶۷ مفقود گرديد و گویا به اسارت دشمن در آمد و در اسارتگاه دشمن که محلش بر ما پوشيده است به درجه شهادت نائل آمد و پیکر پاکش در کشور عراق در نقطه اي نامعلوم غريبانه به خاک سپرده شد. اما فریاد او و ديگر همزمانش تا هميشه تاريخ سینه هاي متجاوزان و مستکبران را خواهد شکافت و پرده از جنایات آنها خواهد برداشت.

شهيد محمدی از نظر اخلاقي خوش برخورد و خوش رفتار و بخشنده و شوخ و خندان بود و به امور خانواده بسيار توجه داشت و به آنها محبت مي کرد.

از شهید محمدی وصیت‌نامه‌ای بجا نمانده است ولی برای اینکه با شیوه نامه‌نگاری رزمندگان هم آشنا شویم قسمتی از دو نامه او را در اینجا ذکر می‌کنیم.

«باری پدر و مادر عزیز اگر از راه لطف و مرحمت جویای احوال اینجانب فرزند حقیرتان را خواسته باشید الحمدلله سلامت می‌باشم و جای هیچ‌گونه ناراحتی در بین نیست بجز دوری دیدار شما که امیدوارم هرچه زودتر همدیگر را از نزدیک زیارت کنیم و دیدار هاتازه گردد. - ۶۶/۱۲/۱۲»

«پدرجان آن پول را که شما داده بودید بدستم نرسیده، یعنی وقتی که من به مرخصی آمده بودم و دوباره رفتم از بچه‌ها پرسیدم که برای من نامه یا پیغام نیامده حتی نامه سفارشی که پول توی آن بود نیامده. پدرجان شما هرچه زودتر بروید و پول را از بانک یا هر کجا که داده‌بودید بگیرید یادتان نرود، خوب دیگر عرضی نیست بجز دوری شما. - ۶۵/۹/۱۶»

شهید علیرضا مشفق یار محمدی

سرباز شهید علیرضا مشفق یار محمدی فرزند غلامحسین به سال ۱۳۳۸ در خیابان سعدی رشت دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را هنوز به پایان نرسانده بود که ترک تحصیل کرد و خیاطی را به عنوان حرفه خود برگزید. وی در سال ۱۳۵۹ ازدواج کرد و حاصل این ازدواج پسری به نام محمد رضا می‌باشد که اکنون در دوره متوسطه مشغول تحصیل است.

وی پس از ازدواج خیاطی را رها کرد و در بازار به کفش‌فروشی پرداخت و در تابستان سال ۶۵ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و سرانجام در منطقه میمک در پنجم مرداد سال ۶۶ به درجه شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای پیلهدار بن به خاک سپردند.

شهید مشفق یار محمدی با اخلاق اسلامی پسندیده خود مورد توجه مردم بود و به‌دیگران نیز کمک می‌کرد. از شهید وصیت‌نامه‌ای به جا نمانده است اما در آخرین دیدار با مادرش، گفت: «مادرم مرا حلال کن.» و خطاب به همسرش گفت: «پسرت را خوب نگهداری و تربیت کن که مرد خانه توست.»

شهید اسماعیل مصیبی

سرباز بسیجی شهید اسماعیل مصیبی فرزند صفرعلی به سال ۱۳۴۴ در روستای جورده پا به عرصه وجود نهاد. هنوز دوره ابتدایی را به پایان نرسانده بود که به علت عدم علاقه ترک تحصیل کرد و به حرفه بنایی روی آورد و همزمان در انجمن اسلامی پیلهدار بن فعالیت می‌کرد و در ساختن مسجدالنبی پیلهدار بن بسیار کوشید.

وی در سال ۶۳ برای انجام خدمت سربازی از طرف بسیج به جبهه اعزام گردید و سرانجام در سومار نفت شهر در بیست و دوم اردیبهشت سال ۶۵ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهداء پیلهدار بن به خاک سپردند.

شهید مصیبی بسیار مهربان بود و مردمداری، بخشش، کمک به نیازمندان از جمله بارزترین ویژگی‌های اخلاقی و بی‌شمار می‌آمد. او عاشق شهادت بود و می‌گفت: باید بروم شهید شوم. وصیت‌نامه‌ای از وی در دست نیست ولی در آخرین دیدار با مادرش گفت: «مادرم منتظرم مباش این

دفعه که می‌روم در راه اسلام و قرآن شهید خواهم شد.» وی قبل از اعزام به خدمت ازدواج کرده بود اما فرزندی از او به یادگار نمانده است.

شهید احمد مهدیان

استوار دوم تکاور شهید احمد مهدیان فرزند محمود در هشتم آبان سال ۱۳۳۵ شمسی در شهر رشت در خانواده‌ای پیربازاری، دیده به جهان گشود. وی پس از اتمام دوره راهنمایی تحصیلی به علت مشکلات مالی خانواده از ادامه تحصیل بازماند و در نیروی هوایی ارتش ثبت‌نام کرد و پس از گذراندن سه سال دوره آموزشی در شیراز، در شهرهای مختلف کشور به انجام وظیفه مشغول شد و پس از مدتی به رشت منتقل گردید. با شروع جنگ تحمیلی آمادگی خود را برای حضور در جبهه اعلام کرد و از طریق ارتش به خرمشهر و از آنجا به سوسنگرد و اهواز اعزام گردید و سرانجام در نهم آذر ماه، سال ۱۳۶۰ در جبهه بستان، این شهر خون و قیام‌شربت شهادت نوشید و پیکر پاکش را در مزار شهدای بقعه ابوجاق پیربازار به خاک سپردند.

شهید احمد مهدیان از آنجایی که یگانه فرزند خانواده بود در سن هفده سالگی در سال ۱۳۵۷ ش ازدواج نمود و ثمره این ازدواج پسری به نام «محمد» است.

شهید مهدیان از نظر خصوصیات اخلاقی در خانواده و فامیل خود نظیر نداشت، شوخ‌طبعی و خوش‌برخوردی، از جمله بارزترین ویژگی اخلاقی وی بود. با بستگان بگونه‌ای رفتار می‌نمود که همه را مجذوب خویش می‌ساخت و چون خود جزء یکی از خانواده‌های محروم و ضعیف جامعه بود همیشه نیاز دیگران بویژه مردم مستضعف را با جسم و روحش احساس می‌کرد و آنچه را که از نظر دور نگاه نمی‌داشت رفتار با سربازان و رزمندگان بود که با آنان رفتار شایسته و صادقانه‌ای داشت و همه را برادر خویش می‌پنداشت. از شهید مهدیان وصیت‌نامه‌ای در دست نیست اما آنچه را که شفاهاً به مادر و همسرش سفارش می‌کرد این است که همسرم: «اگر تنها و یگانه فرزندم (محمد) هرچه خواست برایش مهیا ساز تا دلش نشکند. زیرا در غیر این صورت من ناراحت خواهم شد.»

مادرم: «ماها باید برویم تا شماها بتوانید با آسایش و آرامش بیشتر زندگی نمائید، اگر ما با دشمن نجنگیم این بی‌دینان تا حیاط خانه‌مان نیز خواهند آمد.»

شهید غلامرضا میرزاده

سرباز شهید غلامرضا میرزاده فرزند نقی به سال ۱۳۴۸ شمسی در رشت به دنیا آمد. دوره دبستان را در دبستان کورش خیابان مجیدیه تهران به پایان رساند و دوره راهنمایی را در مدرسه رزمندگان گل‌سار سپری کرد و تا سال اول متوسطه در دبیرستان ولی‌عصر (عج) رشت ادامه تحصیل داد و به علت عدم علاقه ترک تحصیل کرد. وی به ورزش‌های رزمی علاقه‌مند بود و مدت سه سال در رشته کاراته فعالیت داشت.

او در تابستان ۶۶ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و پس از ۱۴ ماه خدمت در منطقه سرپل ذهاب در سوم مرداد سال ۶۷ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای پستک به خاک سپردند.

شهید میرزاده از نظر اخلاقی مهربان و صمیمی و صادق و آرام و دلسوز بود. مردم او را دوست داشتند و از وی به عنوان جامع صفات نیکو یاد می‌شود. از شهید میرزاده وصیت‌نامه‌ای در دست

نیست اما در آخرین دیدار خود با مادرش در هنگام خداحافظی گفت: «مادرم می‌دانم که به زودی شهید خواهم شد.»

شهید قاسمعلی ندائی

سرباز شهید قاسمعلی ندائی فرزند علی در سال ۱۳۳۵ شمسی در روستای مبارک‌آباد، چشم به جهان گشود. وی از کودکی علاقه زیادی به فراگیری قرآن و علوم دینی داشت و با سعی و کوشش فراوان به فراگیری آن پرداخت، تا کلاس پنجم ابتدایی درس خواند اما به دلیل ضعف بودن وضعیت مالی خانواده ترك تحصیل کرد و به امر کشاورزی پرداخت. در سال ۱۳۵۴ به خدمت سربازی رفت و در سال ۱۳۵۶ پس از اتمام دوره سربازی در یکی از کارخانه‌های رشت مشغول به کار شد و همزمان به اندازه خود در فعالیت‌های انقلاب شرکت کرد و به ثمر رسیدن آن کوشید در سال ۱۳۵۸ ازدواج نمود و ثمره ازدواج دو فرزند به نام‌های مریم و اعظم است.

او با آغاز جنگ تحمیلی با احضار منقضی خدمت سال ۵۶ به جبهه اعزام شد و در پنجم مهرماه سال ۱۳۶۰ ش در عملیات شکستن حصر آبادان به شرف شهادت نائل آمد و پیکر مطهرش را در گلستان شهدای قبرستان پيله‌ملا به خاک سپردند.

شهید ندائی مهربان‌ترین عضو خانواده بود و به همه احترام می‌گذاشت و در راه خدا از هیچ کوشش دریغ نمی‌کرد در رابطه با تربیت فرزندان خود بسیار کوشا بود و همیشه سفارش می‌کرد که بچه‌هایم را طوری تربیت کنید تا برای اسلام و جامعه مفید باشند. وی سربازی رادوست داشت و به لباس سربازی عشق می‌ورزید.

شهید ندائی در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش چنین می‌نویسد: «بنده برای برقراری حکومت عدل اسلامی جهت ادای فریضة شرعی و دفاع از کشور و ناموس و دین مقدس اسلام و برای سرنگونی رژیم بعث عراق به جبهه می‌روم تا دین خود را تا آنجا که در توان دارم به اسلام و به مردم و ظنم ادا نمایم»

در قسمتی دیگر می‌نویسد: «مادر عزیزم هر وقت به یاد من افتادی دخترم «مریم» را در آغوش بگیر و او را نوازش کن و فکر بکن که پسرت را در بغل گرفته‌ای. در رابطه با تربیت فرزندانم بسیار کوشا باشید و آنها را آن‌طور که رضایت خدا و اسلام است تربیت نمایید. خواهران عزیز شما رسالتی بزرگ که هم‌اکنون رسالت پیام شهید است بر دوش دارید زینب‌وارپایداری کنید. پدرجان هر کاری را که انجام می‌دهید نیت پاک داشته باشید. از خداوند می‌خواهم که اجرتان را در روز قیامت بدهد.»

شهیده معصومه نظری

شهیده معصومه نظری فرزند اسکندر به سال ۱۳۴۳ در محله بهمن‌آباد شمسه بیجار به دنیا آمد و تا سوم ابتدایی در پیربازار درس خواند و بر اثر مشکلات مالی خانواده ترك تحصیل کرد و در آغاز نوجوانی مادرش را از دست داد و در سن ۱۷ سالگی پدرش درگذشت و تحت سرپرستی عمه‌اش قرار گرفت. وی در دی‌ماه سال ۶۶ با (شهید) مهدی شاد ازدواج کرد و به منزل آنان در بیجار خاله رفت و پس از يك دوره کوتاه زندگی مشترك در حالی که در شب دوازدهم اسفند ۶۶ منزل مسکونی غلامحسین شاد

بر اثر بمباران هوایی مورد اصابت راکت قرار گرفت او نیز در کنار شوهرش مهدی شاد به درجه رفیع شهادت نائل آمد. و پیکر پاکش را در گلستان شهدای ابو جاق پیربازار به خاک سپردند. شهیده معصومه نظری بسیار خوش اخلاق و مهربان بود. به نماز و روزه توجه خاصی داشت و مسجد و روضه سیدالشهداء را دوست داشت و با خانواده و شوهرش بسیار مهربان بود.

شهید حسین نوروزی

گروه بان دوم شهید حسین نوروزی فرزند عیسی به سال ۱۳۳۹ در روستای فخب به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در دبستان دولتی فخب به پایان رساند و بعدها در ارتش ادامه تحصیل داد و دیپلم گرفت. وی در سال ۱۳۵۰ در نیروی زمینی ارتش ثبت نام کرد و پذیرفته شد و در پادگان نزاجای تهران آموزش دید و در همان شهر به انجام خدمت مشغول شد و در آستانه انقلاب اسلامی مدتی به زادگاهش برگشت و با برادرش احمد نوروزی که مسئول تظاهرات روستایی رشت بود همکاری کرد و با سروسامان گرفتن ارتش به تهران بازگشت.

او در پاییز ۵۹ با شروع جنگ داوطلبانه به جبهه اعزام گردید و سرانجام در منطقه عملیاتی سوسنگرد در روز عاشورای حسینی، بیست و هشتم آبان سال ۵۹ به درجه شهادت نائل آمد و پیکر مطهرش را در قبرستان مسجد صاحب زمان (عج) فخب به خاک سپردند.

شهید نوروزی از نظر اخلاقی بسیار زحمتکش و فعال و مهربان و خوش اخلاق و آرام و متدین بود و به مردم می رسید و مردمدار بود و مردم نیز به او علاقه داشتند و مراسم تشییع او جلوه ای از نفوذ معنوی در میان مردم بود.

شهید نوروزی وصیت نامه ندارد. قرآن آغشته به خونس که از جیب لباسش در هنگام شهادت بدست آمده به یادگار مانده است. فرماندهانش می گفتند که او پس از اصابت ترکش های خمپاره به بدنش در حالی که بسختی مجروح شده بود یک کیلومتر به سختی خود را در حال سینه خیز تا کنار جاده رساند و در آنجا به شهادت رسید. چنانکه قسمت سینه و شکم و دستش بر اثر این تلاش و تماس با سنگ و خار و خاشاک خونین شده بود.

شهید ابراهیم نوری

بسیجی شهید ابراهیم نوری فرزند محمد حسین به سال ۱۳۳۲ ش در روستای کفته رود به دنیا آمد. پس از پایان دوره ابتدایی ترک تحصیل کرد و مدتی به امر کشاورزی روی آورد و در سال ۱۳۵۰ به خدمت سربازی رفت اما معاف گردید. در سال ۵۵ وارد شرکت مسلح که طرح شبکه آبیاری منطقه را بر عهده داشت، شد و در آستانه انقلاب در حرکت های انقلابی شرکت می نمود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در انجمن و پایگاه نظامی کفته رود فعالیت می کرد و پس از شهادت شهید قربانی مسئول پایگاه و انجمن اسلامی کفته رود گردید.

وی از سال ۶۱ در شرکت زمزم رشت مشغول به کار شد و در ۱۹ آذر ۶۵ از طرف بسیج رشت به جبهه اعزام گردید و سرانجام در بیست و دوم دی ماه سال ۶۵ در منطقه شلمچه به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای کفته رود به خاک سپردند.

شهید نوری در سال ۱۳۵۳ ازدواج کرد و ثمره این ازدواج چهار دختر به نام‌های سکینه، معصومه، نرجس، و صغری می‌باشد که معصومه و نرجس و صغری در حال تحصیل در مقطع دبیرستان هستند.

از وی به عنوان جامع صفات نیک یاد می‌کنند، گذشت و مردمداری از جمله صفات بارز اخلاقی او به شمار می‌آید، برای رفع مشکل اهالی و نیازمندی آنان بسیار می‌کوشید و اختلافات خانوادگی را با صبر و حوصله و کلام متین خود حل می‌کرد. مسجد و نماز جماعت را دوست داشت و به شهادت علاقه‌مند بود.

شهید نوری در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «بدانید که من آگاهانه و با چشم باز به جبهه رفتم و می‌دانستم که در جبهه اسلام و کفر شیرینی پخش نمی‌شود بلکه توپ و فشنگ و گلوله پخش می‌شود، ولی هشت سال از انقلاب گذشت و دشمن خدانشناس دست‌بردار از دین ما نیست و وظیفه شرعی من بود که به جبهه می‌رفتم.

همکارانم: اسلام در خطر جدی است اسلام را تقویت کنید... همسر: چونکه کشور و اسلام در خطر بوده باید به جبهه می‌رفتم به یاری جدت می‌شتافتم... در خاتمه از مردم شهیدپرور گفته‌رود و حومه می‌خواهم اگر می‌خواهید برای من و یتیمی فرزندانم گریه کنید برای غریبی اسلام و غروبها برای خالی بودن مسجدها گریه کنید.»

شهید تقی نوعی

سرباز شهید تقی نوعی فرزند زینل به سال ۱۳۴۵ در روستای علویان پا به عرصه وجود نهاد و تا پنجم ابتدایی در دبستان دولتی گفته‌رود درس خواند و به علت مشکلات مالی و دوری راه ترک تحصیل کرد و به امر کشاورزی و دامداری پرداخت و ورزش را دوست داشت و عضو تیم والیبال علویان بود.

وی در اوایل سال ۶۶ برای انجام خدمت مقدس سربازی به جبهه اعزام گردید و پس از ۲ ماه خدمت در سال ۶۷ شامل قانون چهارماه اضافه گردید و در اواخر این دوره چهار ماهه بود که در پنجم خرداد سال ۶۵ در زبیدات بسختی مجروح شد و در بیمارستان مشهد به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در قبرستان بقعه مبارکه آقاسید صالح (ع) گفته‌رود به خاک سپردند. شهید نوعی آرامش و متانت خاصی داشت و بسیار فروتن و فعال و زحمتکش بود. به خانواده و دیگران کمک می‌کرد و به دامپروری بسیار علاقه داشت.

شهید مجید هادی پور

تکاور شهید گروهباندوم وظیفه مجید هادی پور صیقلانی فرزند علی اصغر در اول مهرماه سال ۴۷ در روستای کماکل به دنیا آمد و به علت وضعیت شغلی پدرش که نظامی بود به همراه خانواده به جلفای تبریز رفت و دوران کودکی و نوجوانی او در آن شهر گذشت و در مدارس همان شهر تحصیل کرد و موفق به کسب مدرک دیپلم گردیده و بی‌اهل ورزش بود و فوتبال را با جدیت دنبال می‌کرد و چندبار در مسابقات شهرستان جلفا جزء بازیکنان برتر مقام کسب کرد.

وي در آذرماه سال ۶۶ به خدمت مقدس سربازي اعزام گرديد و پس از ۹ ماه خدمت در دوم مرداد سال ۶۷ در منطقه عملياتي حاج عمران به درجه رفيع شهادت نائل آمد و بيكرمطهرش را در گلستان شهداي مسجدالنبی پيله داربن به خاک سپردند.

شهيد هادي پور از نظر اخلاقي بسيار مهربان و زحمتکش متين و آرام و هميشه متبسم بود و به پدر و مادر بسيار محبت مي کرد. در آخرين ديدار با عمويش گفت: من اين دفعه که مي روم شهيد خواهم شد مرا در گلستان شهداي مسجدالنبی پيله داربن کنار قبر شهيد محرمعلي گلچين دفن کنيد.

در دفتر خاطرات شهيد اين شعر نوشته شده بود که آن را بر مزارش حک کردند:
ببوسم دستت اين مادر که پروردي مرا آزاديابا بابا تماشا کن که فرزندت شده داماد
به حمله مي روم شادان ولي زخمی در بدن دارم بجاي رخت دامادي لباس خون بتن دارم

شهيد يوسف هادي زاده

سرباز بسيجي شهيد يوسف هادي زاده معروف به ابراهيم فرزند هادي به سال ۱۳۴۸ در روستاي شمسه بيچار به دنيا آمد و تا سوم راهنمائي در پيربازار درس خواند و به علت مشکلات مالي خانواده از تحصيل بازماند و از سال ۶۲ آهنگري ساختمان (در و پنجره سازي) را به عنوان حرفه خود برگزيد و در آن استاد کار شد و تا سال ۶۶ به اين امر مشغول بود و همزمان در انجمن اسلامي و ستاد پيربازار نيز فعاليت مي کرد.

وي در تابستان سال ۶۶ داوطلبانه براي انجام خدمت مقدس سربازي از طرف بسيج به جبهه اعزام گرديد و پس از ۵ ماه خدمت در نوزدهم آذرماه سال ۶۶ در منطقه عملياتي شلمچه به درجه شهادت نائل آمد و بيکر پاکش را در مسجد جامع پيربازار به خاک سپردند.

شهيد هادي زاده از نظر اخلاقي شوخ و خندان و خوش رفتار و فروتن بوده و ساده مي زيست و به همسايگان کمک مي کرد و به خانواده رسيدگي مي نمود. هيچ چيز براي خود نمي خريد و به جبهه و ديگران کمک مي کرد. به ماديات اهميت نمي داد و ماديات ارزشي براي او نداشت.

شهيد هادي زاده در قسمتي از وصيت نامه اش مي نويسد: «خدایا تو مي داني که فقط فقط براي رضاي تو به جبهه آمدم و چيزي نيست که مرا وادار به اين امر کند چرا که تو فعلاً مرا مختار کرده اي، من آزادانه اين راه را انتخاب کرده ام و راه حسين را برگزيده ام، چه که اين راه، راه سعادت و نيکبختي دنيا و آخرت است.

برادران من مواظب عملتان باشيد يك وقت کاري نکنيد که دل امام زمان (عج) را بدر آوريد. اميدوارم که خداوند مرگ مرا شهادت در راه خودش قرار بده.»

شهيد محمد يوسفی

پاسدار شهيد محمد يوسفی کفترودي معروف به بهرام فرزند غلامحسن در بهار سال ۱۳۴۷ ش در روستاي شمسه بيچار چشم به جهان گشود. دوره ابتدائي را در دبستان اسلام پيربازار به پايان رساند و تا سوم راهنمائي در مدرسه محمدعلي پيربازاري درس خواند و به علت فعاليت انقلابي و رفتن به جبهه ترك تحصيل کرد. پس از تشکيل بسيج مستضعفين به همراه عده اي ديگر از دوستان

خردسال به عضویت بخش نوجوانان بسیج رشت در آمد و هر هفته چندین بار با شوق و اشتیاق فراوان به بسیج رشت می‌رفت. وی اهل ورزش بود و چندبار در مسابقات ورزشی نوجوانان بسیج به مقام قهرمانی دست یافت و در اردوهای نظامی متعدد شرکت می‌کرد و خود از جمله نوجوانان مشتاق و پیشگام در ایجاد واحد بسیج پیربازار بوده است.

او در اواخر بهار سال ۶۳ در حالی که به پدرش در مغازه کمک و یاری می‌رساند تصمیم می‌گیرد که به جبهه برود و پس از دیدن یک دوره آموزش یک‌ماهه و قبل از اعزام به جبهه به زادگاهش برمی‌گردد. پدرش به سختی بیمار بود فامیل و آشنایان سعی کردند که او را بواسطه بیماری پدر از رفتن به جبهه پیشیمان کنند اما او که راهش را انتخاب کرده بود پس از اتمام مرخصی با برادران دیگر رهسپار جبهه کردستان گردید. چند روز در شهر سنندج اقامت‌گزید و پس از گرفتن سلاح و تجهیزات رهسپار قلعه سرزیر در محور سروآباد میوان شد و پس از یک ماه و اندی در بیست و دوم تیرماه ۶۳ روی مین رفته و به درجه شهادت نائل آمد و پیکر پاکش را در گلستان شهدای مسجد جامع پیربازار به خاک سپردند.

عظوفت و مهربانی او و مقاومت در مقابل ظلم و زور از جمله بارزترین ویژگی اخلاقی شهید محمد یوسفی به شمار می‌آید. او ساده می‌پوشید و قناعت‌پیشه بود و در کار مغازه به پدرکمک می‌کرد مراسم و عظ و سخنرانی و دعای کمیل و توسل و نماز جماعت را دوست داشت.

شهید محمد یوسفی در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «در مرحله اول مردن حق است چه بهتر مردنی که در راه خدا باشد شما بدانید که من آگاهانه در این راه قدم نهادم چرا که خون سرخ شهیدان از قابیل تا حسین(ع) و از حسین(ع) تا شهیدان کربلای جنوب و غرب ایران صدایم می‌زنند.»

شهید قدرت‌الله یوسفی

پاسدار شهید قدرت‌الله یوسفی کفترویدی فرزند غلامحسن معروف به بهزاد به سال ۱۳۳۹ شمسی در روستای شمسه بیجار پیربازار چشم به جهان گشود. دوره ابتدایی و راهنمایی را در پیربازار به پایان رساند و پس از چندی کمک به پدرش در امر کارهای مغازه، ماشینی‌تهیه نمود از راه رانندگی معیشت می‌کرد. وی عاشق جبهه بود و چندبار جبهه‌های جنوب را تجربه کرده بود. در پاییز ۶۴ پس از شرکت در چندین عملیات در کردستان، مأموریت او پایان یافت اما بار دیگر داوطلبانه با اصرار در عملیات بزرگ «قادر» شرکت کرد و در منطقه اشنویه در هفتم مرداد سال ۶۴ در حالی که در نبردی رویاروی مبارزه می‌کرد مورد اصابت تیرمستقیم دشمن قرار گرفت و پیکرش بر زمین افتاد. همزمانش می‌گویند: وی پس از یک مبارزه و دفاع بی‌باکانه هنگامی که بر روی زمین قرار گرفت سنگریزه‌ها را مشت کرده و به طرف دشمن پرتاب می‌کرد و با خلق حماسه‌ای از شجاعت و مردانگی به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر مطهرش را بعد از ۸ سال به زادگاهش منتقل و در میان اندوه فراوان همزمان و دوستانش در گلستان شهدا مسجد جامع پیربازار به خاک سپردند. شهید بهزاد یوسفی از نظر اخلاقی شخصی متدین بود و مسجد و دعای کمیل و روضه سیدالشهداء را بسیار دوست داشت. از وی به عنوان جامع صفات نیکو یاد می‌شود و قبل از عزیمت به جبهه به گونه‌ای رفتار می‌کرد که معلوم بود که از شهادتش خبر دارد. از وی که در سال ۶۲ ازدواج کرده بود دختری به نام فاطمه به یادگار مانده است که در دبیرستان مشغول تحصیل است.

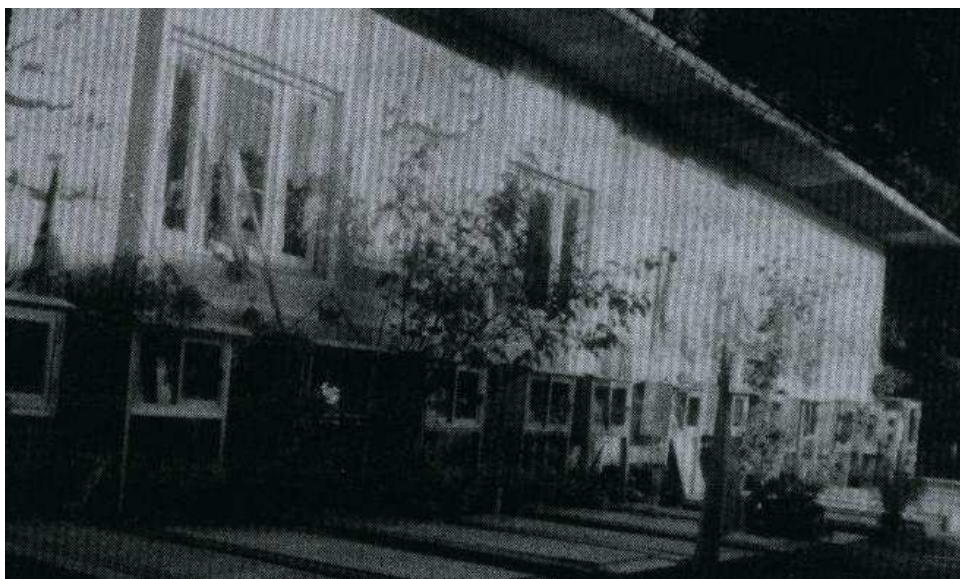
شهید بهزاد در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «همسرم از اینکه تو را تنهامی‌گذارم باید مرا ببخشی چون یک عشقی بالاتر از عشق تو و یک نیروی جذاب‌تر از نیروی محبت تو در دلم بود که همیشه مرا بسوی خودش دعوت می‌کند و آن عشق به لقاءالله بود. عشق دیدار با ائمه معصومین و بندگان صالح خدا، همسرم هر چند زندگی مشترک ما کوتاه بوده است. اما افتخار بزرگی به شما روی آورده است بدان اولاً همسر یک شهید هستید، همسر یک لیبیک‌گویی به ندای هَلْ مِنْ نَاصِرٍ یَنْصُرُنِی حسین زمان هستید و هم خواهر یک شهید (یدالله‌جور سرایی) بر خود بیال که افتخار بزرگی نصیب تو شده است.»

شهید محمود یوسفی

بسیجی شهید محمود یوسفی گفت‌وودی معروف به بشیر فرزند غلامحسن به سال ۱۳۴۹ شمسی در روستای شمس‌بیکار به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و تا سال دوم راهنمایی در مدرسه محمدعلی پیربازاری درس خواند و به علت علاقه به جبهه ترک تحصیل کرد و در سن ۱۴ سالگی رهسپار جبهه گردید و با توجه به اینکه دو برادرش به شهادت رسیده بودند فرماندهان گردانها برای شرکت در عملیات به وی اجازه نمی‌دادند. بشیر که با خدا پیمان بسته بود و نمی‌شد جلوی او را گرفت با التماس از فرماندهان خود در چند عملیات پی‌درپی شرکت کرد و هنوز چند روز از آمدنش از جبهه نگذشته بود که مجدداً همراه عده‌ای دیگر از برادران و همزمانش از طرف بسیج پیربازار عازم جبهه‌ها گردید و سرانجام در عملیات بزرگ و حماسه‌آفرین کربلای ۵ در بیست و دوم دی ماه سال ۶۵ در منطقه شلمچه به آرزوی خود یعنی شهادت دست یافت و پیکر پاکش را در گلستان شهدای مسجد جامع پیربازار به خاک سپردند.

شهید بشیر از نظر اخلاقی بسیار خوب بود، به امر به معروف و نهی از منکر توجه داشت همیشه شوخ و خندان بود و سعی می‌کرد کار دیگران را اصلاح کند. روضه سیدالشهدا را دوست داشت و به شهادت عشق می‌ورزید.

شهید بشیر یوسفی در بخشی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: «ما باید بدانیم که گل‌های ما برای چه پرپر می‌شوند و رزمندگان ما بخاطر چه جبهه‌ها را فراموش نمی‌کنند ما همه باید به حرفهای امام عزیز و گرانقدر لبیک بگوئیم و باید جبهه و پشت جبهه را فراموش نکنیم و از دین و وطن و ناموس و آب و خاک ما دفاع (کرده) و ایستادگی کنیم.»



نمایی از مزار شهدای مسجد جامع پیربازار

فصل سوم

آثار و یادگارهای شهداء

طبقه‌بندی آثار و یادگاریها

فرزندان شاهد و وصیت‌نامه‌های شهداء و مزار آنان از جمله ارزنده‌ترین یادگارهایی است که از شهدای گرانقدر ما بصورت عینی باقی مانده است. نمایه‌سازی وصیت‌نامه‌ها و جستجوی ارزش‌ها در کلام آنان باعث روشن شدن اهداف مقدس شهداء خواهد گردید که موجبات هدایت ما را فراهم خواهد کرد و بررسی آثار مکتوب مزار شهداء و نشانه‌ها و سمبل‌های آن ما را با قسمتی از ادبیات و هنر جبهه و جنگ آشنا می‌کند و کاری که می‌بایست در حوزه تاریخی و مردم‌شناسی قرن‌ها بعد صورت گیرد، اکنون انجام پذیرفته است.

امید است که با الگویی ارائه شده، بررسی وصیت‌نامه‌ها و مزارهای شهداء در کنار زندگی‌نامه شهداء دنبال گردد تا یادگاری ارزنده برای آیندگان گذاشته شود.

«ما را چه غم که بارگه ما کجا کنند چون سینه‌های مردم عارف مزار ماست»
«حافظ»

نمایه سازی وصیت نامه ها

شهادت :

- ۱ - شهادت تصادفی نیست بلکه لیاقت و سعادت‌یست بزرگ (شهید قدرت‌الله یوسفی)
- ۲ - انسان بعد از شهادت به مهمانی خدایش می‌رود. شهادت بسیار شیرین است. شهادت زیباست. (شهید سیدرضا حسینی)
- ۳ - انقلاب ما برای به ثمر رسیدن و تثبیت شدنش نیاز به خون دارد. (شهید حسین حسینی)
- ۴ - پروردگارا ترا سپاس می‌گویم که به من فرصت دادی که شهادت را تولد دیگر در جهت جاودانگی انسان بدانم. (شهید عطاءالله غلامی)
- ۵ - اسلام احتیاج به خون دارد تا آبیاری شود. (شهید هادی باقری)
- ۶ - ما راهی را می‌رویم که امام حسین (ع) و یارانش رفته‌اند. (شهید یدالله جورسرائی)
- ۷ - مردن حق است چه بهتر مردنی که در راه خدا باشد. (شهید محمد یوسفی)
- ۸ - من آزادانه راه حسین (ع) را برگزیده‌ام چرا که این راه، راه سعادت و نیک‌بختی دنیا و آخرت است. (شهید هادی زاده)
- ۹ - ما باید بدانیم که گل‌های ما برای چه پرپر می‌شوند و رزمندگان ما بخاطر چه جبهه‌ها رافراموش نمی‌کنند. (شهید محمود یوسفی)

شهادت‌تطلی

- ۱ - خدایا تو شاهد باش که چیزی عزیزتر از جانم ندارم تا فدای راه امام سازم. (شهید نعمت‌الله کشاورزی)
- ۲ - امیدوارم از خداوند بزرگ سبحان که شهادت را نصیب این بنده حقیر بگرداند تا رستگار شوم. (شهید احمد رزمجو)
- ۳ - بار خدایا ترا شکر می‌کنم و سپاس می‌گذارم که رمز شهادت را به من آموختی. (شهید حجت‌الله غلامی)
- ۴ - وظیفه شرعی من بود که به جبهه می‌رفتم. (شهید ابراهیم نوری)
- ۵ - شما بدانید که من آگاهانه در این راه قدم نهادم چرا که خون سرخ شهیدان، صدایم می‌زنند. (شهید محمد یوسفی)
- ۶ - امیدوارم که خداوند متعال مرا یکی از سربازان اسلام قبول بفرماید. چه سعادت‌ی از این بهتر که جان خودم را در راه اسلام فدا سازم. (شهید رضا حسین‌پور)
- ۷ - ای مردم من در راه خدا به جهاد برخاستم و افتخار می‌کنم که در راهش جان باختم. (شهید سیدرضا حسینی)
- ۸ - من راه خود را پیدا کردم و تا آخر آن راه را ادامه خواهم داد. (شهید بهمن حبیبی)
- ۹ - امیدوارم که خداوند مرگ مرا شهادت در راه خودش قرار بدهد.

(شهید ابراهیم هادی زاده)

مقاومت و دفاع:

- ۱ - به جبهه می‌روم تا به باطل ثابت کنم که در مقابل حق و حقیقت هیچ قدرتی ندارد. (شهید هادی رضائی)
- ۲ - رستگاری ما ملت مسلمان در حفظ انقلاب اسلامی و رهبر کبیرش می‌باشد. (شهید احمد رزمجو)
- ۳ - انقلاب خون بهای هزاران شهید است و از این انقلاب تا حد امکان پاسداری کنید. (شهید علی صفرزاده)
- ۴ - ما باید تا آخرین نفر و آخرین قطره خونی که در بدن داریم بجنگیم و دشمنان اسلام رانابود کنیم. (شهید محسن رنجبر)
- ۵ - اگر ما با دشمن نجنگیم این بی‌دینان تا حیاط خانه‌مان نیز خواهند آمد. (شهید احمد مهدیان)
- ۶ - اکنون خون جوشان و بناحق ریخته سالار شهیدان ما را بر آن می‌دارد تا سنگرها را پرکنیم. (شهید احمد بخشی)
- ۷ - از برادرانم می‌خواهم که سلاح افتاده مرا بلند کرده و ادامه‌دهندگان راه ما باشید. (شهید اسماعیل اندوهگین)
- ۸ - ما باید از دین وطن و ناموس و آب و خاک ما دفاع کرده و ایستادگی کنیم. (شهید محمود یوسفی)
- ۹ - اگر می‌خواهید (در دنیا و آخرت) سعادت‌مند شوید به یاری اسلام بشتابید. (شهید هادی باقری)
- ۱۰ - وظیفه خود می‌دانم که به جبهه رفته و از مملکتی که بسیار دوستش می‌دارم، دفاع نمایم. (شهید قنبر جوادی)

حجاب و زن:

- ۱ - خواهرانم! شما می‌توانید با حجابتان بیش از اندازه خون شهیدان برای اسلام خدمت کنید. (شهید عطاءالله غلامی)
- ۲ - خواهرانم راه زینب را پیش گیرید که از بهترین شیوه‌ها می‌باشد. (شهید یوسف قریانی)
- ۳ - خواهران عزیز شما رسالتی بزرگ که همانا رسانیدن پیام شهید است بر دوش دارید وزینب‌وار پایداری کنید. (شهید قاسمعلی ندائی)
- ۴ - خواهرم بیشتر از هر چیز استعمار از سیاهی چادر تو می‌ترسد تا سرخی خون من. (شهید محرمعلی پورقلی)
- ۵ - از خواهرانم می‌خواهم که زینب‌وار زندگی کنند. (شهید اسماعیل اندوهگین)

مبارزه فرهنگی:

۱ - سنگر مسجد و کتابخانه را حفظ نمائید و هیچ وقت آنها را خالی نگذارید.

(شهید اکبر اسداللهزاده)

۲ - برادر عزیزم توبه درس خواندن خود ادامه بده چون درس خواندن خود يك نوع مبارزه‌می‌باشد. (شهید سیدرضا حسینی)

۳ - دوستان (ما) با تربیت کردن نونهالان و جوانان آینده (می‌توانیم) زیربنای يك کشور مستقل و آزاد (رایسازیم). (شهید حجت ابراهیمی)

۴ - برادرانم مسجد را پر کنید که بهترین جوانهای خود را تقدیم انقلاب کردیم. (شهید بهمن حبیبی)

وظیفه سرباز:

۱ - مردمی که در پشت جبهه هستند از سرباز انتظار دارند که آبروی دین مبین اسلام و وطن و مردمش را حفظ نماید. (شهید حجت ابراهیمی)

۲ - وظیفه هر فرد مسلمان این است که از وطن و اسلام خویش دفاع و از جان و مال خود بگذرد تا بتواند به استقلال برسد. (شهید مجید خانوالی)

مردمداری و حسن سلوک:

۱ - نکند خدای نکرده پیروی از هواهای نفسانی کنید و با مردم برخورد خوب نداشته باشید. (شهید یوسف قربانی)

۲ - خواهش حقیر این است که با مردم خوب رفتار کنید و کاری نکنید که مردم از شما ناراحتی ببینند. (شهید داود داغستانی)

۳ - هر جا که هستید بفکر رسیدگی به مردم ضعیف و بیچاره باشید و کاری نکنید که خدای نکرده از شما دلسرد بشوند و همیشه خودتان را خدمتگزار مردم بدانید. (شهید غفور قربانی‌نژاد)

۴ - همیشه وحدت خودتان را حفظ کنید و با هم مهربان باشید. (شهید مصطفی علیپور)

اشاره به کربلا:

۱ - کارنامه قبولی خود را با امضاء خون در نزد سرور شهیدان حسین (ع) گرفته‌ام. (شهید هادی رضائی)

۲ - بر قبرم گل نریزید آخر انصاف نیست که بر نعش حسین (ع) تیرها باشد و بر قبر من گل. (شهید نعمت‌الله کشاورزی)

دنیا و زندگی:

۱ - این دنیا تنها ارزشش این است که انسان خود را بسازد. (شهید هادی خوش‌خلقت)

هشدار و سفارش:

- ۱ - به افرادی که دارند با نام اسلام ضربه به اسلام و انقلاب می‌زنند بگویند که مگر شما چقدر عمر دارید که این همه خیانت می‌کنید. (شهید هادی خوش‌خلقت)
- ۲ - تمام این سختی‌ها - امتحان الهی است و مواظب باشید که از این امتحان الهی پیروز و سرافراز بیرون بیایید. (شهید ابراهیم هادی‌زاده)

نام و یاد شهداء در جامعه

تعداد زیادی از کوچه‌ها و خیابان‌ها و مراکز آموزشی و تفریحی و مذهبی با نام شهداء مزین است که نام و یاد شهداء را در راستای ترویج فرهنگ شهادت زنده نگه می‌دارد که در منطقه پیربازار عبارتند از:

آموزشگاه:

- ۱ - دبستان شهدای کفته‌رود
 - ۲ - دبستان شهدای اسلام پیربازار
 - ۳ - دبستان شهید حسن نوروزی فخب
 - ۴ - دبستان شهید خوش‌نشن سیاه اسطلاح
 - ۵ - دبستان شهید بارانی کیشستان
- اماکن ورزشی و فرهنگی:
- ۶ - زمین ورزش شهدای کفته‌رود
 - ۷ - مجتمع ورزشی شهدای تخت‌پل
 - ۸ - زمین ورزشی شهید قاسمی گالش‌خیل
 - ۹ - زمین ورزشی برادران یوسفی اسلام‌آباد
 - ۱۰ - کانون ورزشی بهلوان شهید رضا حسن‌پور مبارک‌آباد

پایگاه مقاومت و انجمن و مساجد:

- ۱۱ - انجمن اسلامی شهید نوری کفته‌رود
- ۱۲ - پایگاه مقاومت شهید یوسف قربانی کفته‌رود
- ۱۳ - پایگاه مقاومت شهید محرم‌علی پورقلی مبارک‌آباد
- ۱۴ - پایگاه مقاومت شهید اکبری طش
- ۱۵ - پایگاه مقاومت شهید خانوالی پیربازار
- ۱۶ - پایگاه مقاومت شهید میراسلام کماکلی‌پیله‌داربن
- ۱۷ - پایگاه مقاومت شهید هادی خوش‌خلقت سیاه اسطلاح
- ۱۸ - مسجد شهدای جامع پیربازار
- ۱۹ - مسجد شهید علی‌پور اسلام‌آباد
- ۲۰ - مسجد شهدای گالش‌خیل

کوچه‌ها و مغازه:

- ۲۱ - کوچه شهید داود داغستانی - گراکه
- ۲۲ - کوچه شهید برادران یوسفی شمسہ بیجار
- ۲۳ - کوچه شهید نعمت‌الله کشاورزی شمسہ بیجار
- ۲۴ - کوچه شهید یدالله جورسرائی شمسہ بیجار
- ۲۵ - کوچه شهید ہادی زاده - شمسہ بیجار
- ۲۶ - کوچه شهید تقی شعبانی - محمد آباد
- ۲۷ - کوچه شهید خوش‌خلقت - رشتیان
- ۲۸ - کوچه شهید محمد علی محمدی سیاه اسطلاخ
- ۲۹ - کوچه شهید جماعتی - سیاه اسطلاخ
- ۳۰ - کوچه شهید جمشید خوش‌نشین سیاه اسطلاخ
- ۳۱ - کوچه شهید خانی - فخب
- ۳۲ - جادہ شهید حسین نوروزی - فخب
- ۳۳ - کوچه شهیدان ابوالقاسم دهنقرہ خیابان سعدي
- ۳۴ - کوچه شهید مشفق یارمحمدی (خیابان سعدي)
- ۳۵ - سوپرمارکت فرہاد رضا زاده - سعدي
- ۳۶ - کوچه شهید ہادی ہماتی پستک
- ۳۷ - کوچه شهید حسین حسینی پستک
- ۳۸ - کوچه شهید غلامرضا میرزادہ پستک
- ۳۹ - کوچه شهید حسین پور مبارک آباد
- ۴۰ - کوچه و جادہ شهید علیپور اسلام آباد
- ۴۱ - جادہ شہدای طش
- ۴۲ - پل شهید خوش‌نشین سیاه اسطلاخ
- ۴۳ - حوزہ علمیہ شهید احمد شفعی مشہد، خیابان دانش شرقی

گلستان های شهدا

ردیف	گلستان شهداء	مزار شهداء	مزار یادبود	جمع کل
۱	بقعه آقا سید صالح (ع) گفته رود	۱	-	۳
۲	مسجد سجاد (ع) گفته رود	۷	۱	۷
۳	بقعه ابوجاق پربازار	۸	-	۸
۴	مسجد جامع شهدای پربازار	۲۳	۲	۲۸
۵	بقعه آقامیرعباسعلی مبارک آباد	۲	-	۲
۶	مسجد فاطمه (س) مبارک آباد	۳	-	۳
۷	مسجد شهید علیپور اسلام آباد	۱	-	۱
۸	مسجد شهدای گالشخیل	۲	-	۳
۹	مسجد ولیعصر (عج) طش	۴	-	۴
۱۰	مسجد مهدیه پستک	۳	-	۴
۱۱	مسجد النبی پیلهدارین	۵	-	۶
۱۲	مسجد صاحب الزمان (عج) فخب	۲	-	۲
۱۳	مسجد ولیعصر (عج) منگوده	۱	۱	۱
۱۴	گلستان شهدای پیله ملا	۷	-	۷
۱۵	گلستان شهدای تازه آباد رشت	۱۰	-	۱۲
۱۶	روستای جیلان کشته طارم علیای زنجان	۱	-	۱
۱۷	تویسرکان همدان	۱	-	۱
۱۸	شهدای بی مزار	۳	-	۳
جمع کل	۱۸ مکان و گلستان	۸۳ شهید	۴	۸۹

مزار شهداء و آثار مکتوب آن

الف: اشعار

■ مسجد سجاده (ع) کفته رود و بقعه آقا سید صالح (ع):

۱ - مبادا خویشتن را واگذاریم امام خویش را تنها گذاریم
ز خون هر شهیدی لاله‌ای زست مبادا روی لاله پا گذاریم

مزار: شهید بهمن کاسپور

۲ - ای مادر غمدیده نداری خبر از من

ازگردش ایام چه آمد بسر من

من تازه جوان بودم و اندر چمن حُسن

نشکفته فر. ریخت همه بال و پرمن

مزار: شهید ابراهیم‌راد

۳ - رفتی و آتش زدی بر جسم و جانم ای تقی

گشت تاریک از فراغت آشیانم ای تقی

چون بیاد ارم محبت‌های دیرین ترا

میروود از دل برون تاب و توانم ای تقی

مزار: شهید تقی نوعی

□ مسجد جامع شهدای پیربازار:

۱ - ببوسم دستت ای مادر که پروردی مرا آزاد

بیا بابا تماشا کن که فرزندانم شده داماد

به حجله می‌روم شادان ولی زخمی در بدن دارم

بجای رخت دامادی لباس خون به تن دارم

مزار: غلامحسین حسن‌زاده

۲- من آن سرباز جانباز رشید ملک ایرانم
که من در راه حق بر کف نهادم عاقبت جانم
تو ای مادر مکن شیون که من اکنون بسی شادم
نمرد زنده می باشم بود رنج تو در یادم

مزار: شهید مصطفی احمدی

۳- در حجله عشق بی کفن باید رفت دل سوخته پاره پاره تن باید رفت
مزارهای: شهید قربانعلی قنبرزاده - شهید قدرت الله یوسفی - شهید محمود یوسفی - شهید
اکبر اسداله زاده

۴- ایام بهار است و گل و لاله و نسرين
از خاک برآیند و تو در خاک چرایی
چون ابر بهاران بروم زار بگیریم
بر خاک تو چندان که تو از خاک برآیی

مزار: شهید احمد بخشی مبارکی

۵- که در این دشت مددکاری هست
گل اگر نیست ولی صفحه گلزاری هست
حالی تا شام زنید این همه آواز رحیل
آخر این قافله را قافله سالاری هست

مزار: شهید هادی رضانی

۶- دوست دارم شمع باشم در دل شبها بسوزم
روشنی بخشم به جمعی و خودم تنها بسوزم

مزار: شهید احمد شفیعی

■ مسجد و بقعه ابوجاق پیربازار:

۱ - ما زنده برآنیم که آرام نگیریم موجیم که آسودگی ما عدم ماست
مزار: شهید تقی شعبانی

۲ - چو باید سرانجام بر خاک رفت خوشا آنکه پاک آمد و پاک رفت
مزارهای: شهید غلامحسین شاد - شهیده معصومه نظری
۳ - خوش آمدی به مزارم نموده‌ای یادم

بخوان تو سوره الحمد تا کنی شادم
مزارهای: شهیده فاطمه شاد - شهید مهدی شاد - شهید احمد مهدیان

■ بقعه آقامیر عباسعلی و مسجد مبارک آباد

۱ - دامادی تو در دل سنگر شده بر پا عشق است بسر منزل مقصود رسیده
به تهنیت آمده از جمع رفیقان اشکی است که از دیده مادر چکیده
مزار: شهید کیومرث عموزاده

۲ - ما را چه غم که جایگه ما کجا کنند
در سینه‌های مردم عارف مزار ماست
مزار: شهید محسن رنجبر

■ کاش خیل:

۱ - من نمی‌گویم سمندر باش یا پروانه باش
گر بفکر سوختن افتاده‌ای مردانه باش
مزار: شهید مهدی قاسمی

۲ - شهید راه در حرم کبریا دارد

شهید حق ملاقات با خدا دارد

شهید جز حقیقت نمی‌کند فکری

شهید پیکر خود را به بوریا دارد

شهید خسرو و خوبان، علم بشریت است

شهید چهره زیبای با صفا دارد

مزار: شهید محمدعلی فرح‌بخش

■ مسجد ولی عصر (عج) طش:

۱ - من آن سرباز جانباز رشید ملک ایرانم

که من در راه حق برکف نهادم عاقبت جانم ...

مزارهای: شهید سید حسن جعفری - شهید اسماعیل اندوهگین - شهید محرمعلی

شیرمحمدی

■ مسجد مهدیه پستک:

۱ - ای مادر غمدیده نداری خبر از من

از گردش ایام چه آمد به سر من ...

مزار: شهید حسین حسینی

۲ - غلامرضای عزیزم شهید راه خدا

پدر شود بفدای تو ای گل همراه

گل همیشه بهارم نگشته‌ای داماد

که در عروسی تو گویمت مبارک باد

برفته‌ای تو به راه خدا و پیغمبر

الهی تو شوی محشور با علی اکبر

مزار: شهید غلامرضا میرزاده

۴- آشفته دلی خفته در این خلوت خاموش
آنجا بنویسید کسه او زاده غم بود

مزار: شهید مجید هادی پور

■ مسجد صاحب‌زمان (عج) فخر:

۱- بیوسم دستت ای مادر که پروردی مرا آزاد...

مزار: شهید حسین پور تقی

■ بیله ملا:

۱- آن کس که ترا شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

مزار: شهید قنبر جوادی

۲- مبادا خویشتن را واگذاریم ...

مزار: شهید حسین قنبری

۳- از عرش صدای ربنا می‌آید آواز خوش خدا خدا می‌آید

فریاد که باز کنید درهای بهشت مهمان خدا ز کربلا می‌آید

مزار: شهید مصطفی حسینی

۴- جان به قربان شهیدی که پس از کشته شدن...

مزارهای: شهید حسن خوشه‌چین - شهید جمشید رحیمی

۵- جان به قربان شهیدی که پس از کشته شدن...

مزار: شهید قاسمعلی ندائی یکی از عجیب‌ترین سنگ مزارها از نظر شعری می‌باشد زیرا ابیات زیادی را بطرز بسیار در هم ریخته‌ای بنا به علت نامعلومی بر روی سنگ حک کرده‌اند که البته دلیل آن را می‌توان در یک سینه داغدار مملو از عشق جستجو کرد.

■ تازه آباد رشت:

- ۱- جان به قربان شهیدی که پس از کشته شدن ...
مزار: شهید محسن روحی
- ۲- ببوسم دستت ای مادر که پروردی مرا آزاد
مزار: شهید ابوالقاسم ده‌نقره
- ۳- خوش آمدی به مزارم نموده‌ای یادم ...
مزار: شهید جمشید خوش‌نشین
- ۴- آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ...
- ۵- من آن سرباز جانناز رشید ملک ایرانم ...
مزار: شهید هادی خوش‌خلقت

ب: کلام بزرگان

- ۱- امیدوارم که اسم این شهداء با اسماء بدر و احد نوشته شود (امام خمینی «ره»)
مزار: شهید مصطفی‌علی‌پور
- ۲- درخشش خون شهید آفتاب را شرمنده می‌کند. (شهید بهشتی)
مزار: شهید عبدالله سجودی
- ۳- شما برحقید همانطور که سیدالشهداء بر حق بود. (امام خمینی «ره»)
مزار: شهید رضا حسین‌پور

۴ - شهدای عزیز ما نور انقلاب ما هستند. (امام خمینی «ره»)

مزارهای: شهید مصطفی علیپور - شهید محرمعلی پورقلی - شهید علی اصغر پورقلی - شهید محسن رنجبر - شهید رضا حسین پور - شهید عطاءالله غلامی - شهید علی صفرزاده - شهید یوسف قربانی - شهید علیرضا جماعتی - شهید ابوالقاسم ده نقره - شهید علی تنها منگودهی - شهید بهمن حبیبی - شهید جمشید خوش نشین - شهید حسین عوض علی زاده - شهید اسماعیل مصیبی - شهید علیرضا مشفق یارمحمدی - شهید احمد کواکب - شهید غلامحسن شاد - شهیده فاطمه شاد - شهیده معصومه نظری - شهید مهدی شاد - شهید غلامحسین حسن زاده - شهید مصطفی احمدی - شهید هادی رضانی.

۵ - شهداء ذخائر عالم بقاء هستند (امام خمینی «ره»)

مزارهای: شهید مصطفی احمدزاده - شهید اکبر اسدالله زاده - شهید قدرت الله یوسفی - شهید محمود یوسفی - شهید قربانعلی قنبرزاده.

۶ - شهداء شمع محفل بشریتند. (استاد مطهری)

مزارهای: شهید تقی نوعی - شهید بهمن کاسپور

۷ - شهید نظر می کند به وجه الله. (امام خمینی «ره»)

مزار: شهید ابراهیمی

۸ - شهید از همه افراد افضل تر است. (امام خمینی)

مزارها: شهیدی حجت الله غلامی - شهید محمد یوسفی - شهید نعمت الله کشاورزی - شهید محمد خانوالی - شهید احمد رزمجو - شهید یدالله جورسرائی - شهید اسماعیل اکبری - شهید غفور قربانی نژاد

۹ - شهید قلب تاریخ است. (دکتر شریعتی)

مزارها: شهید قاسمعلی ندائی - شهید اسماعیل اندوهگین - شهید تقی شعبانی -

شهید احمد مهدیان

۱۰ - ما راست قامتان جاودانه تاریخ خواهیم ماند (شهید بهشتی)

مزار: شهید علی صداقتی

۱۱ - ما شاگردان مکتب توحیدی از شهادت نمی هراسیم.

مزار: شهید هادی باقری

۱۲ - مکتبی که شهادت دارد اسارت ندارد. (امام خمینی «ره»)

مزارهای: شهید قنبر جوادی - شهید داود داغستانی

۱۳ - ملتی که شهادت را سعادت می داند پیروز است. (امام خمینی «ره»)

مزار: شهید فرهاد رضازاده پیلهدارینی

۱۴ - همه ما باید فدای اسلام شویم. (امام خمینی)

مزار: شهید اسماعیل اندوهگین

ج: جملات خیری و وصیت نامه

در مزار ۱۲ شهید پیربازاری جملاتی بصورت خیری با نثری ساده و روان با مضمونی تقریباً مشابه حک شده است و در مزار سه شهید نیز فرازی از وصیت نامه آنان آورده شده که قابل ذکر است.

■ جملات:

۱ - که در کار زار ایمان علیه کفر با صدام ملعون و اربابان او به لقاءالله پیوست.

مزارهای: شهید داود داغستانی - شهید محمد یوسفی - شهید نعمت الله

کشاورزی، شهید احمد رزمجو، شهید یدالله چورسرائی - شهید اسماعیل اکبری

- شهید قدرت الله یوسفی.

مزار: شهید جعفر لطیفی

۲- در کربلای سوسنگرد در جنگ حماسه‌آفرین دلیران شجاع و شهدای جاوید ایران با دشمنان بعثی عراق.

مزار: شهید حسین نوروزی

۴- که در کارزار ایمان علیه کفر به رهبری خمینی کبیر بدست ضدانقلابیون داخلی و اربابان آنها به لقاء حق پیوست.

مزار شهید: حجت‌الله غلامی - و مزار شهید قربانعلی قنبرزاده با اندکی تغییر.

■ وصیت‌نامه:

۱- اگر می‌خواهید برای من و یتیمان من گریه کنید برای غریبی اسلام‌گریه کنید و پشتیبان ولایت فقیه باشید.

مزار: شهید ابراهیم نوری

۲- امیدوارم که خداوند متعال مرا جز یکی از سربازان اسلام قبول بفرماید.

مزار: شهید رضا حسین پور

۳- مادرم هیچ وقت به دشمن اسلام و امام ضعف نشان نده و با دشمن خدا مهربان مباش با آنهایی که با اسلام و انقلاب خدمت می‌کنند مهربان و فقط پیرو امام باش.

مزار: شهید مصطفی علیپور

د: آیات و عبارات عربی

■ بسم رب الشهداء و الصدیقین.

مزارهای شهیدان: روحی - رضازاده - نوعی - نوری - راد - حسن‌زاده - قاسمی - اندوهگین - شیرمحمدی - حسینی - میرزاده - جهانی - قربانی - خانی - بخشی -

قنبری - جوادی - شاد - نوروزی - پور تقی - سجودی - صداقتی - خوش خلقت.

■ بسم رب الشهداء

مزارهای شهیدان: کاسپور - عموزاده - جعفری - حسینی - احمدی - هادی زاده -
ابراهیمی - هادی پور - حسینی - خوشه چین - رحیمی - حسینی - رنجبر.

■ القتل من رکوب - والفاجر دخول النار (امام حسین ع))

مزار: شهید احمد شفیعی

نشانه‌ها و سمبل‌های مزار شهداء

سمبل که در ادب فارسی نماد و مظهر و رمز نیز خوانده می‌شود، ذکر مشبّه‌به است و اراده مشبّه. اما با استعاره دو تفاوت دارد یکی آنکه مشبّه‌به در سمبل سریعاً به یک مشبّه خاص و مشخص دلالت ندارد بلکه دلالت آن بر چند مشبّه نزدیک به هم است؛ مانند زندان که در شعر عرفانی سمبل تن، دنیا، تعلقات مادی و امیال نفسانی است و دیگر اینکه استعاره قرینه سریع و روشن دارد اما سمبل قرینه سریعی ندارد و قرینه مبهم و معنوی است و درک آن مستلزم آشنایی با زمینه‌های فرهنگی بعث است. سمبل‌های قراردادی و عمومی بر یکی دو مشبّه سریع و روشن دلالت دارد مانند: کبوتر که سمبل صلح است و ترازو که سمبل عدالت است.

اگر چنانکه سمبلی از صورت مکتوب که در ادبیات رایج است صورت عینی به خود بگیرند به آن «نشانه» می‌گویند که معنی و مفهومی روشن و صریح دارد. همانند علائم رانندگی، آرم‌ها، زنار، ناقوس، تسبیح، ترازو، کبوتر، داس و اسلحه. در مزار شهداء نشانه‌های نمادین چندی از قبیل، آرم‌ها، لاله، کبوتر، کتاب، شمع و پروانه و قلب حک می‌شود که هر یک مفاهیم و معانی روشن و صریح خود

را دارد که در اینجا سعی بر آن است مختصراً به شرح مفاهیم نمادین و سمبلیک این نشانه‌ها بپردازیم.

■ آرم‌ها:

در فرهنگ معین از آرم به عنوان «نشانه‌های مشخص و معرف دولت، اداره، مؤسسه، کارخانه، و مانند آن» یاد شده است. در مزار شهداء معمولاً چهار آرم، جمهوری اسلامی ایران، آرام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، آرم جهاد سازندگی و آرم بنیاد شهید کاربرد دارد که هر یک مفهوم خاصی را در بردارند که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد.

■ لاله:

در فرهنگ معین در ذیل نام واژه لاله آمده است: «گیاهی است از تیره سوسنیها که دارای پیاز می‌باشد و برگهایش طویل است و ساقه گل‌دهنده از وسط برگها خارج می‌شود. در حدود ۵۰ گونه از این گیاه شناخته شده که در نواحی معتدل و کوهستانی کره زمین می‌رویند.

در ادب فارسی سرخی خون به لاله تشبیه می‌شود چنانکه در تاریخ یمینی آمده است: «عرصه روزگار از خون کشتگان لاله‌زار شد.»

در ادبیات انقلاب اسلامی نیز شاعران به فراوانی از لاله به عنوان رمز و سمبل شهید و شهداء و از لاله‌زار به عنوان گلستان شهداء و قربانگاه آنان یاد شده است.

چلچراغ رزم را روشن کنید دشت را از لاله‌ها گلشن کنید
(علیرضا برارش)

یک لاله از این خاک نروئید که تا حشر

بر سینه آفاق نیفکند شررها

(بهمن صالحی)

هزار شعله آتش دمیده از دل خاک

هزار شعله آتش هزار لاله پاک

کنار لاله نشینیم و قصه آغازیم

دوباره بر دل خونین خود شرر بزنیم

تا به خاک لاله بار کربلا دل بسته‌اید

زنده می‌ماند به ایثار شما اسلامتان

(میرهاشم میری)

نه همین سینه من سوخت که از مهر تو بود

داغ هر لاله که بر سینه هامون افتاد

(موسوی گرمارودی)

ابراز فراق لاله‌رویان سوگوار است

گلگون، چو روی لاله، روی روزگاران

(مرتضی نوربخش)

بشکفته چمن در چمن لاله به‌میهن

از تربت هر کشته خونین کفن ما

(مسجد وارسته کاشانی)

ز خون تو صد خرمن لاله روید

بدامان این خاک گل‌پرور من

(سیمین دخت وحیدی)

دوست دارم به شوق لاله شدن

پیکر پاره پاره باشم

(محمدکاظم یوسف‌پور)

جبهه سرتاسر زخون رنگ گل احمر گرفته

گویی از آلاله‌ها با دشت‌ودمن زیور گرفته

(غلامحسین یوسفی)

قسمت نشود روی مزارم بگذارند سنگی که گل لاله بر آن نقش نبسته
(علیرضا قزوه)

در مزار شهداء تعداد لاله‌ها معانی و مفاهیم خاصی دارد که آگاهانه و یا بطور
ناخودآگاه بکار رفته است که حاکی از تقدس و در برداشتن معانی و مفاهیم خاص
این اعداد در فرهنگ ایرانی اسلامی است که در بعضی موارد کاملاً روشن است و
در مواردی نیز می‌توانیم تعبیری برای آن در نظر بگیریم.

۱- دو لاله: نشان حق و باطل و دنیا و آخرت و درود.

۲- چهار لاله: نشان چهار کتاب آسمانی (تورات، زبور، انجیل، فرقان)

۳- ۵ لاله: نشان پنج تن آل عبا

۴- هفت لاله: نشان هفت آسمان، هفت سیاره، هفت خوان رستم که نشان بلندی
قدر شهید و درخشش خون و مقام شهید و کار مهم و خطیر آن است.

۵- هشت لاله: نشان هشت بهشت و نشان امام هشتم شیعیان که در ایران دفن
است.

۶- ۱۲ لاله: نشان دوازده امام علیهم‌السلام

۷- ۱۴ لاله: نشان چهارده معصوم علیهم‌السلام

۸- ۱۸ لاله: نشان عدد مقدس حی و تعداد حواریون و یاران حضرت عیسی (ع)

۹- سه لاله: نشان شعار ایرانیان قدیم (پندار نیک، گفتار نیک، رفتار نیک)

■ کبوتر:

کبوتر سمبل و رمز قاصد و آزادی است و کبوتر حرم سمبل رازداری و محرم
بودن است و در ادبیات عرفانی کبوتر و مرغ سمبل روح می‌باشد که آزادانه به همه
جا پرواز می‌کند و به بلندترین نقطه آسمان اوج می‌گیرد. مرغ روح در زندان و

قفس تن گرفتار است و انسانهایی که به کمال رسیده‌اند آرزو دارند که این قفس
خاکی را بشکنند و به عالم علوی پرواز کنند.

از آنجایی که در فرهنگ اسلامی شهادت عالی‌ترین درجه انسانی تعریف
شده است بنابراین نشانه کبوتر در مزار شهداء یادآور پرواز روح سبک آنان بسوی
عالم ملکوت و پیوستن آنان به لقاءالله است که یادشان پیام‌آور و یادآور آزادی
است و خود چون مرغی سبک بال از قفس تن و دنیا آزاد شدند و چون کبوتر
حرم، محرم حرم الهی هستند. در ادبیات انقلاب نیز از شهداء به عنوان کبوتر یاد
شده است:

کبوترها، کبوترها، به دلجویی از آن بالا

نگاهی زیر پاگاهی اسیران قفس‌ها را

(فاطمه راکعی)

کبوتران افق با ستاره همسفرند ورای وادی عرفان، زعالم دگرند

(مهین زورقی)

امروز بر بال کبوتران نور / چکامه خورشید / تفسیر می‌شود /

(محمد بقالان)

فصل امروز فصل آبی عشق با کبوتر سرود باید خواند

(عبدالرضا رضائی‌نیا)

به شوق کعبه مقصود، بال عشق گشودی

همه یقین شدی و راه بر فسانه گرفتی

(سپیده کاشانی)

■ کتاب زندگی:

نشانه کتاب بر قبور، مخصوص مزار شهداء نیست این نشان به مفهوم کتاب زندگی است که صفحه اول آن از روز تولد شروع شده و آخرین صفحه آن در روز وفات ختم می شود که معمولاً تاریخ ولادت و شهادت در زیر هم مرقوم می گردد.

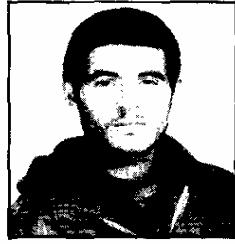
■ شمع و پروانه:

اگر شمع به تنهایی بیاید رمز سوختن و فنا شدن است به این معنی که شهید سوخته و به دیگران روشنی بخشیده و هدایت گر شده است و خود را فنا ساخت و به روشنایی آفتاب صبح پیوست با تجلی معبود واقعی، خود محو نابود گردید. اگر شمع و پروانه با هم بیاید شمع رمز معشوق و پروانه سمبل عاشق است و عاشق حقیقی آن است که خود را در راه معشوق فنا کند و آورده اند که جمعی از پروانه ها عده ای را تک تک برای دریافت حقیقت شمع در طلبش فرستادند و هر پروانه ای که رفت از دور به شمع نگاه کرد و به تصور خود چیزی دریافت و خبری آورد تا اینکه یکی از آنها رفت و دیگر برنگشت معلوم شد که او با دیدن شمع چنان عاشق شد که خود را به شمع زد و سوخت و محو شد، چنانکه گفته اند: آن را که خبر شد خبری باز نیامد.

ضمائم



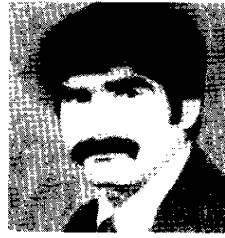
شهید مصطفی احمدی



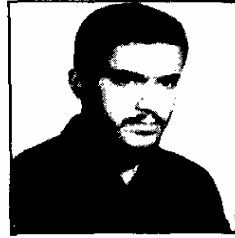
شهید اکبر اسدالهزاده



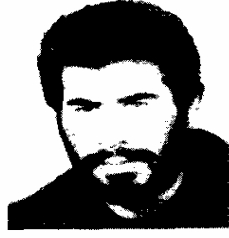
شهید حجت ابراهیمی



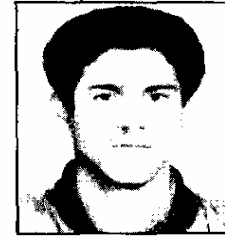
شهید رمضانعلی امیدواری



شهید اسماعیل اکبری



شهید مصطفی احمدزاده



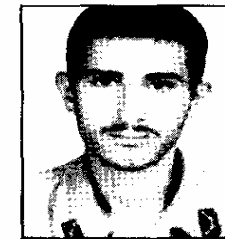
شهید احمد بخشی



شهید هادی باقری



شهید اسماعیل اندوهگین



شهید علی اصغر بورقلی



شهید محرمعلی بورقلی



شهید حسین پورتنی



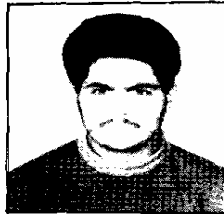
شهید علی‌رضا جماعتی



شهید سید حسن جعفری



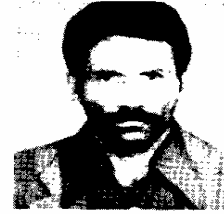
شهید علی تنها منگودهی



شهید هادی جهانی



شهید یدالله جورسرانی



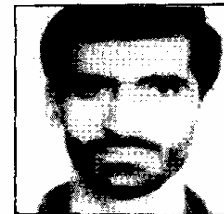
شهید قنبر جوادی



شهید غلامحسین حسن‌زاده



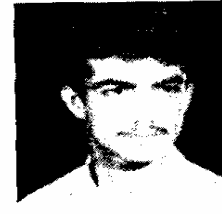
شهید بهمن حبیبی



شهید شاد مبارکی



شهید حسین حسینی



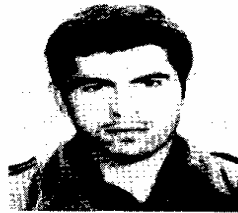
شهید سیدرضا حسینی طشی



شهید رضا حسین پور



شهید حسین خانی طشی



شهید مجید خانوالی



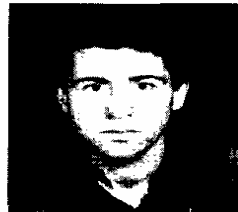
شهید مصطفی حسینی



شهید جمشید خوش نشین



شهید هادی خوش خلقت



شهید مسعود خوش خلقت



شهید سید مصطفی دانا



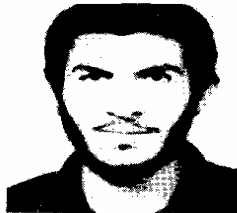
شهید داود داغستانی



شهید حسن خوشه چین



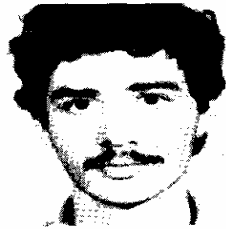
شهید ابراهیم راد



شهید ابوالقاسم ده نقره



شهید ناصر دروگر



شهید فرهاد رضازاده



شهید احمد رزمجو



شهید جمشید رحیمی



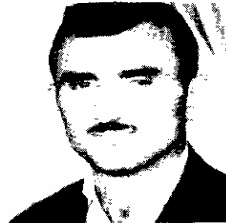
شهید محسن رنجبر



شهید هادی رضائی



شهید حسن رضائی



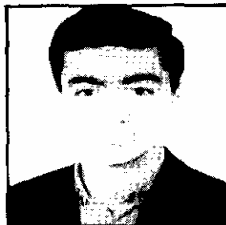
شهید غلامحسین شاد



شهید عبدالله سجودی



شهید محسن روحی



شهید احمد شفیعی



شهید مهدی شاد



شهیده فاطمه شاد



شهید محرمعلی شیرمحمدی



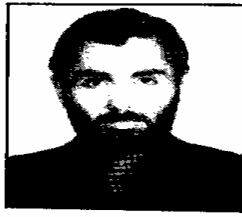
شهید عزت‌اله شمس‌الهی



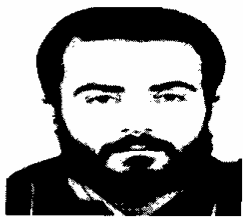
شهید تقی شعبانی



شهید مصطفی علیپور



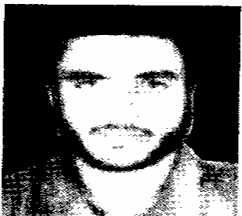
شهید علی صفرزاده



شهید علی صداقتی



شهید حسین عوض‌علی‌زاده



شهید کیومرث عموزاده



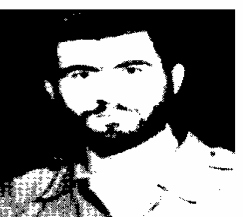
شهید محمد علیمحمدی



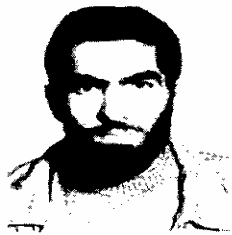
شهید محمدعلی فرحبخش



شهید حجت‌الله غلامی



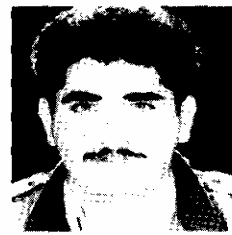
شهید عطاءالله غلامی



شهید غفور قربانی نژاد



شهید یوسف قربانی



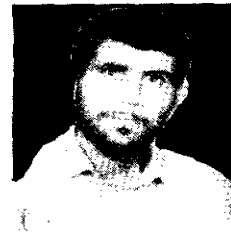
شهید مهدی قاسمی



شهید بهمن کاسپور



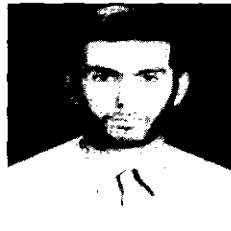
شهید حسین قنبری



شهید قربانعلی قنبرزاده



شهید محرمعلی گلچین



شهید نعمت الله کشاورزی



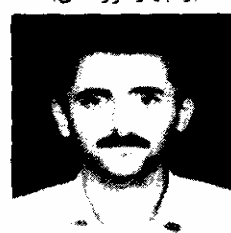
شهیده راحله کریمی
(و چهار فرزندش)



شهید اسماعیل مصیبی



شهید علیرضا مشفق یار محمدی



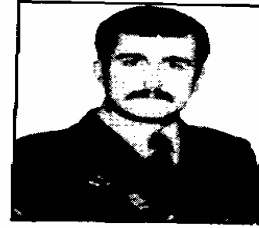
شهید محمد محمدی



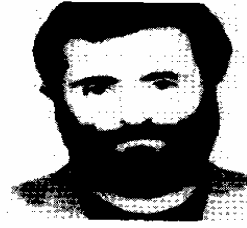
شهید قاسم علی نوانی



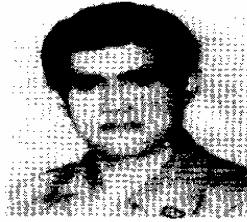
شهید غلامرضا میرزاده



شهید احمد مهدیان



شهید ابراهیم نوری



شهید حسین نوروزی



شهید احمد کواکب



شهید ابراهیم هادی زاده



شهید مجید هادی پور



شهید تقی نوعی



شهید محمد یوسفی



شهید محمود یوسفی



شهید قدرت الله یوسفی



بسیجیان پیربازلی در یک اردوی آموزشی



رژه گروهان آماده در پیربازلی



بسیجیان پیربازاری هنگام بدرقه رزمندگان



عزائم کارولن حضرت محمد (ص) بهار ۶۵ (شهرداری رشت)



رژندگان پیربازاری در میان چادر گروهی (شوشتر - بهار ۶۵)



کوههای سلیمانیه عراق

(نفر دوم از سمت راسته ابوالقاسم فرد و نفر چهارم شهید بشیر یوسفی)



مراسم نماز بر پیکر پاکه شهدا، (میدان شهردلری رشت)



تشیع پیکر شهید شیر محمدی - طشی

تشیع پیکر
شہید مہدی قاسمی
-گالشی خیل



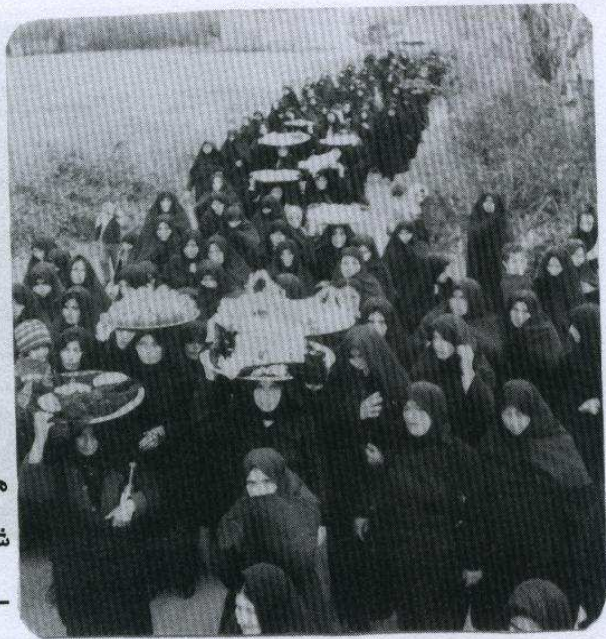
تشیع پیکر شہید مصطفیٰ علیپور - اسلام آباد



تشیع پیکر شهید هادی جهانی به همراه چند شهید دیگر - گلزار رشت



تشیع پیکر شهید کیومرث عموزاده - مبارکه آباد



مراسم سوومین روز شهادت
شهید جهشید رحیمی
- فخب



مراسم هفتمین روز شهادت یکی از شهدا، پیربازار



مراسم هفت یکم از شهدای پیربازار



بسیجیان پیربازار در خیابان‌های رشت (یادواره شهدا).